



سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف)

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

ترجمه لهوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

مسلك اول

مسلك دوم

سرنوشت قاتلان سيد الشهداء و يارانش

مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید: (...وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمه الله می فرماید: کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد....

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف علی بن موسی بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال ۵۸۹ هجری در شهر دانشمند خیز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود. ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد رشید یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جد وی (ورام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخياط حلی، حسین بن احمد السورای، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السورای، صفی الدین بن معد بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندان بیاموزد، داده نشد. ابن طاوس به فرزندان می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تاءلیف او می درخشد... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (۱) ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اول هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ يك از اسباب آگاهی بدان، تمسک نمایم. علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیت می دادند: یکی سید علی بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السلام است، اهمیت فوق العاده می دادند. دیگری سید بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (۲) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) تعبیر به (سیدالمراقبین) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدس سره می گفت: مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این امت از طبقه رعیت نیامده است). (۴) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: ۱۳۰۳

ه.ق) درباره ابن طاوس، می فرماید: (...) و بدان که در نقلِ مراشی، از آن جناب، معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است. (۵) اهمیت کتاب لَهوف (ابن طاوس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سید محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لَهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه -، نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیفِ اولِ کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است (۶) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مد ظله العالی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۷۷/۲/۱۸ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ ه.ق، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لَهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم، البته این مقتل بسیار معتبری است. ابن طاوس - که علی بن طاوس باشد - فقیه، عارف، بزرگ، صدوق، موثق، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است. خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته یی است. ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان (ابن نماز) مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لَهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. (۷) آقای آتاتان گلبرگ که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لَهوف) معروفتر از (ملهوف) است. احتمالاً همین تاءلیف است که شیخ حر عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی (بحار) (۱۱۷/۱۱۰) در میان آثار ابن طاوس، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لَهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن. بیشتر داستان را يك (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لَهوف در عاشورا خوانده شود (نک: (اقبال). اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی: (اللطف فی التصنیف) آمده خوانده شود. (لَهوف) یکی از معرفتترین تاءلیفات ابن طاوس در آمد، چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک: (ذریعه) (۲۹۶/۱۸) ش ۱۸۸؛ ۲۶/۲۰۱ ش ۱۷ - ۱؛ مشار، مؤلفین ۴/۴۱۶، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸؛ مق: (ارجمند ص ۱۶۵)... (۸) سرانجام این دانشمند متقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذی القعدة سال ۶۶۴ ه. ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه)، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلاً کفنی خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران، قرار داده بوده است. (۹)

ترجمه لَهوف

ترجمه لَهوف به خاطر اهمیت کتاب لَهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهراً اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام (لجۀ الّکَم) می باشد و بعد از آن (لَهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیت، محمد طاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی، در سال ۱۳۲۱ ه. ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت، می گردد. دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال ۱۳۲۳ ه. ق. محدث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لَهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لَهوف را در دست دارد که در حاشیه آن، ترجمه محدث قمی آمده است. از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملاً نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم. حوزه علمیه قم صادق حسن زاده

۷۷/۱۲/۱۲ -

مقدمه مترجم

مقدمه مترجم یَسْمُ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَخْرَجَ قُلُوبَنَا بِمَصَانِبِ فَرْخِ الرَّسُولِ وَ اَخْرَجَ دُمُوعَنَا عَلٰی قُرَّةِ عَیْنِ النَّبِیِّ وَ جَلَّ سِرُّوْنَا فِیْ طَوْلِ اَحْزَانِهِ وَ اَدَامَ هُمُومِنَا بِدَوَامِ اَشْجَانِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ الْجَارِی عَلَیْهِ عِبْرَتُهُ مَدَّةَ حَیَاتِهِ وَ عَلٰی اَئِمِرِ الْمُؤْمِنِیْنَ الْمَخِیْرِ یَقْتُلِهِ وَ سَبٰی

بنایه. اما بعد؛ چنین گوید ابن بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی، محمد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در این اوان محنت اقترا، که ایام عاشورا سال ۱۳۲۱ ه. ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است. و از این جهت، نائره اندوه و محنت، باز از دل‌های شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عمان، هر کسی به نحوی عزرا دار و به قسمی سوگواری، این بنده روسپاه و غریب بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسک به ذیل شفاعت سیط خیر الانام - علیه الصلاة والسلام - نموده بدین گونه که به عرض پرادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (الطهوف علی قتلی الطفوف) که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - کثر الله امثالهم فی البریه - تألیف سید پزرگوار عالی مقدار، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی - نور الله مضجعه و عطر الله مرقده - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شائن و سطوع برهان، آجل از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتها به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در مرای ناظران احدی توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه وهم توان پیمود. شکر الله مساعیه و رفع الله درجاته. و بالجملة؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حجج الاسلام و علمای اعلام است، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و (اهل بیت) اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات غرقه برداشته و عامه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤمن غیور از شنیدن او متاؤدی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسپاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب، مهم غرضی نیافتم اعراض از آن را اولی دانستم (۱۰) و از مسلك اول که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ ه. ق بوده. به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید. امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامن عفو بر زلات پویشاند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند. وَالْعَدْرُ عِنْدَ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَيَالِ اللَّهِ التَّوْفِيقَ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ.

مقدمه مؤلف

مقدمه مؤلف متن عربی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَتَجَلَّى لِعِبَادِهِ مِنْ أَفْقِ الْأَلْبَابِ الْمَجْلَى عَنِ مُرَادِهِ يَمُنْطِقُ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ، الَّذِي نَزَّهَ أَوْلِيَاءَهُ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَسَيَّمَا بِهِمْ إِلَى أَنْوَارِ السَّرُورِ. وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مُجَابَةً لَهُمْ عَلَى الْخَلَاقِ، وَلَا إِلْجَاءً لَهُمْ إِلَى حِمْلِ الطَّرِيقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْإِطَافِ، وَاسْتِحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْأَوْصَافِ. قَلِمَ يَرْضَى لَهُمُ التَّعَلُّقَ بِحِبَالِ الْإِهْمَالِ، بَلْ وَفَّقَهُمُ لِلتَّحَلُّقِ بِكِمَالِ الْأَعْمَالِ. حَتَّى عَزَقَتْ نَفُوسُهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَعَرَفَتْ أَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاهُ، فَصَرَفُوا أَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ إِلَى طَلَبِهِ، وَعَطَفُوا أَمَالَهُمْ نَحْوَ كَرَمِهِ وَقَضِيَّتِهِ. فَبَرَى لَدَيْهِمْ قَرَحَةَ الْمَصَدِّقِ يَدَارِ بَقَائِهِ، وَتَنْتَظَرُ عَلَيْهِمْ مِسْحَةَ الْمَشْفِقِ مِنْ أَخْطَارِ لِقَائِهِ. تَرْجِمُهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت. آن خدائی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رهناید و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبرآمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است. پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلا تکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هر چه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دل‌هایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت. در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دل‌های مطمئن به عالم بقا و آن سراسیمه متن عربی: وَلَا تَزَالُ أَسْوَاقُهُمْ مُتَضَاعِفَةً إِلَيْهِ مَا قَرِبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ أَرْجِيَّتُهُمْ مُتَرَادِفَةً نَحْوَ إِصْدَارِهِ وَأَيَادِهِ، وَ أَسْمَاعُهُمْ مُصْغِيَةٌ إِلَيْهِ اسْتِمَاعَ أَسْرَارِهِ، وَقُلُوبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ بِحَلَاوَةِ تَذَكُّرِهِ. فَحَيَّاهُمْ مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِكَ التَّصَدِّقِ، وَحَيَّاهُمْ مِنْ لَدُنْهِ حَيَاءَ الْبَرِّ الشَّفِيقِ. فَمَا أَصْغَرَ عِنْدَهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ، وَمَا أَتْرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وَصَالِهِ. حَتَّى إِذَا عَرَفُوا أَنَّ حَيَاتِهِمْ مَانِعَةٌ عَنِ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ، وَبَقَاءُهُمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِكْرَامِهِ، خَلَعُوا أَعْنَاقَ الْبَقَاءِ، وَفَرَعُوا أَبْوَابَ اللَّقَاءِ، وَتَلَذَّذُوا فِي طَلَبِ ذَلِكَ النِّجَاحِ، يَبْذُلُ النَّفُوسَ وَالْأَرْوَاحَ، وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ السِّيُوفِ وَالرِّمَاحِ. وَإِلَى ذَلِكَ التَّشْرِيفِ الْمَوْصُوفِ سَمَتَ نَفُوسِ أَهْلِ الطُّفُوفِ، حَتَّى تَنَافَسُوا فِي التَّقَدُّمِ إِلَى الْخُتُوفِ، تَرْجِمُهُ: و همچنین اثر خوف و ترس در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست. پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزايد است و دل‌هایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوش‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دل‌هایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است. به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است، به آن مردان الهی بدون هیچ منت، ارزانی فرموده است. پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی ملبس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحد ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای بران، قرار دهند. مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت، قفس تن را در هم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و میادرت به متن عربی: وَ أَصْبَحُوا نَهْبَ الرِّمَاحِ وَالسِّيُوفِ. فَمَا أَحَقَّهُمْ يَوْصَفُ السَّيِّدِ الْمَرْضَى عِلْمَ الْهَدْيِ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ،

وَقَدْ مَدَحَ مَنْ أَشْرَبَنَا إِلَيْهِ فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَ أَنْفُسٌ فِي جِوَارِ اللَّهِ يُقْرِبُهَا كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَ أَيْنَ قَاتِلُهَا بِالسَّيْفِ مَجِيئُهَا وَلَوْلَا إِمْتِنَانُ أَمْرِ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ فِي لَيْسَ شِعَارُ الْجَزَعِ وَالْمَصَابِ، لِأَجْلِ مَا طَمَسَ مِنْ أَعْلَامِ الْهِدَايَةِ، وَ أَسَسَ مِنْ أَرْكَانِ الْغَوَايَةِ، وَتَأَسَّفَا عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَتَلَهَّفَا عَلَى أَمْثَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَلَا كُنَّا قَدْ لَيْسْنَا لَتِلْكَ النُّعْمَةِ الْكُبْرَى أَتُوبَ الْمَسْرَةِ وَالْبُشْرَى . وَحَيْثُ إِنْ فِي الْجَزَعِ رَضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَغَرَضًا لِإِبْرَارِ الْعِبَادِ، قَهَا نَحْنُ قَدْ لَيْسْنَا سِرْبَالِ الْجَزَعِ، وَأَيْسْنَا بِإِرْسَالِ الدُّمُوعِ، وَقَلْنَا لِيَلْعُونُ: جُودِي يَتَوَاتَرُ الْبِكَاءُ، وَلِلْقُلُوبِ: جَدَى جَدَّ ثَوَاكِلِ النِّسَاءِ. تَرْجَمَهُ: شَهَادَتِ رَا سَبَبِ لَذَتِ وَ أَرَامِشِ دَانَسْتَدِ وَ غَارَتِ أُمُوالِ وَ اسِيرِي عِيَالِ وَ اَطْفَالِ، هِيَجْكَوَنَه كُدُورِتِ وَ مِلَالِ بِه دِلْهَای خُود رَاه نَدَادَنْدِ. چنانچه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده: (لَهُمْ نَفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ...؛) یعنی برای آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان، سود دهندگان آنها به شمار می آیند و قاتلان آنان، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند! و اگر نبود امتثال فرمان سنت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تأثر بر شهادت آنان، هراینه در مقابل این نعمت بزرگ، جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم، ولی چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم، سبب رضای خداست، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است. ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشک از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم: ای دیدگان! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دلهای خود خطاب کردیم: همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانتهای پیامبر رؤف در این سرزمین معروف، میاح شیمرده شده اسبت و اسباس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های دلنشین من عربی: فَإِنْ وَدَّاعِ الرِّسُولِ الرُّؤُوفِ أَضْعَيْتِ يَوْمَ الطُّغُوفِ، وَرَسُومَ وَصِيَّتِهِ يَحْرِمُهُ وَأَيْنَائِهِ طَمِيسَتِ يَأْذِي أُمَّتِهِ وَ أَعْدَائِهِ. فَإِنَّهُ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِ الْمَفْرَحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَالْجَوَائِحِ الْمَصْرُوحَةِ بِالْكَرُوبِ، وَالْمَصَائِبِ الْمَصْغَرَةِ كُلِّ بَلْوَى، وَالنَّوَائِبِ الْمَفْرَقَةِ شَمْلِ التَّقْوَى، وَالسَّهَامِ الَّتِي إِرَاقَتْ دَمَ الرِّسَالَةِ، وَالْأَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سِنِي الْجَلَالَةِ، وَالرِّزْيَةِ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْأَبْدَالِ، وَاللَّيْلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نَفُوسَ خَيْرِ الْأَلِّ، وَالشَّمَامَةِ الَّتِي رَكَبَتْ أَسْوَدَ الرِّجَالِ، وَالْفَجِيئَةِ الَّتِي بَلَّغَتْ رُزُوحًا إِلَى جَبْرِئِيلَ، وَالْقَطِيعَةِ الَّتِي عَظُمَتْ عَلَى الرَّبِّ الْجَلِيلِ. وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ أَصْبَحَ لَحْمَ رَسُولِ اللَّهِ مُجَرَّدًا عَلَى الرِّمَالِ، وَدَمَهُ الشَّرِيفُ مَسْفُوكًا بِسَيْفِ الضَّلَالِ، وَوُجُوهُ بَنَاتِهِ مَبْذُولَةٌ لِعَيْنِ السَّائِقِ وَالشَّامِتِ، وَسُلْبُهُنَّ يَمَنْظَرُ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّامِتِ، وَتِلْكَ الْأَبْدَانُ الْمَعْظَمَةُ عَارِيَةٌ مِنَ الثِّيَابِ، وَالْأَجْسَادُ الْمَكْرَمَةُ جَائِيَةٌ عَلَى التَّرَابِ؟! تَرْجَمَهُ: با دستهای آمتش و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است. خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دلهای را جریحه دار کرده و از این مصیبت های عظیم که غم و غصه ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلالت را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنشی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشانده و واقعه جانشوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت. چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن های بیابان، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای اعظمی و این پیکرهای باکرامت، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی: مَصَائِبُ بَدَدَتْ شَمْلَ النَّبِيِّ فَقِي قَلْبِ الْهَدْيِ أَسْهَمَ يَطْفُنُ بِالتَّلَفِ وَبَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ ذُو وَلَيْهِ سَبَرَتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحَزَنِ وَالْأَسْفِ قِيَالِيَتْ لِغَاطِمَةٍ وَ أَعْيَبَهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَى بِنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ وَجَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ وَدَبِيحٍ، وَبَنَاتِ النَّبِيِّ: مَشِيقَاتِ الْجَبِيبِ، وَمَفْجُوعَاتِ يَفْقَدُ الْمَحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتِ لِلشَّعُورِ، وَبَارِزَاتِ مِنَ الْخُذُورِ، وَلَاطِمَاتِ لِلْخُذُودِ، وَعَادِمَاتِ لِلْجُودِ، وَمُمِدِّيَاتِ لِلنِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتِ لِلْحَمَامِيِّ وَالْكَفِيلِ. قِيَا أَهْلُ الْبَصَائِرِ مِنَ الْإِنَامِ، وَ يَا ذَوِي النُّوَاظِرِ وَالْأَفْهَامِ، حَدِّثُوا نَفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعَتَرَةِ، وَتَوَحُّوا بِاللَّهِ لَتِلْكَ الْوَحْدَةِ وَالْكَثَرَةِ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاةِ الْوَحْدِ وَالْعَبْرَةِ، وَتَأَسَّفُوا عَلَى قَوَاتِ تِلْكَ النَّصْرَةِ. فَإِنْ نَفُوسُ أَوْلِيَاكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْإِنَامِ، وَتَمَرَّةٌ فَوْ إِذِ الرِّسُولِ، وَفَرَّةٌ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الَّتِي تُولِ، وَمَنْ كَانَ بِرَشِيفٍ يَفِيهِ الشَّرِيفُ ثَنَائِيَاهُمْ، وَبِفَضْلِ عَلَى أُمَّتِهِ أَمَّهُمْ وَ أَعْبَاهُمْ. تَرْجَمَهُ: (مصائب بددت شمل النبي قفي...؛) یعنی مصیبت هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت. و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تأسف را در دلش شعله ور می ساخت. ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانیشان را پابرهنه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویه های پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهن مبارکش دندانهای آنان را می میکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست. متن عربی: إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلِّ عَنِ حَالِهِمْ سِنَّ الرِّسُولِ وَمِحْكَمَ التَّنْزِيلِ فَهَذَاكَ أَعْدَلَ شَاهِدٍ لِذَوِي الْحِجَى وَبَيَانٍ فَضْلِهِمْ عَلَى الْتَفْصِيلِ وَ وَصِيَّةٍ سَبَقَتْ لِأَحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى بَدَى جَبْرِئِيلَ وَكَيْفَ طَابَتْ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَرْمَانِ بِمُقَابِلَةِ إِحْسَانِ جَدِّهِمَ بِالْكَفَرَانِ، وَكَدِيرِ عَيْشِهِ بِتَغْذِيبِ تَمَرَةٍ فَوْ إِدِهِ، وَتَصْغِيرِ قَدْرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَاءِ أَوْلَادِهِ؟! وَ أَيْنَ مَوْضِعِ الْقِيُولِ لَوْصَافِهِ بِعَتَرَتِهِ وَ إِلَه؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سَوْ إِلَه؟ وَ قَدْ هَدِمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَ نَادَى الْإِسْلَامُ وَ لَا كِرْبَاهُ! قِيَالَهُ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لَتَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَيَا عَجِيَاهُ مِنْ غَفْلَةِ أَهْلِ الدُّهُورِ! وَ مَا عَذْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَلَا بِيَمَانٍ فِي إِضَاعَةِ إِفْسَامِ الْأَحْزَانِ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا مُنَوَّرَ وَجْهِهِ وَ حَبِيبَهُ مَقْهُورَ صَرِيحٍ؟ وَالْمَلَائِكَةُ بِعَزْوَنِهِ عَلَى جَلِيلِ مَصَايِهِ؟ وَالْأَنْبِيَاءُ بِشَارِكُونَهُ فِي أَحْزَانِهِ وَ أَوْصَايِهِ؟ تَرْجَمَهُ: إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلِّ عَنْ حَالِهِمْ...؛) یعنی اگر

نسبت به آنان در دل خود، شکی داری ، از سنت پیامبر و قرآن سؤال کن ، برای اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندان هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسیله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودی (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر نیکوهای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتی که بر میوه دلش روا نمودند، مکرر ساختند و با ریختن خون فرزندان قدر و منزلت او را کوچک شمردند؟ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندان کرده بود، چه شد؟! هنگام ملاقات با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت؟! این ستمکاران بنایی را که ایشان برپا ساخته بود، ویران کردند و فریاد و امصیتها از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که چه شده این مسلمانان را؟ و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیم اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها یا او همدردی می کنند؟ متن عربی : فَيَا أَهْلَ الْوَفَاءِ لِخَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ، عَلَامٌ لَا تَوَاسُونَ فِي الْبُكَاءِ؟ يَا لَلَّهِ عَلَيْكَ أَهْلُ الْمُحِبِّ لَوْلَا الزَّهْرَاءُ، نَحْمُومُهَا عَلَى الْمُنْبُذِينَ بِالْعَرَاءِ، وَجَدَ وَجْهَكَ يَالْدُمُوعِ السَّجَامِ، وَأَبْكَ عَلَى مَلُوكِ الْأَسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَحُوزُ ثَوَابَ الْوِثَاقِ لِهَمِّ فِي الْمَصَابِ، وَتَفُوزُ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الْيَاقَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ قَالَ: (كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِيمًا مُؤْمِنِي ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ بَوَاهُ اللَّهِ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَإِيمًا مُؤْمِنِي ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ فِيمَا مَسْنَا مِنْ الْأَذَى مِنْ عَذَابٍ فِي الدُّنْيَا بَوَاهُ اللَّهِ مِنْزِلَ صِدْقٍ، وَإِيمًا مُؤْمِنِي مَسَاةً إِذْ فِينَا صُرِفَ اللَّهُ عَيْنَ وَجْهِهِ الْأَذَى وَآمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ قَالَ: (مَنْ ذَكَرَنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدَّيَّانَةِ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبُهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَيْدِ الْبَحْرِ). ترجمه : ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید؟ ای دوستدار پدر زهرالعیها السلام ، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهرالعیها السلام ، هم ناله باش . وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پادشاه آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گیرند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرازیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود، دیدگانش پر از اشک گردد، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را پیامزد، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد. متن عربی : وَرَوَى إِيضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: (مَنْ يَكِي وَ إِيكِي فِينَا مِائَةَ قَلَّةِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ يَكِي وَ إِيكِي خَمْسِينَ قَلَّةِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ يَكِي وَ إِيكِي ثَلَاثِينَ قَلَّةِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ يَكِي وَ إِيكِي عِشْرِينَ قَلَّةِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ يَكِي وَ إِيكِي عَشْرَةَ قَلَّةِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ يَكِي وَ إِيكِي وَاحِدًا قَلَّةِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ تَبَاكِي قَلَّةِ الْجَنَّةِ). قَالَ عَلَى بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ -: إِنْ مِنْ أَجْلِ الْوِثَاقِ لَنَا عَلَى سَلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ إِتْنَى لَمَّا جَمَعْتَ كِتَابَ: مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمَسَافِرِ، وَ رَأَيْتَهُ قَدْ اِحتَوَى عَلَى أَفْطَارِ مَحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مِخْتَارِ أَعْمَالِ تِلْكَ الْأَوْقَاتِ، فَجَاهِلُهُ مَسْتَعْنٍ عَنْ نَقْلِ مِصْبَاحِ لِيَذِلَّ الْوَقْتُ الشَّرِيفُ، أَوْ حَمَلِ مَرَارٍ كَبِيرٍ أَوْ لَطِيفٍ. أَحَبَبْتُ إِيضًا أَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنْ نَقْلِ مَقْتَلِ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءَ إِلَى مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : همچنین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط يك نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد. علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمَسَافِرِ) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هرکه آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هرکه آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَلِ جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و با توجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی : قَوِّضْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُصِمَ إِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلُحُ لَصِيْقِ وَقْتِ الزُّوَارِ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْإِكْتَارِ، وَ فِيهِ غَنِيَّةٌ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْأَشْجَانِ، وَبَغِيَّةٌ لِنَجْهِ أَرْيَابِ الْإِيمَانِ، فَإِنَّا وَضَعْنَا فِيهِ إِجْسَادَ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا يَلِيْقُ بِمَعْنَاهُ. وَقَدْ تَرَجَمْتُهُ بِكِتَابِ: الْلُهْوفِ عَلَى قَتْلِ الطُّغُوفِ، وَوَضَعْتُهُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَسَالِكَ، مُسْتَعْنِيًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه : در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤمنان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (الْهَوفُ عَلَى قَتْلِ الطُّغُوفِ) نهادم و بر سه مسلك تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم .

مسلك اول

الْمَسْبُوكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَى الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْنِ عَرَبِي : لِيَحْمُسَ لَيَالِي خَلَوْنَ مِنْ شُعْبَانَ سِنَةِ أَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَقِيلَ: أَلْيَوْمَ الثَّالِثُ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِي أَوَّلِ شَهْرِ ربيعِ الْأَوَّلِ سِنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ. وَلَمَّا وَلَدَ هَيْطُ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَلْفُ مَلَكٍ يَهْتَوْنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُولَدِيهِ. وَجَاءَتْ يَهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَسَرَّ بِهِ وَسَمَّاهُ حُسَيْنًا. فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَعْتَبْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ السَّهْمِيَّ، قَالَ: أَعْتَبْنَا حَاتِمَ بْنَ صَنْعَةَ، قَالَتْ أُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: مَسْلُكُ أَوَّلٍ: فِي مَسَائِلِي كَيْفَ قِيلَ مِنْ أَجْرَائِي كَرِيلاً وَقُوعَ يَافَتِهِ اسْتَتَرَ تَوْلَدَ إِمَامُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرْجَمَهُ: تَوْلَدَ حَضْرَتُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَنَجْمِ مَاهِ شُعْبَانَ الْمُعَظَّمِ فِي سَالِ چهارم از هجرت رسول الله صلى الله عليه وآله و آله بوده؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال، روایات دیگر نیز وارد است. بِالْجَمْلَةِ؛ چُونِ آن جناب در دار دنیا آمد، جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَهِزَّارِ مَلَكٍ از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی الله علیه و آله و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فَاطِمَةُ زَهْرَا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد. در کتاب (طبقات) (از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمِي که گفت: خبر داد مرا حاتم بن صنع بن صَنْعَةَ که گفت: (خبراً رأيت، إن صدقت رؤياك فإن فاطمة في متن عربی: رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنِّي قَطَعْتُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قِطْعَةً فَوَضَعْتُ فِي جِجْرِي، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: (خَيْرًا رَأَيْتَ، إِنَّ صِدْقَ رُؤْيَاكَ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةُ غُلَامًا فَأَدْفَعُهُ لِرَضِيعَةٍ). قَالَتْ: فَجَزَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ. فَجِئْتُ يَوْمَ، فَوَضَعْتُ فِي جِجْرِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَقْبَلُهُ قِبَالَهُ، فَقَطَّرْتُ مِنْ بَوْلِهِ قُطْرَةً عَلَى نَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَرَضَتْهُ، فَكَبَى، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْمَغْضُوبِ: (مَهْلًا! يَا أُمَّ الْفَضْلِ، هَذَا نُوبِي يَغْسَلُ، وَ قَدْ أَوْجَعْتُ إِبْنِي). قَالَتْ: فَتَرَكْتُهُ فِي جِجْرِهِ، وَفَمِتْ لَا أَتِيهِ يَمَاءً، فَجِئْتُ، فَوَضَعْتُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِي. فَقُلْتُ: مِمَّ يَكَاؤُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي هَذَا. [لَأَنَّ اللَّهَ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ]. تَرْجَمَهُ: كُفْتُ: پيش از آنکه امام حسين عليه السلام متولد گردد، شبی در خواب دیدم که گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامن من قرار گرفت؛ پس این خواب خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم. آن جناب فرمود: که همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا عليها السلام پسری خواهد زانید و من آن طفل را به تو می سپارم تا او را شیر دهی. ام الفضل گفت: که به همان قسمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود واقع گردید و حسين عليه السلام را به من سپرد و دایه او بودم تا اینکه روزی آن طفل را به خدمت جد بزرگوارش آوردم و او را در دامن پیغمبر نهادم و آن حضرت، نور دیده خود را می بوسید ناگاه طفلی بول کرد و قطره ای از بول او بر جامه پیغمبر رسید. من گوشت بدنش را نشگون گرفتم، امام حسين عليه السلام به گریه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخصی خشمناک به من فرمود: (آرام باش، ای ام الفضل! اینک جامه را به آب می توان شست، تو فرزند دلبنده مرا آزردی). ام الفضل گفت: او را در دامن پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکه آب آورده جامه رسول الله صلی الله علیه و آله را بشویم، چون برگشتم دیدم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است. عرض کردم: یا رسول الله! چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد که این فرزند را، اُمّت من به قتل می آورند! مِثْنِ عَرَبِي : قَالَ رَوَاهُ الْحَدِيثُ: فَلَمَّا أَتَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سِنَةُ كَامِلَةٍ، هَيْطُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ مَلَكًا: إِعْجَبَهُمْ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ، وَالثَّانِي عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ، وَالثَّالِثُ عَلَى صُورَةِ النَّبِيِّ، وَالرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ وَلَدِ أَدَمَ، وَالْخَامِسُ عَلَى صُورَةِ شَيْءٍ، مُحَرِّمَةٌ وَجُوهَهُمْ [بِأَكْبَرِ عِيُونِهِمْ]، قَدْ نَشِيرُوا إِعْجَبَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، سَيَنْزِلُ يُولَدُكَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَايِلَ مِنْ قَابِلٍ، وَ سَيُعْطَى مِثْلَ أَجْرِ هَائِلٍ، وَ يُحْمَلُ عَلَى قَائِلِهِ مِثْلَ وَزْرِ قَابِلٍ. وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُلٌّ [يَقْرُؤُهُ السَّلَامَ]، وَ يُعْزِيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى، وَ يُعْزِيهِ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ، وَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: (أَلَلَّهُمَّ اخْذْ مِنْ خَدْلِهِ، وَاقْتُلْ مِنْ خَدْلِهِ، وَ لَا تَمْتَعَهُ بِمَا طَلَبَهُ). قَالَ: فَلَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتْنَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ. تَرْجَمَهُ: رَاوِيَانِ حَدِيثِ چنين گفته اند که چون يك سال تمام از عمر شريف آن جناب گذشت، دوازده فرشته بر رسول مجيد نازل گردید؛ یکی به صورت شیر، دومی به صورت گاو، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت انسان و هشت مَلَكٌ دیگر هم به شکل های مختلف بودند با رُوحای فرمز و بالهای خود را پهن نموده و می گفتند: یا محمد! زود باشد که به فرزند دلبنده تو حسين بن فاطمه عليها السلام نازل شود مانند آنچه که به هابیل از قابیل نازل گردید؛ و زود باشد که اجر و مزد شهادت فرزند تو را، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی که به هابیل بخشیده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهی را که بر گردن قابیل است. و هیچ فرشته مقربى در آسمانها باقى نماند مگر آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را به آن ثوابی که خدای به امام حسين عليه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخدول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان. راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سَبَبِ گریه را از آن حضرت سؤ ال نمودند، مِثْنِ عَرَبِي : فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ يَسْطُ الْفِرَاتِ بِقَالَ لَهَا كَرِيلاً، يَقْتُلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ). فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ (يَزِيدُ) - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرِعِهِ وَ مَدْفِنِهِ). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا، فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا قَرَعَ مِنْ

خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَالْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: (اَللّٰهُمَّ اِنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ وَهَذَانِ اَعْطَايْتَ عِترَتِي وَخِيَارَ ذُرِّيَّتِي وَ اَرْوَمَتِي وَ مِنْ اَخْلَفَهُمَا فِي اُمَّتِي ، وَ قَدْ اَخْبَرْتَنِي جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ وَلَدَى هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ ، اَللّٰهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشَّهَدَاءِ ، اَللّٰهُمَّ وَ لَا تَبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ). قَالَ: فَصَحَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْكِبَاءِ وَالتَّحْيِي. ترجمه : فرمود: (هذا جبرئيل). اينك جبرئيل است كه مرا خبر مى دهد از زمينى كه كنار فرات واقع است و آن را (كربلا) مى گویند كه بر روى آن زمين فرزند دلبند من ، حسين فاطمه كشته مى گردد! عرض نمودند: يا رسول الله ! كشنده آن جناب كيست ؟ فرمود: كشنده او مردیست كه نام نحس او (يزيد) است - خدا او را لعنت كند - و گویا كه من اکنون قتلگاه و محل قبر او را به چشم خود نظر مى نمایم . چون رسول خدا صلى الله عليه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالى كه حسن و حسين عليهما السلام در خدمت آن پزرگوار در پيش روى آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن عليه السلام و دست چپ خود را بر سر حسين عليه السلام بنهاد و سر مبارك را به سوى آسمان بلند نمود و گفت : خداوند، به درستی كه محمد صلى الله عليه و آله بنده تو و نبى تو است و اين دو فرزند از اطائب عترت و بهترين ذريه من و بنیان من اند. و ايشان را در میان امت خود مى گذارم كه جانشين من اند و اينك جبرئيل خبر داد مرا كه اين فرزند من كشته خواهد شد و مخذول خواهد بود؛ خداوند كشته شدن را بر او مبارك گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارك مكن در حق قاتل و خوار كننده او. راوى گفت : پس مى ردم و اهل مسجد صداهاى به گريه و افغان بلند مېن عري: و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : (اَتَبْكُونَ وَ لَا تَبْصُرُونَ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّدٌ الرَّجُلُ، فَخُطِبَ خُطْبَةً أُخْرَى مَوْجَزَةً وَ عِنَاهُ تَهْلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّى قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِترَتِي وَ اَرْوَمَتِي وَ مِزَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فَوْ اِدَى وَ مِوهَجَتِي لَنْ يَفْتَرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، وَ قَدْ اَبَيْضْتُمْ عِترَتِي وَ ظَلَمْتُمُوهُمْ اِلا وَ اِنِّى اَعْتَظِرُهُمَا، وَ اِنِّى لَا اَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ اِلَّا مَا اَمَرَنِي رَبِّي اَنْ اَسْأَلَكُمْ اَلْمُودَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَانظُرُوا اِلَّا تَلْقَوْنِي غَدًا عَلَى الْحَوْضِ، اِلا وَ اِنَّهُ سَيُرد عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَمَةِ: رَايَةٌ سَوْدَاءٌ مُطْلِمَةٌ قَدْ قَزَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ، فَيَتَفَقَّعُ عَلَيْهَا، فَاقُولُ: مَنْ اَنْتُمْ؟ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ اَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ، فَاَقُولُ لَهُمْ: اَنَا اَعْمَدُ نَبِيَّ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ اُمَّتِكَ يَا اَعْمَدُ. ترجمه : نمودند، آن حضرت فرمود كه شما الان بر حال او گريه مى كنيد و حال آنكه او را يارى نخواهيد كرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار ديگر به مسجد مراجعت فرمود در حالى كه رنگ مبارك آن حضرت متغير و روى نازنينش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر ديگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشك مى ريخت پس فرمود: ايها الناس ! به درستی كه من در میان شما دو چيز سنگين و بزرگ را واگذارده ام يكى كتاب خداست و ديگرى عترت من كه بنياد امر من و مايه امتزاج آب طينت من و ميوه دل و پاره جگر من اند. اين دو چيز از هم جدایی ندارند تا آنكه در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند و به تحقيق كه دشمن داشتيد عترت مرا و برايشان ستم روا نموديد، آگاه باشيد كه من در روز قيامت انتظار اين دو امر بزرگ دارم تا آنكه به نزد من آيند و من پرسش نمى كنم درباره ايشان مگر آنچه را كه پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست كه از شما بخواهم كه در حق ذوى القربى من ، دوستى نماييد؛ پس انديشه كنيد كه مبادا در فرداى قيامت بر كنار حوض كوثر نتوانيد كه مراديد (در حالى نسبت به آنها كينه و ظلم روا داشته باشيد). زود باشد كه در روز قيامت سه سركرده اين امت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: يك عَلم سياه و تاريك كه ملائكه از دهشت و وحشت ديدار آن به فریاد آيند؛ پس در حضور من بايستند. من گويم كه مَن اَحمَدِ پيغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند كه ما از امت توایم ای احمد! مَن عَرَبِي : فَاَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِى اَهْلِي وَ عِترَتِي وَ كِتَابِ رَبِّي ؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْكِتَابُ فَضِيعَةٌ، وَ اَمَّا عِترَتُكَ فَجَرَضْنَا عَلَيَّ اَنْ نَبِيدَهُمْ عَنْ اَخْرَجَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْاَرْضِ، فَاَقُولُ وَجْهِي عَنْهُمْ، فَيَصْدُرُونَ طِمَاءً عَطَاشًا مَسُودَةً وَجْهَهُمْ. ثُمَّ تَرَدَّ عَلَى رَايَةِ اُخْرَى اَشَدَّ سَوَادًا مِنْ الْاُولَى ، فَاَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْاَكْبَرِ وَالْاَصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي ، وَعِترَتِي ؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْاَكْبَرُ فَخَالَفْنَا، وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَخَذَلْنَاهُمْ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مِمَزَقٍ. فَاَقُولُ: اِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ طِمَاءً عَطَاشًا مَسُودَةً وَجْهَهُمْ. ثُمَّ تَرَدَّ عَلَى رَايَةِ اُخْرَى تَلْمَعٌ وَجْهَهُمْ نُورًا، فَاَقُولُ لَهُمْ: مَنْ اَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ اَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى ترجمه : پس من خواهم گفت كه بعد از من چگونه بوديد در حق اهل بيت و عترت من و در حق كتاب پروردگار من ؟ جواب مى گویند: اما كتاب را، پس آن را ضايع نموديم و اما عترت تو را، پس راغب و حريص بوديم كه ايشان را تماما هلاك نمائيم و از روى زمين برداريم . پس من روى از ايشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهاى سياه برگردند پس از آن ، گروه ديگر با عَلم به نزد من آيند كه از گروه اول سياه تر، پس به ايشان گويم : پس از وفات من چگونه رفتار نموديد بر دو (ثقل) كه در میان شما گذارده بودم ؛ يكى بزرگ و ديگرى كوچك ، كه بزرگ كتاب خدا و كوچك عترت من بودند. جواب گویند: اما ثقل بزرگ را كه كتاب خدا بود، مخالفت حكم آن نموديم و اما ثقل كوچك كه عترت باشد آن را خوار گردانيديم و از هم گسيختيم . پس به ايشان گويم : از نزد من دور شويد! پس تشنه و روسياه برگردند. آنگاه گروه ديگر با عَلم و با چهره هاى درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ايشان گويم : شما چه كسانيد؟ گویند: مائيم اهل كلمه توحيد و برهيزكارى . متن عربى : نَحْنُ اُمةٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَنَحْنُ بَقِيَّةُ اَهْلِ الْحَقِّ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَاحْلَلْنَا حَلَالَهُ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ، وَ اَحْبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَنَبْزِئُهُمْ مِنْ كُلِّ مَا نَبْزِيَا مِنْهُ اَنْفُسِنَا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مِنْ نَاوَاهُمْ. فَاَقُولُ لَهُمْ: اَبَشِرُوا فَاَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِى دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ، ثُمَّ اَسْقَيْهِمْ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْدُرُونَ مَرَوِينَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا اَبَدِينَ. قَالَ: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يَسْتَغْطِوْنَهُ وَ يَرْتَقِيُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تَوَفَّى مَعَاوِيَةَ بْنَ اَبِي سَفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنْ الْهَجْرَةِ- كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عَتْبَةَ وَ كَانَ اَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ بِأَمْرِهِ يَأْخُذُ الْبَيْعَةَ لَهُ عَلَى اَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَ يَقُولُ لَهُ: اِنْ اَبَى عَلَيْكَ فَاصْرَبْ عَنْقَهُ وَابْعَثْ إِلَى بَرَاءِ سِيبَةَ. فَاَحْضَرَ الْوَلِيدُ مَرَّوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِى تَرْجَمِهِ : مَائِمُ اَمْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ مَا بَقِيَهُ اَهْلُ حَقِّ هَسْتِمِ ، كِتَابِ پروردگار خود را

برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذریه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم . پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! منم محمد پیغمبر شما و الحق در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند. چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست . یزید نامه ای به ولید بن عقیبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت ننماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود. متن عربی : اَمَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالَ : اِنَّهُ لَا يَقْبَلُ ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ . فَقَالَ الْوَلِيدُ : لَيْتَنِي لَمْ اَكْ شَيْئًا مَذْكُورًا . ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ . فَتَعَيَّ الْوَلِيدُ اِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ ، وَعَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ . فَقَالَ : (اَيُّهَا الْأَمِيرُ ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ بِسِرٍّ ، وَلَكِنْ إِذَا دُعِيَ النَّاسُ غَدًا فَأَدْعِنَا مَعَهُمْ) . فَقَالَ مَرْوَانُ : لَا يَقْبَلُ اَيُّهَا الْأَمِيرُ عَذْرَهُ ، وَ مَتَى لَمْ يَبَايِعْ قَاضِرْبُ عُنُقَهُ . فِعْضِبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ : (وَلَيْ عَلَيْكَ يَا بَنِي الزُّرْقَاءِ ، اِنَّتُمْ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِي ، كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مُتُّ) . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ : (اَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا اَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ ، وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمُهُ : مَرْوَانُ كَفَتْ كَيْفَ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبُولِ نَخَوَاهُ نَمُودَ كَيْفَ بَا يَزِيدُ بَيْعَتِ نَمَايِدَ وَ اِگَر مَن بِي جَاي تُو مِي بُوْدَم اَوْ رَا كَرْدَن مِي زَدَم . وَلِيْد كَفَتْ : اَي كَاشِ ! مَن دَر سِيْلِكَ مَعْدُوْمِيْن بُوْدَمِي تَا بِي اِيْن اَمْر شَنِيع مَبْتَلَا نَكْرَدِيْدَمِي . پَس اَز اَن ، وَلِيْد كَسِي رَا خَدْمَت اَبِي عَبْدِاللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسْتَاْدِي اَوْ رَا طَلَب دَاشْت . اَن حَضْرَت بَا سِي نَفَر اَز اَهْل بَيْتِ وَ دُوسْتَاْن خُود بِي مَنَزَل وَلِيْد ، تَشْرِيف اُورْدَنْد . وَلِيْد خَبَر مَرْگ مُعَاوِيَةَ پَلِيْد رَا بِي اَوْ دَاْد وَ اَظْهَار دَاشْت كِي اَن جَنَاب بَا يَزِيد بَيْعَت نَمَايِد . اِمَام عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمُوْد : اَيُّهَا الْأَمِيرُ! بَيْعَت كَرْدَن مَن نَمِي تَوَان كِي بِي پَنَهَانِي بَاشَد ، چُون فَرْدَا شُود وَ مَرْدَم رَا طَلَب دَارِي مَا رَا نِيْز بَا اِيْشَان بَخَوَاه . مَرْوَان لَعِيْن - كِي دَر اَن مَجْلِس حَاضِر بُوْد - كَفَتْ : اَي اَمِيْر! اِيْن عَذْر رَا اَز اَوْ مِيْذِيْر وَ اِگَر بَيْعَت نَمِي نَمَايِد اَوْ رَا كَرْدَن بَزَن . اِمَام حُسَيْن عَلَيْهِ السَّلَامُ [اَز شَنِيدَن اِيْن سَخْنَان] دَر غَضَب شُد ، فَرْمُوْد : وَاي بَر تُو ، اَي پَسَر زَن [كَبُوْد چَشْم] زَنَاكَار! تُو رَا چِي يَارَا كِي حَكْم نَمَايِي مَرَا كَرْدَن زَنِيْد؟ بِي خُدا سُوْگُنْد! دُرُوْغ كَفْتِي وَ خُود رَا [بَا اِيْن سَخْنَان جَسَارَت اَمِيْر] خَوَار دَاشْتِي . سِپَس اَن حَضْرَت عَلَيْهِ السَّلَامُ رُوي مَبَارَك بِي جَانِب وَلِيْد نَمُود . فَرْمُوْد : اَي اَمِيْر! مَا مِيْم خَاْنُوَاْدِي نَبُوْت وَ مَعْدِن رَسَالَتِ وَ خَاْنِه مَا مَحَل اَمَد وَ شُد مَلَائِكَة اَسْت وَ خُداي مَتَعَالِ بِي مَا اِبْتِدَاي خَلْقَتِ وَ رَحْمَتِ رَا فَرْمُوْد وَ بِي مَا خَتَم خَوَاهُ نَمُود وَ يَزِيْد مَرْدِيْسَتِ فَاَسِقُ مَتْنِ عَرَبِي : اَلْخَمِرُ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةِ مَعْلَنٌ بِالْفِسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ ، وَمِثْلِي لَا يَبَايِعُ يَمِيْلُهُ ، وَلَكِنْ نَصِيحٌ وَتَصِيحُوْنَ وَنَنْظَرٌ وَتَنْظَرُوْنَ اَيُّهَا اَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ) . ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ : عَصِيْتَنِي . فَقَالَ : وَبِحَاكْ يَا مَرْوَانُ ، اِنَّكَ اَمَرْتَ بِذِهَابِ دِيْنِي وَدِيْنَايَ ، وَاللَّهِ مَا اَعْجِبَ اَنْ مَلِكُ الدُّنْيَا يَأْسُرَهَا لِيْ وَاَنْتِي قَتَلْتَ حُسَيْنًا ، وَاللَّهِ مَا اَعْظَمَ اِءْحَادًا يَلْقَى اللّهُ يَدِمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ ، لَا يَنْظُرُ اللّهُ اِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَزِيْكَ وَ لَهُ عَذَابٌ اَلِيْمٌ . قَالَ : وَ اَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْاَخْبَارَ ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ ، فَقَالَ : يَا اَيُّهَا عَبْدُ اللّهِ ، اِنِّي لَكَ نَاصِحٌ قَاءَطِعْنِي تَرْضُ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَ مَا ذَاكَ ، قُلْ حَتَّى اَسْمَعَ) . فَقَالَ مَرْوَانُ : اِنِّي اَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيْدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، تَرْجَمُهُ : وَ شَرَابِخَوَار وَ كَشَنْدِيْد نَفْسِ مَحْتَرَمِه ، اَشْكَارَا بِي فَسَقِ مُشْغُولِ اَسْت ، مَاْنَدِ مَن ، كَسِي بَا اَوْ بَيْعَتِ نَخَوَاهُ نَمُود وَ لَكِن چُون صَبْحُ فَرْدَا شُود ، مَا وَ شَمَاهَر دُو - نَظَر دَر اَمُور خُويْشِ نَمَايِم كِي چِي كَس اَز مِيَاْن مَا سَزَاوَار بِي خِلَافَتِ وَ بَيْعَتِ خَلْقِ بَا اَوْ بَاشَد . پَس اَز اِذَاي اِيْن كَلِمَات ، اِمَام عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز نَزْد وَلِيْد ، بِيْرُون اَمَد . مَرْوَان لَعِيْن بِي وَلِيْد كَفَتْ : بَا رَايِ مَن مَخَالَفَتِ كَرْدِي وَ عَصِيَاْن نَمُودِي . وَلِيْد كَفَتْ : وَاي بَر تُو بَاْد! بِي مَن اَشَارِي كَرْدِي بِي اَمْرِي كِي دِيْن وَ دُنْيَايِ مَرَا اَز دَسْتِ بِيْدِي ؛ بَرُو ، بِي خُدا سُوْگُنْد! كِي دُوسْتِ نَمِي دَارَم كِي تَمَامِ دُنْيَا رَا مَالِكِ بَاشَم وَ حَالِ اَنَكِي قَاتِلِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدِي بَاشَم ؛ بِي خُدا سُوْگُنْد! كِي مَن دَارَم كَسِي خُدا رَا مَلَاقَاتِ كُنْد وَ خُونِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر كَرْدَن اَوْ بَاشَد مَكْر اَنَكِي مِيْزَانِ اَعْمَالِ اَوْ سَبْكِ خَوَاهُ بُوْد وَ خُداي مَتَعَالِ نَظَرِ رَحْمَتِ بِي سُوِي اَوْ نَخَوَاهُ نَمُود وَ اَوْ رَا اَز كَنَاهِ پَاكِ نَخَوَاهُ كَرْد وَ عَذَابِي دَرْدَنَاكِ اَوْ رَا خَوَاهُ بُوْد . راوِي گوید: چُون صَبْحُ شُد اَن حَضْرَت كِي اَز مَنَزَلِ خُودِ مِي اَمَد ، اَخْبَارِ مُخْتَلَفِ اَز مَرْدَمِ مِي شَنِيد ، پَس مَرْوَانِ پَلِيْدِ رَا دَر رَاْه مَلَاقَاتِ نَمُود . مَرْوَان عَرَضُ كَرْد: اَي اَبَا عَبْدِ اللّهِ ، مَن تُو رَا نَصِيحَتِ مِي كُنَم ، اَز مَن بِيْذِيْر كِي بِي رَاْه رَاسَتِ خَوَاهِي رَسِيْد!؟ اِمَام عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمُوْد: اَن رَايِ [خَبَرِ خَوَاهَانِه] كِيْدَامِ اَسْت ؟ بَكُو تَا بَشِيْنُوم . مَرْوَان كَفَتْ : اَز بَرَايِ تُو چِنِيْن صِلَاحِ مِي دَانَم كِي بَا يَزِيْدِ بَيْعَتِ نَمَايِي مَتْنِ عَرَبِي : فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَّكَ فِي دِيْنِكَ وَ دُنْيَاكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، وَ عَلَى الْاِسْلَامِ السَّلَامُ ، اِذْ قَدْ بَلَّيْتُ الْاُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيْدٍ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِي رَسُوْلَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ يَقُوْلُ : اِنَّ الْخِلَافَةَ مَحْرَمَةٌ عَلَى اَبِي سَفِيَّانٍ) . وَ طَالَ الْجَدِيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانِ حَتَّى اِنْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضِيْبَان . يَقُوْلُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسٍ مَوْلَى هَذَا الْكِتَابِ : وَ الَّذِي تَحَقَّقْنَاهُ اَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا اَنْتَهَتْ حَالُهُ اِلَيْهِ ، وَ كَانَ تَكْلِيْفُهُ مَا اَعْتَمَدَ عَلَيْهِ . اَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ - وَ قَدْ ذَكَرْتُ اَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرِيِّ لِسَيِّكَانِ الثَّرَى - يَاسِنَادِهِمْ اِلَى اَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِي فِيمَا ذَكَرَ فِي اَعْمَالِهِ ، يَاسِنَادِهِ اِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عِمْرٍ ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنِ اَبِيهِ ، عَنِ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : اَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا تَرْجَمَهُ : كِي اَز بَرَايِ دِيْنِ وَ دُنْيَايِ تُو بِيْهْتَرِ خَوَاهُ بُوْد!؟ اِمَامِ حُسَيْنِ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ فَرْمُوْد : (إِنَّا لِلّهِ) . وَ دَر اِيْنِ صُورَتِ ، بَايْدِ بَا اِسْلَامِ ، سَلَامِ وَ وِدَاعِ نَمُود كِي اَز دَسْتِ مَا خَوَاهُ رَفْت ؛ زَمَانِي كِي اَمْتِ مَبْتَلَا بِي (رَاعِي) وَ (اَمِيْرِي) چُون يَزِيْدِ شُويْنْد . بِي دَرَسْتِي كِي شَنِيدَم اَز جَدِ بَزَرْگَوَارِ خُودِ رَسُوْلِ مَجِيْدِ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ كِي فَرْمُوْد : (خِلَافَتِ حَرَامِ اَسْتِ بَرِ اَلِ اَبُوسَفِيَّانِ) . سَخْنِ دَر مِيَاْنِ اَن حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَرْوَانِ پَلِيْدِ بِي طُولِ اِنْجَامِيْدِ تَا اَنَكِي مَرْوَانِ خَشْمَنَاكِ كُشْتِ وَ رَفْت . چِنِيْنِ گوِيْد سِيْدِ بَزَرْگَوَارِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ

جعفر بن محمد بن طاووس - علیه الرحمة - که مؤلف این کتاب (لهوف) است - آنچه به تحقیق نزد ما پیوسته ، آن است که حضرت سید الشهدا علیه السلام عالم بود به سرانجام کار خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتی از راویان اخبار مرا خبر دادند که نامه‌ای ایشان را در کتاب (غیاث سلطان الوری لسیکان الثری) مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شیخ جلیل ابی جعفر محمد بن بابویه قمی - اعلی الله مقامه - می رسید به موجب آنچه که در کتاب (امالی) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می رسد که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسید، متن عربی : عَلِيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى ، فَقَالَ : مَا بَيْكَ؟ قَالَ : أَيْبُكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَلَذِّي يُؤْتِي إِلَيَّ سِمٌ يَدِسُ إِلَيَّ فَأَقْتُلْ بِهِ ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيُؤْمِكُ يَا أَيْبَا عَبْدِ اللَّهِ ، بِرَذَلِكُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَمْرَهُمْ مِنْ أَمْرِ جَدِّنا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ يَنْتَحِلُونَ الْأَسْلَامَ ، فَيُحْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دِمِكَ وَأَنْتَ هَاكَ حَرَمُكَ وَسِبْطُ ذُرِّيَّتِكَ وَ نِسَابُكَ وَأَنْتَ هَاكَ ثَقْلُكَ ، فَعِنْدَهَا يَجْلُ اللَّهُ بَيْنِي أُمِّيَّةَ اللَّعْنَةِ وَ تَمُطُّ السَّمَاءُ دِمَا وَرَمَادًا ، وَبَيْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُجُوشُ وَالْحَيَاتَانِ فِي الْيَحَارِ . وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ أَشْبَرَتْ إِلَيْهِ ، يَأْسِنَانِدِهِمْ إِلَى عِمْرَى النَّسَابَةِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ (كِتَابِ الشَّافِي فِي النَّسَبِ) ، يَأْسِنَانِدُهُ إِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي عَمْرٍ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنْ خَوَالِي آلِ عَقِيلٍ قَالَ : لَمَّا امْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا ، فَقُلْتُ لَهُ : تَرْجَمَهُ : چون چشم امام حسن علیه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسین علیه السلام عرض نمود: سبب گریه شما چیست ؟ امام حسن علیه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید! سپس فرمود که شهادت من به آن زهری است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانده روز تو نخواهد بود، ای ابا عبدالله ؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از امت جد ما صلی الله علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذریه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بنه بارگاه تو و چون چنین شود، خدا متعال بر بنی امیه ، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نسابه - رضوان الله علیه - که در کتاب (شافی) خودش - که در علم نسب است - ذکر نموده و سند آن را به جد خود محمد بن عمر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایه های من از آل عقیل ، نقل می نمود و گفت : چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طبعه به منزل او رفتم و او را تنها یافتیم ، گفتم : متن عربی : جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا أَيْبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنُ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدِّمْعَةُ وَ عَلَا شَهِيْقِي . فَضَمَنِي إِلَيْهِ وَ قَالَ : حَدَّثَكَ أُنْثَى مَقْبُولٌ؟ فَقُلْتُ لَهُ : حُوشِيْتُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ . فَقَالَ : سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ يَقْتُلِي خَيْرُكَ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَلَوْلَا نَأْوُلْتُ وَ بَايَعْتُ . فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ يَقْتُلِي وَ قَتْلِي ، وَ أَنَّ تَرْبَتِي تَكُونُ يَقْرَبُ تَرْبَتِي ، فَتُطْنُ أَعْلَمُكَ عِلْمَتٌ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ ، وَاللَّهِ لَا أُعْطِي الدُّنْيَةَ مِنْ نَفْسِي أَيْدِيًا ، وَلَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيتُ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أَمَّتِي ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ أَذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا . أَقُولُ أَيْتَا : وَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ . أَمَّا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ أَنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا تَرْجَمَهُ : فدای تو گردم ، ای ابا عبدالله ! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم : چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من ؟ گفتم : چنین است . ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی ؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی ، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادر فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذریه او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریه او، اذیت نموده باشد. سید ابن طاووس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کسی نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربی : يَقْتُلُ أَنْفُسَهُمْ ، فَقَالَ تَعَالَى : (فَتُؤْتُوا إِلَيَّ بِأَرْبَعٍ قَاتِلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِكُمْ) . وَلَعَلَّ يَعْتَقِدُ أَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى : (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) أَنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ ، وَ لَيْسَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ ، وَإِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ أَرْبَعِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ . وَ لَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمُرَوِّعِ عَنِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ : [مَا يَلْبِقُ بِالْعَقْلِ] : فَرَوَى عَنْ إِسْلَمَ قَالَ : غَزَوْنَا نَهَاوَنْدَ - وَ قَالَ غَيْرُهَا - وَأَصْطَفَيْنَا وَالْعَدُوَّ صَفَيْنَ لَمْ أَعْرِ أَطْوَلَ مِنْهُمَا وَلَا أَعْرَضَ ، وَالرَّيْثُ قَدْ أَصْفَقُوا ظُهُورَهُمْ بِحَائِطِ مَدِينَتِهِمْ ، فَجَمَلَ رَجُلٌ مِمَّنْ عَلَى الْعَدُوِّ . فَقَالَ النَّاسُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلْقَى نَفْسَهُ إِلَى التَّهْلُكَةِ . فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ الْاَنْصَارِيُّ : إِنَّمَا تَوَلَّوْنَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى أَنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ ، إِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا ، لِأَنَّ كُنَا قَدْ اشْتَغَلْنَا تَرْجَمَهُ : نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتهای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده : (فَتُؤْتُوا...) (۱۱) پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است . و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده : (وَلَا تُلْقُوا...) (۱۲) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن (تهلکه) که از آن نهی فرموده ، کشته

شدن باشد و حال آنکه چنین نیست ، بلکه تعبد به شهادت یافتن از اَبَلَّغ درجات سعادت است . و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السلام است که از (اَسَلَم) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه (لا تَلْقُوا...) که (اَسَلَم) گفت : در یکی غزوات به جهاد رفتیم ، در نِهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام ، کفار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لا إله...)، این مرد خود را به مهلکه انداخت . ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان ، گفت که شما این آیه را چنین تاویل ننمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده ، خود را در (تهلکه) انداخته است ، چنین نیست که شما را گمان است ؛ بلکه این آیه شریفه در شأن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی : يَنْصُرُهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَرْكُنَا اَهْلِيْنَا وَ اَمْوَالِنَا اِنَّ نَقِيْمَ فِيْهَا وَ نَصْلِحَ مَا قَسَدَ مِنْهَا ، فَقَدْ ضَاعَتْ يَتَشَاغِلُنَا عَنْهَا ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ اِنْكَارًا لِّمَا وَقَعَ فِيْ نَفْسِنَا مِنْ التَّخَلُّفِ عَنْ نَصْرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِإِصْلَاحِ اِمْمُوْلَانَا : (وَ لَا تَلْقُوا يَٰۤاَيُّدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ) ، مَعْنَاهُ : اِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اَقَمْتُمْ فِيْ بَيْتِكُمْ اِلْقِيْمَتِ يَٰۤاَيُّدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ سَخَطَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ ، وَ ذٰلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَ عَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْاِقَامَةِ ، وَ تَخْرِیْضُ لَنَا عَلَى الْغَزْوِ ، وَ مَا اَنْزَلَ هَذِهِ الْاٰیَةَ فِيْ رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يَحْرُضُ اَصْحَابَهُ اَنْ يَفْعَلُوْا كَفْعِلَهُ اَوْ يَطْلُبَ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ رَجَاءً لِّثَوَابِ الْاٰخِرَةِ . اِقُولُ : وَ قَدْ نَهَيْتُكَ عَلٰی ذٰلِكَ فِيْ خُطْبَةٍ هَذِهِ الْكِتَابِ ، وَ سَيَأْتِيْ مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْاَسْبَابِ . قَالَ رَوَاهُ حَدِيْثُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلَدِ بْنِ عَتْبَةَ وَ مَرَّوَانَ : فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَى مَكَّةَ لثَلَاثَ مَضِيْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّيْنَ . ترجمه : یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را و گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مخمر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبد. سید ابن طاووس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد، راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت متن عربی : فَأَقَامَ بِهَا بِأَقَى شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذِي الْقَعْدَةِ . قَالَ : وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَأَعَشَارَا عَلَيْهِ يَالَا مِسَالِكَ . فَقَالَ لَهُمَا : (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ آمَرَنِي بِأَمْرٍ ، وَإِنَّا مَاضِي فِيهِ) . قَالَ : فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ : وَاحْسِنَانَاهُ ! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، فَأَعَشَارَا عَلَيْهِ يَصْلِحْ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ حَذَرِ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ . فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَايَ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ رَأَيْتُ بِحَيِّ بْنِ زَكْرِيَّا إِهْدِيكَ إِلَيَّ بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَصْوَاقِهِمْ يَبْعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّهُمْ يَصْنَعُونَ شَيْئًا ، فَلِمَ يَعْجَلُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، بَلْ أَمْهَلَهُمْ وَ أَعْذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَعْذَ عَزِيزٌ ذِي انْتِقَامٍ ، اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدْعُنْ نَصْرَتِي . ترجمه : گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در جواب فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم . پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : و احسیناه ! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود: ای اباعبدالرحمان ! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل ؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و انتقام کشنده . ای عبدالله ! بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار. متن عربی : قَالَ : وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ يَوْضُولَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ آمْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سَلِيمَانَ بْنِ صَرْدِ الْخَزَاعِيِّ ، فَلَمَّا تَكَاثَرُوا قَامَ فِيهِمْ خُطْبَا . وَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ : يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِأَنَّ مَعَاوَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدِمَ عَلَيَّ عَمَلُهُ ، وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُهُ يَزِيدُ ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِيًا مِنْ طَوَاعِيَّتِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ ، وَ أَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ آبَائِهِ مِنْ قَبْلِهِ ، وَ قَدْ احْتَاجَ إِلَيَّ نَصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَمُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَاقْبِتُوا إِلَيْهِ ، وَ إِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفُتْلَ فَلَا تَعْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ . قَالَ : فَكَبَّرُوا إِلَيْهِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، مِنْ سَلِيمَانَ بْنِ صَرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رَفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ وَ سَائِرِ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . ترجمه : راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به درک رفته و به سوی غضب خدای

تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خیث خود نشسته و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لعنهم الله - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبادا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بسم الله...) (این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از جانب سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و حبيب بن مظاهر و عبدالله بن وائل و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد! متن عربی: سلام الله عليك، اما بعد، قال الحمد لله الذي قسم عدوك وعدو ابيك من قبل، االجبار العنيد الغشوم الظالمون الذي ابتز هذه الأمة امرها، و غصبها قياءها، و تأمر عليها بغير رضي منها، ثم قتل خيارها واستبقى شرارها، وجعل مال الله دولة بين جباريتها و عتاتها، فبعدا له كما بعدت نمود. ثم إنه ليس علينا إمام غيرك، فاقبل لعل الله يجمعنا بك على الحق، والنعمان بن بشير في قصر الأميرة، ولسنا نجتمع معه في جمعة ولا جماعة، ولا نخرج معه إلى عيد، ولو بلغنا أنك قد أقبلت أخرجناه حتى يلجئ بالشام، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته يا بن رسول الله وعلی ابيك من قبلك، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم. ثم سرجوا الكتاب، وليثوا يومين آخرين و انفذوا جماعة معهم نحو ماء و خمسين صحيفة من الرجل والاثنين والثلاثة والاربعة، يسألونه القدوم عليهم. ترجمه: اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزاست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن، اختیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم نمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست، بیا به سوی ما که شاید خدمتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (ولا حول...) بعد از آن، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طغری عریضه از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی: و هو مع ذلك يتأبى فلا يجيبهم. فورد عليه في يوم واحد ستمائة كتاب، و تواترت الكتب حتى اجتمع عنده منها في نوب واحد متفرقة اثني عشر ألف كتاب. ثم قدم عليه هاني بن هاني السبيعي و سعيد بن عبد الله الحنفي بهذا الكتاب، و هو آخر ما ورد عليه عليه السلام من اهل الكوفة، و فيه: بسم الله الرحمن الرحيم إلی الحسين بن علی امیر المؤمنین علیهما السلام. من شیعتی و شیعة ائبیه امیر المؤمنین علیه السلام. اما بعد، فإن الناس ينتظرونك، لا رأي لهم غيرك، فاعجل العجل يابن رسول الله، فقد اخضر الجنب، و ابيضت الثمار، و اعشيت الارض، و اوردقت الاشجار، فاقدم علينا إذا شئت، فانما تقدم على جند مجند لك، والسلام عليك ورحمة الله و برکاته و علی ابيك من قبلك. فقال الحسين عليه السلام لهاني بن هاني السبيعي ترجمه: و با وجود این همه نوشته، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را نفرمود تا اینکه روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات متفرقه، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید. راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود. در آن نوشته بود: (بسم الله الرحمن الرحيم) عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یابن رسول الله! بشتاب و تعجیل فرما، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده؛ پس تشریف بیا و قدم رنجه فرما، چنانچه بخواهی، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود. (چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سبعی متن عربی: و سعيد بن عبد الله الحنفي: (خيراني من اجتماع علي هذا الكتاب الذي كتب به وسود إلي معكما؟). فقالا: يابن رسول الله، شئت بن ربعي، و حجار بن ابيجر، و يزيد بن الحارث، و يزيد بن رويم، و عروة بن قيس، و عمرو بن الحجاج، و محمد بن عمير بن عطار. قال: فعندها قام الحسين عليه السلام، فصلی ركعتين بين الركن والمقام، و سأل الله الخيرة في ذلك. ثم طلب مسلم بن عقيل و اعطاه علي الحال، و كتب معه جواب كتبهم يعدهم بالوصول إليهم و يقول لهم ما معناه: (قد نفذت إليكم ابن عمي مسلم بن عقيل ليعرفني ما اتمم عليه من رأي جميل). فسار مسلم بالكتاب حتى دخل إلى الكوفة، فلما وقفوا علي كتابه كثر استبشارهم بإتيانه إليهم، ثم انزلوه في دار المختار بن ابي عبيدة الثقفي، و صارت الشيعة تختلف إليه. فلما اجتمع إليه منهم جماعة قراء عليهم كتاب ترجمه: و سعيد بن عبدالله حنفی را فرمود که به من خبر دهی که این نامه را چه کسانی نوشته اند و که به شما داده؟ عرض نمودند: یابن رسول الله! شئت بن ربعی، حجار بن ابيجر، يزيد بن حارث، يزيد بن رويم، عروة بن قيس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمير بن عطار نوشته اند. پس آن جناب برخاست و دو رکعت نماز در میان (رکن) و (مقام) به جای آورد و در این باب از خدای متعال طلب خیر نمود. سپس جناب مسلم بن عقیل را طلبید و او را از کیفیت حال مطلع گردانید و جواب نامه های کوفیان را نوشت و به وسیله جناب مسلم ارسال نمود و در آن وعده فرمود که در خواست ایشان را اجابت نماید و مضمون آن نامه این

بود: (به سوی شما پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادم تا آنکه مرا از آنچه که راءی جمیل شما بر آن قرار گرفته ، مطلع سازد.) پس جناب مسلم با نامه آن حضرت ، روانه کوفه گردید تا به شهر کوفه رسید. چون اهل کوفه بر مضمون نامه آن حضرت علیه السلام اطلاع یافتند خرسندی بسیار به آمدن جناب مسلم اظهار داشتند و او را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آوردند و گروه شیعیان به خدمتش آمد و شد می کردند و چون گروهی بر دور آن جناب جمع می آمدند، نامه امام علیه السلام را بر ایشان قرائت می نمود و ایشان از غایت اشتیاق به متن عربی : الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُم يَكُونُ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا. وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَبِشَيْرِ بْنِ يَصْرَفٍ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَوَلَايَةِ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ - بِأَنَّهُ قَدْ وَلاَهُ الْكُوفَةَ وَضَمَّهَا إِلَيْهِ. وَ يَعْرِفُهُ أَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يَشَدُّ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ. فَتَاهَبَ عَبْدُ اللَّهِ لِمَسِيرِهِ إِلَى الْكُوفَةِ. وَ كَانَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلَى لَهُ اسْمُهُ سَلِيمَانَ وَ يَكْنَى أَبَا رِزْبٍ يُدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نَصْرَتِهِ وَ لَزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ وَالْمَنْذَرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ . فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، قَلَمًا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرْجِمُهُ : غَرِبَهُ مَيِّ افْتَادَنَد. به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون ، عماره بن ولید پلید، عمر بن سعد عنید، نامه ای به سوی یزید ولد الزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل ، با خبر نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعمان بن بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و تأکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبدالله بن زیاد پلید مهیای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که مکنی بود به (ابورزین) - سپرده ، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبیدی بود. یزید بن مسعود، طائفه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت : ای جماعت متن عربی : تَرُونُ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَعْ بَعْ، أَعْنَتْ وَاللَّهِ فَقَرَّةَ الظَّهْرِ وَرَأْسَ الْفَخْرِ، حَلَلْتُ فِي الشَّرَفِ وَسِطًا، وَ تَقَدَّمْتُ فِيهِ قِرطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أَعْرَيْدَ عَنْ أَشْأَوْكُمْ فِيهِ وَ أَسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النِّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ. فَقُلْ نَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوَيْتَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَمْقُودًا. أَعْلَا وَ إِلَهُ قَدْ انْكَسَرَ يَابَ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ، وَ تَضَعَعَتِ أَرْكَانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ أَهْدَتْ بَيْعَةً عَقْدَ يَهَا أَمْرًا وَ ظَنَ أَمْرَهُ قَدْ أَهْكَمَهُ. وَ هِبْهَاتِ وَالَّذِي أَعْرَادَ، اجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفَشِلَ، وَ شَاوَرَ فَخَذِلَ. وَ قَدْ أَقَامَ إِلَهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الْخَمْرِ وَرَأْسَ الْفُجُورِ - يَدْعِي الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ تَرْجِمُهُ : بَنِي تَمِيمٍ ، آيا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی يك صدا گفتند: بَعْ بَعْ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری ، یافتیم . حق سابقه بزرگواری مر توراست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم . گفت : اینک شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم . همگی يك صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راء و تدبیر دریغ نداریم ؛ بگو تا بشنویم . پس یزید بن مسعود گفت : معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری منزلزل گردید و آن لعین ، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته ؛ دور است آنچه را که اراده کرده ، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت ، او را مخدول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده ، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این متن عربی : يَغْيِرُ رَضِي مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قَلْبَةٍ عِلْمٍ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئِي قَدَمِيهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لِحُجَّةٍ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادٍ الْمُشِيرِكِينَ. وَ هَذَا الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَنْبِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا يَوْصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يَنْزِفُ. وَ هُوَ أَوَّلِيْ هَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَ سَبْنِهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ، يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَ يَحْنُو عَلَى الْكَبِيرِ، فَأَكْرَمَ بِهِ رَأْيِي رَعِيٍّ وَ إِمَامٍ قَوْمٍ، وَ حَبَّتْ لَهُ فِي الْحِجَّةِ وَ بَلَّغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةَ. فَلَا تَعْشُوا عَنْ نَوْرِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْعَكُوا فِي وَهْدِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرَ ابْنِ قَيْسٍ قَدْ انْخَدَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَصْرَتِهِ. وَاللَّهِ لَا يَقْصُرُ أَحَدٌ عَنْ نَصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الدَّلَّ فِي وَلَدِهِ وَالْقِلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ. وَهَا أَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِلْحَرْبِ لَامَتَهَا وَادْرَعْتُ لَهَا تَرْجِمُهُ : امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق نداد. (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا...) (به خدا سوگند! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلى الله عليه و آله ، صاحب شرافت اصیل و در راء و تدبیر محکم و بی عدیل است . صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاوتر است به خلافت از هرکسی ، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدم و قرابت او از رسول الله صلى الله عليه و آله ؛ عطوف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او، حجت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است ؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به

تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جمل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویش بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مدلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لپاس جهاد بر تن راست نموده متن عربی: یدرعها، من لم یقتل یمت و من یهرب لم یقت، فاعجسینوا رحمکم الله رد الجواب. فتکلمت بنو حنظله، فقالوا: یا ابا خالد نحن نبل کینایتک وفارس عشیرتک، ان یمیت بنا اءصبت، وان غزوت بنا قتحت، لا تخوض والله غمره الا خضناها، ولا تلقی والله شیده الا لقینا اها، ننصرک یا عسافنا و نفیک یا بدینا، اذا شئت قافل. و تکلمت بنو سعد بن یزید، فقالوا: یا ابا خالد ان اءبعض الاشیاء الینا خلافک والخروج عن رأیک، وقد کان صخر بن قیس اءمرنا یترک القتال فحمدنا اءمرنا و بقی عزنا فینا، فاءمهلنا نراجع المشورة و یا یتیک رأینا. و تکلمت بنو عامر بن تمیم فقالوا: یا ابا خالد نحن بنو اءبیک و خلفاؤک، لا نرضی ان غصبت ولا نقطن ان صغبت. والامر الیک، فادعنا نجیک و اءمرنا نطعک، ترجمه: و زره جنگ را در بردارم، هر کس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کند، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ما یمیم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردي مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم. به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدن، سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم. آنگاه بنی سعد به سخن درآمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شأن در قبیله ما پایدار مانده، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت، عقیده و رأی ما در نزد تو ظهور خواهد یافت. پس از آن، طایفه بنی عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی، متن عربی: و الامر الیک اذا شئت. فقال: والله یا بنی سعد لئن فعلتموها لا رقی الله السیف عنکم اءبدا، ولا زال سیفکم فیکم. ثم کتب الی الحسین علیه السلام: یسم الله الرحمن الرحیم اءما بعد: فقد وصل الی کینایتک، و فهمت ما ندبتنی الیه و دعوتنی له من الاخذ یحظی من طاعتک و الفوز ینصیبی من نصرتک. و اءن الله لا یخلوا الارض من عامل علیها یخیر اءو ذلیل علی سبیل النجاة. و اءتم حجة الله علی خلقه و ودیعته فی ارضه، تفرعتم من ریتویه اءحمدیه هو اءصلها و اءتمم فرعها. فاءقدم سعادت یا سعید طائر. فقد ذللت لك اعناق بنی تمیم و ترکتم اءشد تتابعا لك من الایل الظماء یوم خمسها لورود الماء. و قد ذللت لك رقاب بنی سعد و غسلت لك ذرن ترجمه: ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم. امروز فرمان تو راست، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی، اطاعت داریم. فرمان به دست تو است چنانچه بخواهی ما نیز مطیع توایم. آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طایفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت: به خدا سوگند! اگر شما ترک نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایید، خدای متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما إلى الابد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون: (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بایدم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما یمید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق، شما یمید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوبید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان، به سپر برده اند. رقاب بنی سعد را هم متن عربی: صدورها یماء سحابة مزی حتی استهل برقها فلمع. فلما قراء الحسین علیه السلام الکتاب قال: (ما لك امكنك الله یوم الخوف واءعزك واءرواك یوم العطش الاکبر). فلما تجهز المیشار الیه للخروج الی الحسین علیه السلام بلغه قتله قبل اءن یمیر، فجزع من انقطاعه عنه. و اءما المنذر بن الجارود: فانه جاء بالکتاب و الرسول الی عبید الله بن زیاد، لان المنذر خاف ان یكون الکتاب دسیسا من عبید الله بن زیاد. و کانت بحریة بنت المنذر زوجة لعبید الله بن زیاد. فاءخذ عبید الله الرسول فصلبه. ثم صعد المنبر فخطب وتوعد اهل البصرة علی الخلاف واثارة الارحاف. ثم بات تلك اللیلة. فلما اءصبح استتاب علیهم اءخاه عثمان بن زیاد، و اءسرع هو الی قصر الکوفة. ترجمه: به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کند در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی. یزید بن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما منذر بن جارود، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحریه) دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد

و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدینباد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی: قَلِمَا قَارِبَهَا نَزَلَ حَتَّى اِمْسَى، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا، فَطَنَ اَهْلَهَا اَنَّهُ الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ. قَلِمَا عَرَفُوا اَنَّهُ ابْنُ زِيَادٍ تَعَرَّفُوا عَنْهُ. فَدَخَلَ قَصْرَ الْاِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ اِلَى الْغَدَاةِ، ثُمَّ خَرَجَ وَصَعِدَ الْمَنْبِرَ وَخَطَبَهُمْ وَوَعَدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْاِحْسَانِ. قَلِمَا سَمِعَ مُسْلِمٌ بَنَ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَيَّ نَفْسِي مِنَ الْاِشْتِهَارِ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصِدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَاَوَاهُ وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ اِلَيْهِ، وَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنَ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمُرَاصِدَ عَلَيْهِ. قَلِمَا عَلِمَ اَنَّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَءَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعُمَرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ: مَا يَمْنَعُ هَانِيَّ بَنَ عُرْوَةَ مِنْ اِثْنَانِيْنَا؟ فَقَالُوا: مَا نَدْرِي، وَقَدْ قِيلَ: اِنَّهُ يَشْتَكِي. فَقَالَ: قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي اَنَّهُ قَدْ بَرَّءَ وَءَانَّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ، وَلَوْ اَعْلَمَ اَنَّهُ شَاكٍ لَعَدْتُهُ، فَالْقُوهُ تَرْجَمَهُ: چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدینباد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبادا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - علیه الرحمة - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به خدمتش مشرف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج پلید را طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارضی گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی: وَمَرُوهَ اِنَّ لَا يَدْعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّهَا، فَاِنِّي لَا اُحِبُّ اَنَ يَفْسِدَ عِنْدِي مِثْلُهُ؛ لَآنَهُ مِنْ اَشْرَافِ الْعَرَبِ. فَأَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَيَّ بَابِهِ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَقَالَ: لَوْ اَعْلَمَ اَنَّهُ شَاكٍ لَعَدْتُهُ. فَقَالَ لَهُمْ: اَلشَّيْءُ الَّذِي يَمْنَعُنِي. فَقَالُوا لَهُ: اِنَّكَ قَدْ يَلِغُهُ اَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَيَّ بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَأْتُكَ، وَالْاَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ، لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَتَجَنَّبْتَ نَفْسَكَ قَدْ أَحْسَنْتَ بَعْضَ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ أَسْمَاءَ بَنَ خَارِجَةَ: يَا بَنَ أَخِي اِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمَّ مَا اَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا. تَرْجَمَهُ: خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر ذمتش فرو نگذار؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد ما فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم. هانی، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری، از خدمت امیر بازداشته. گفتند: من به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبیدالله لعین آ. پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حسان بن اسماء بن خارجه را گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند که من از این مرد پیمانک و خانم، رای تو در این باب چیست؟ متن عربی: وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانُ يَعْلَمُ فِي أَعْي شَيْءٍ يَبْعَثُ اِلَيْهِ عَبِيدُ اللَّهِ بَنَ زِيَادٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَى عَبِيدِ اللَّهِ، قَلِمَا رَأَى هَانِيَا قَالَ: اِنَّكَ يَخَانُنِي رَجُلًا. ثُمَّ اَتَتْهُ اِلَى شَرِيحِ الْفَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَآشَارَ اِلَيْ هَانِي وَآهَشَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبَ الزُّبَيْدِي: اَعْرِيدَ حَيَاتِهِ وَبَرِّدْ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مَرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي: وَمَا ذَاكَ اَيُّهَا الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: اَيُّهُ يَا هَانِي، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرِيصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآمَةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جَنَّتْ بِمُسْلِمٍ بَنَ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتَهُ دَارَكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرَّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَطَنَنْتَ اِنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ. فَقَالَ: ابْنُ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَلَى قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ. تَرْجَمَهُ: حسان گفت: ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی. و حسان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده. هانی با جمیع همراهان و فرستادگان، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - علیه الرحمة - افتاد به طریق مثل گفت: (خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد). پس ابن زیاد ملعون متوجه به شریح که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: (آرید حیات و برید قتل...)؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مراد) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت: اَيُّهَا الْأَمِيرُ! مطلب چیست؟ آن ملعون گفت: بس کن ای هانی! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگانت از برای او فراهم آورده ای. چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - علیه الرحمة - فرمود: من چنین نکرده ام. متن عربی: فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلَ عَيْنِهِ عَلَى أَهْلِبَارِهِمْ، وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ - فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. قَلِمَا رَأَى هَانِي عَرَفَ اَنَّهُ كَانَ عَيْنًا

عَلَيْهِ، فَقَالَ: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهُ مَا بَعَثَ إِلَى مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتَهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحَبْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ قَاوِيَتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتُ فَخَلْتُ سَبِيلِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِ وَأَمْرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لَأُخْرِجَ يَدَكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا تَفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ أَبَدًا، أَتِيكَ يَضِيفُ حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرٍو تَرْجَمَهُ: عُبَيْدُ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامَةُ - گفتم: بلی، به خانه خود آورده ای. هانی باز فرمود: من نکرده ام؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، (معقل) غلام خود را طلبید و همین (معقل) پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود. معقل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه رد نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حق حاصل نموده؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد. ابن زیاد لعین گفت: به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری. هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی. ابن زیاد گفت: به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری. هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم. چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم بن عقیل از راهی: اَلْإِهْلِي فَقَالَ: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى اءَكْلَمَهُ، فَقَامَ فَخَلَنِي يَهْ نَاجِيَةً وَهِيَا حَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمَا. إِذَا ارْتَفَعَ الْأَنْفَسُ يَكُ عَنِ الْقَتْلِ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ إِنِّي عَمَّ الْقَوْمَ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِي وَلَا ضَارِي، فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ يَدُكَ مَخْرَاجٌ وَلَا مَنَقِصَةٌ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ. فَقَالَ هَانِي: وَاللَّهِ إِنِّي عَلَى فِئَةِ ذَلِكَ الْخَرْجِ وَالْجَارِ، إِنْ أَدْفَعُ جَارِي وَضِيفِي وَرَسُولِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ إِلَى عِدْوِهِ وَأَنَا صَاحِبُ السَّاعِدِينَ وَكَثِيرُ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَعْلَمْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ. فَأَخَذَ يَنَاشِدُهُ: وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنَيْتُهُ مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ. تَرْجَمَهُ: بن عمرو باهلی برخاست گفت: اءَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم. ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عیش و خویشتن نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم. مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است، با بنی امیه، خویش است و ایشان کشته او نیستند و ضرر به او خواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسیار و از این جهت، خواری و منقصدی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری. هانی در جواب گفت: به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صبیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی یاشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت: او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت: وَاللَّهِ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم. متن عربی: فَقَالَ هَانِي: إِذْنٌ وَاللَّهِ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَالْهَفَاهُ عَلَيْكَ، اءِذَا الْبَارِقَةُ تَخُوفُنِي - وَهَانِي يَطْنُ اءَبْنَ عَشِيرَتِهِ بِسَمْعُونَهُ - ثُمَّ قَالَ: اءَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنَيْتُهُ مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِي، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اءَنْفَهُ وَجَبْنَهُ وَخَدَهُ حَتَّى كَسَرَ اءَنْفَهُ وَسَبَلَ الدَّمَاءَ عَلَى ثِيَابِهِ وَتَرَى لَحْمَ خَدِهِ وَجَبْنَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَأَنْكَسَرَ الْقَضِي. فَضَرَبَ هَانِي يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفٍ شَرْطِي، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خَذُوهُ، فَجَرَّوْهُ حَتَّى اءَقْوَهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَأَعْلَقُوهُ عَلَيْهِ بِأَبِهِ، وَقَالَ: اءَجْعَلُوا عَلَيْهِ جَرَسًا، فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ اءَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ: اءِنَ الْقَائِمُ حَسَانُ بْنُ اءَسْمَاءَ - فَقَالَ: اءَرْسِلْ عَدْرَ سَائِرِ الْقَوْمِ، اءَبْرَأُ الْأَمِيرَ اءَمْرُنَا اءَن تَجِيَنَّكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى إِذَا جَنَّكَ بِهِ هَشَمْتُ وَجْهَهُ وَسَلَّيْتُ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَرَعَمْتُ اءَنَّاكَ تَقْتُلَهُ. تَرْجَمَهُ: هانی گفت: به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من، تو و اصحاب را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که وَالْهَفَاهُ! مرا از شمشیر می ترسانی؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت: او را نزد من آرید. پس (هانی) را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤمن مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شرتی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شرتی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدنبند فریاد برآورد که او را بگیرد. پس او را کشتان کشتان آوردند تا در اطاقی او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند. اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت: عُبَيْدُ اللَّهِ فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ اَبْرَأُ الْأَمِيرُ! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری. متن عربی: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: وَاءَتْ هَاهُنَا! وَأَمَرَ بِهِ فَضَرَبَ حَتَّى تَرَكَ وَفِيدَ وَحَسِبَ فِي نَاجِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: اءِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. إِلَى نَفْسِي اءَعْنَاكَ يَا هَانِي. قَالَ الرَّاؤِي: وَبَلَغَ عَمْرٍو بَيْنَ الْحَجَّاجِ اءَن هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُوحُهُ اءَبْنَهُ عَمْرٍو هَذَا تَحْتَ هَانِي بَيْنَ عُرْوَةٍ - فَأَقْبَلَ عَمْرٍو فِي مَذْجٍ كَافَّةٍ حَتَّى اءَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى: اءَبْرَأُ عَمْرٍو بَيْنَ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فَرَسَانِ مَذْجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَلَمْ تَفَارِقْ جَمَاعَةً، وَقَدْ بَلَغْنَا اءَن صَاحِبِنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَأَمَرَ

شَرِيحًا الْقَاضِيَّ اَنَّ يَدْخَلَ عَلَيَّ هَ اَنِي قَيْشَاهِدُهُ وَيُخَيِّرَ قَوْمَهُ بِسِلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَاعْتَصَمَهُمْ، قَرَضُوا يَقُولُهُ وَأَنْصَرَفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ يَمُنْ بَابَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ يَقْصَرُ تَرْجَمُهُ: ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت: اینک تو در اینجایی؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت: (إِنَّا لِلَّهِ...)؛ ای هانی! خبر مرگ خود را به تو می دهم! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (روحه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مدحج قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مدحج و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور و نه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم. اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شریح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شریح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای مجاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. مَتْنِ عَرَبِيٍّ: الْأَمَارَةُ، وَأَقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ وَاعْتَصَبَ مُسْلِمٌ. وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَبَّهُونَ بِهِ وَيُحْذِرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ يَجُودُ الشَّامِ، قَلَمَ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ يَتَعْجِلُ الْفِتْنَةَ، وَيَنْبَغِي أَنْ نَقْعُدَ فِي مَنَازِلِنَا وَنَدْعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يَصْلِحَ إِلَهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. قَلَمَ يَبْقُ مَعَهُ سِتُّونَ عَشْرَةً أَيْفَسَ، فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشِيرَةُ عَنْهُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ إِمْرَاءٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةُ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتْهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوَشَّى الْخَبْرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. تَرْجَمُهُ: عُبَيْدُ اللَّهِ از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن (طَوْعَةُ) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید. مَتْنِ عَرَبِيٍّ: فَأَعْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَصَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ وَأَعْتَدَ لِاحْضَارِ مُسْلِمٍ. فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ خَوَافِرَ الْخَيْلِ، لَيْسَ دِرْعُهُ وَرِكَبُ قَرَسِهِ وَجَعَلَ يَحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً قَبَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَإَيَّ أَمَانٍ لِلْعَدُوِّ الْفَجْرَةِ. ثُمَّ أَقْبَلَ يَقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَيْدِيَاتِ حِمْرَانِ بْنِ مَالِكٍ الْخَنْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ: أَعْصِمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا جُرًا وَإِنْ رَأَيْتَ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكَّرًا أَعْكَرَهُ أَعْنِ إِعْذَارًا أَوْ أَخْطِطِ الْبَارِدَ سَخْنًا مَرَّا كُلَّ أَمْرٍ يَوْمًا يَلَاقِي شَرًّا أَعْصِرْكُمْ وَلَا أَعْخَفُ ضَرًّا قَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبَ وَلَا تَعْرُ، قَلَمَ يَلْتَفِتُ إِلَى تَرْجَمِهِ: أَنْ مَلْعُونٌ، مُحَمَّدِينَ اشْعَثَ رَأَى طَلَبَ كَرِهِي رَأَى بِأَوِ رِوَانِهِ نَمُودَ تَا حَضْرَتِ مُسْلِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا حَاضِرَ سَازَنَد. چُونِ فَرَسْتَادگانِ بَهِ دَرِ خَانَه (طَوْعَةُ) رَسِيدَنَد. (رَسِيدَنَد) آوَاژِ سِمْ مَرَكِبَهَا بَهِ گُوشِ آنِ جَنَابِ رَسِيدَه، زَرَهِ خُودِ رَا بَرْتَنِ بِيَارَسَتِ و سَوَارِ بَرِ اسَبِ گَرْدِيدَه بَا اصْحَابِ ابْنِ زِيَاد - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - دَرِ آوِيخت و مَشْغُولِ جَنگِ شُد تا گُروهِی از ایشَانِ رَا بَهِ دَارِالبُوارِ فَرِسْتَاد. پَسِ مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثِ بِي دِينِ فَرِيادِ بَهِ او زَدِ کِه اِکِ مُسْلِمُ! تُو دَرِ اَمَانِي. مُسْلِمُ فَرَمُود: اَمَانَنَامَه فَاجِرَانِ عَدَار، ارزُشی نَدَارَد. مُسْلِمُ بَازِ بَا آنانِ دَرِ آوِيخت و بَهِ جَنگِ و حَرْبِ أَشْفِيَا مَشْغُولِ گَرْدِيد و اِشْعَارِ حِمْرَانِ بْنِ مَالِكِ خَنْعَمِي رَا کِه دَرِ رُوزِ (قَرْنِ) اِنْشَاءِ نَمُودَه بُوَد بَهِ طُورِ رَجَزِ مِي خُواند: (أَعْصِمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا جُرًّا)؛ یعنی: سُوگُندِ خُورَدَه اَمِ کِه جَزِ بَهِ طَرِيقِ مَرْدانگیِ کُشْتَه نَگُردَم، اِگَرِ چَه شَرِيتِ نَاگُوارِ مَرگِ رَا بَهِ تَلْخِي بَنُوشَم خُوشِ نَدارَم کِه بَه خَدْعَه و مَکَرِ گُرفتارِ اَدَمَهایِ پَسْتِ و دُونِ، گُردَم و فَرِيفْتَه و مَغْرُورِ آنانِ شُوم. يَا اَنکِه شَرِيتِ خَنکِ جُوانمَرْدِي و شُجَاعَتِ رَا بَه اَبِ گَرَمِ نَاگُوارِ عَجَزِ و سَسْتِي مَخْلُوطِ نَمایم و دَسْتِ از جَنگِ بَکْشَم. هَر مَرْدِي نَچارِ دَر رُوزِگاري، دِچارِ شَرِ و سَخْتِي خَواهدِ شُد، وَلِي مَن بَا شَمشِيرِ نيزِ شَمَا رَا مِي زَنَمِ و از هِيچِ ضَرَرِ بِيَمِ نَدارَم. پَسِ اَن أَشْفِيَا آوَاژِ پَرِآوَرْدَنَد کِه مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثِ بَه تُو دِرُوعِ نَمِي گُويد و تُو رَا فَرِيبِ نَمِي دَهد. مَتْنِ عَرَبِيٍّ: ذَلِكَ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أَرْجَحَ بِالْجِرَاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ أَهْلُ سِيرَا، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمْ يَسْلَمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْجَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَيَّ الْأَمِيرِ. فَقَالَ لَهُ: أَسْكَبْتُ يَا وَجْهَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلَامٌ أَمْرٌ لَمْ تَسْلَمْ، فَإِنَّكَ مُقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مِنْ هُوَ شَرِّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَبَعْدَ فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سَوْءَ الْقَتْلَةِ وَفِيحِ الْمَثَلُ وَحَيْثُ السَّبْرِ بِرِيءٌ وَلَوْمُ الْعَلِيَّةِ، لَا إِجْدَ أَوَّلِي بِهِ أَمِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقِي يَا شَاقِي، خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصَى الْمُسْلِمِينَ، وَأَعْلَفْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ يَا بَنُ زِيَادٍ، إِنَّمَا شَقَّ عَصَى تَرْجَمُهُ: مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ اصْلا التَّفَاتِي بَه جَانِبِ آنانِ نَفَرَمُود و چُونِ زَخْمِ بَسِيارِ و جَرَا حَتِ بِي شَمَارِ بَرِ بَدَنِ نَازَنِيشِ رَسِيدِ و بَه اَيْنِ واسطَه سَسْتِ و ضَعِيفِ گَرْدِيد. گُروهِ شَقَاوَتِ اَتِينِ، بَرِ سَرِ او هُجُومِ آوَرْدَنَد و او رَا احاطَه نَمُودَنَد. نَگاهِ مَلْعُونِي از عَقَبِ سَرِ آن جَنابِ دَرِ اَمَدِ و نِيزَه بَرِ پَسْتِ آن حَضْرَتِ زَدِ کِه از صَدْمَه اُنِ نِيزَه، بَرِ زَمِينِ افتاد. پَسِ اُنِ جَمَاعَتِ بِي سَعَادَتِ اُنِ شِيرِ بِيَشَه شُجَاعَتِ رَا اسِيرِ و دَسْتِگِيرِ نَمُودَنَد و بَه زَدِ اَيْنِ زِيَادِ بَدَنِيا دَرْدَنَد. چُونِ اُنِ جَنابِ رَا دَاخِلِ مَجْلِسِ اَيْنِ زِيَادِ بَدَنِيا دَرْدَنَد سَلَامِ بَرِ اُنِ کَافِرِ بِي دِينِ نَمُود. يَكِي از پاسِيانانِ اُنِ لَعِينِ گُفت: بَرِ اَمِيرِ سَلَامِ کُن! اُنِ جَنابِ فَرَمُود: بَسِ کُن! وَايِ بَرِ تُو باد، بَه خُدا سُوگُندِ کِه او اَمِيرِ مَن نِيسَت. عُبَيْدُ اللَّهِ پَلِيدِ بَه سَخَنِ دَرِ اَمَدَه گُفت: بَاکِي

بر تو نیست ؛ سلام بکنی یا نکنی ، کشته خواهی شد. جناب مسلم بن عقیل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمی نکرده ای ، چرا که به تحقیق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو قبح مثله و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست . پس آن نانجیب زبان بریده ، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس ، ای مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی . جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود: ای ابن زیاد! سخن به دروغ متین عربی : المسلمین معاویه - لعنه الله - وابنه یزید - لعنه الله - و اما الفتنه فانما اهلجها انت و ابوك زیاد بن عبید عبد بنی عیلاج من ثقیف، و انا اخرجوا ابن یزققی الله الشهادة علي يد شير البرية. فقال ابن زیاد: منك نفسك امرا، حال الله دونه و لم يرك له اهلا وجعله لاهله. فقال مسلم: ومن اهله يابن مرجانة؟ فقال: اهله يزيد بن معاوية! فقال مسلم: الحمد لله، رضينا بالله حكما بينا وبينكم. فقال ابن زیاد: اعطين ابن لك من الامر شيئا. فقال مسلم: والله ما هو الطن، ولكني اليقين. فقال ابن زیاد: اخبرني يا مسلم بما اعطيت هذا البلد و امرهم ملتئم فيثبت امرهم بينهم و فرقت كلمتهم؟ فقال له مسلم: ما لهذا اعطيت، ولكنكم اعظمت المنكر و دفنتم المعروف و تاءمرتم على الناس بغير ترجمة : گفتی ، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عیلاج از طایفه ثقیف و نام آن غلام (عبید) بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادت مرا بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت : تو را نفست در آرزوی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت ، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السلام فرمود: ای پسر مرجانه ! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست ؟ ابن زیاد گفت : یزید! جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمد لله . ما راضی و خوشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عبیدالله گفت : چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است ؟ آن جناب فرمود: شك نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم . ابن زیاد گفت : ای مسلم ! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای ؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی . جناب مسلم علیه السلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما (منکر) را ظاهر ساختید و (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند. متن عربی : رضي منهم و حملتهم على غير ما امركم الله به، و علمتم فيهم يا عمال كسري و قيصر، فأتيناهم لئلا نمر فيهم بالمعروف و ننهي عن المنكر و ندعوهم إلى حكم الكتاب و السنة، و كنا أهل ذلك كما أمر رسول الله صلى الله عليه و آله . فجعل ابن زیاد - لعنه الله - يثبته و يشتم عليا و الحسين و عليهم عليهم السلام ! فقال له مسلم: أنت و ابوك اءحق بالشتم، قافض ما اءنت قاض يا عدو الله. فأمر ابن زیاد بكير بن حمران أن يصد به إلى أعلا القصر فيقتله، فصعد يهوهو يسبح الله تعالى ويستغفره و يصلي على نبيه صلى الله عليه و آله و ضرب عنقه، و نزل وهو مدعور. فقال له ابن زیاد: ما شاءنك؟ فقال: أيها الأمير رأيت ساعة قتلته رجلا أسود سيئي الوجه خذاني عاضا على إصبعه - اءو قال شفتيه - ففرغت قرعا لم اءزرعه قط. ترجمه : شما خلق را واداشتید به آنچه خدای U امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمديم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منكر را از آنها نهی كنيم و ایشان را دعوت به احكام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نموديم و ما شايسته این منصب امر و نهی بوديم و برای همین نیز قیام کردیم . ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیر مؤمنان علیه السلام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام ؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی ، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلى الله عليه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین ، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولدالزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدنباد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت : ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا اینکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه قرع در خود ندیدم . متن عربی : فقال ابن زیاد: لعلك ذهبت، ثم أمر يهاني بن عروة - رحمه الله - فأخرج ليقتل. فجعل يقول: و امذجها و آءین مني مذجج! و اعشیرناه و آءین مني عشیرتی ! فقالوا له: يا هاني مد عنقك. فقال: والله ما انا بها يسخي، و ما كنت لأعينكم علي نفسي . فضربه غلام لعبيد الله بن زیاد يقال له رشيد - لعنه الله - فقتله. و في قتل مسلم و هاني يقول عبدالله بن زبير الأسدي . و يقال: إنه لفرزدق: فإن كنت لا تدربن ما الموت فانظري إلى هاني في السوق و آبن عقيل ترجمه : ابن زیاد گفت : گویا دهشت تو را فرو گرفته ! پس از این جریان ، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضی الله عنه را به قتل رسانید. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: (و امذجها و آءین مني مذجج؛ و اعشیرناه و آءین مني عشیرتی ؟ کجائید خویشان و قبیله من ؟ جلاد گفت : گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم ! هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم . پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحسش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزاد است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است . (فإن كنت لا تدربن ما الموت فانظري...): یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی (شاید شاعر نفس اماره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل . متن عربی : ١ - إلی بطل قد هشم السيف وجهه و آخر يهوى من طمار قتيل ٢ - اءصباهما فرح البغي فأصبعا اءحاديث من يسرى يكل سبيل ٣

- تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضِجَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ ٤ - قَتَيْتُ كَانَ أَحْيَى مِنْ قَتَاؤِ حَيٍّ وَأَقَطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ ٥ - اَبْرَكَبَ اَسْمَاءَ اَهْمَالِيحَ اَمِنًا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْجَ يَذْجُو ترجمه : ١ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیرین حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بطل هانی) باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اقرب است) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ٢ - عبیدالله بن زیاد باغی باغی ستمکار به ظلم و ستم، این دو بزرگوار را گرفت، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ٣ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ٤ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده، بود. ٥ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مَذْجَ خُون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : ١ - تَطَوَّفَ حَوَالِيَهُ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَي رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْوُولٍ ٢ - فَإِنْ اِنْتَمَرْتُمْ لَمْ تَتَأَرْوُوا بِأَخِيكُمْ فَيَكُونُوا بِغَايَةِ اَرْضِيَّتِ يَقْلِيلُ قَالِ الرَّاوي : وَكَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ يَخْبِرُ مُسْلِمَ وَهَانِي إِلَى يَزِيدِ بْنِ معاويةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ - فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطَوْتِهِ، وَيَعْرِفُهُ اِنَّ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْجَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جَهَنَّمَ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمَوْ اخِذَهُ وَالْاِنْتِقَامِ عَلَى الظَّنُونِ وَالْاَوْهَامِ. وَكَانَ تَوَجُّهُ الْجَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سِنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ، قَبْلَ اَنْ يَعْلَمَ يَقْتُلَ مُسْلِمًا؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قِيلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رَضَوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : ١ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤال کرده می شدند. ٢ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدنباد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت. پس یزید پلید جواب نامه آن عید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذه و انتقام از کافه آنانم برآید و به محض توهم و گمان، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهار شنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه آشقی گردیده بود. متن عربی : وَرَوَى اَبُو عَلِيٍّ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيْبًا، فَقَالَ: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَي رَسُوْلِهِ وَسَلَّمَ. خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَلَدَ اَدَمَ مَخْطَ الْفَلَادَةِ عَلَيَّ جَيِّدَ الْفَتَاةِ، وَمَا اَوْلَهْنِي اِلَى اَسْئَلَا فِي اِسْتِثْنَاءِ يَعْقُوبَ اِلَى يَوْسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٍ اَمَّا لَاقِيهِ، كَاَنِّي بِأَيَّ وَصَالِي تَقَطَّعَهَا عَسَلَانِ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِسِ وَ كَرْبَلَاءَ، قَيْمَلَانِ مِثْنِي اَكْرَاشًا حَوْفًا وَ اَعْجَرِيَةً سَعِيًّا، لَا مَحِيصَ عَنِّي يَوْمَ خَطِّ الْقَلَمِ. رَضِيَ اللّٰهُ رَضَانًا اَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِيرَ عَلَيَّ بَلَاءِهِ وَيَوْفِيْنَا اَعْجَرَ الصَّابِرِيْنَ، لَنْ تَشِدَّ عَن رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ لَحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيْرَةِ الْقُدْسِ، يَفْرِيْهِمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِيْهِمْ وَعَدُهُ، مَنْ كَانَ بِاِذْلَا فِينَا مُهْجَتُهُ وَمَوْطِنَا عَلَيَّ لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسُهُ فَلَئِنْ رَحَلَ مَعَنَا، فَاِنْنِي رَاحِلٌ مَصِيْحًا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى.) ترجمه : سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند ودود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن ما و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستنند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین (نواویس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی آشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه خدای U بر آن خشنود است، خشنودی ما در آن است. شکبای بلاى حق هستیم و صابر بر قضاهاى او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق، ان شاء الله (١٢). متن عربی : وَرَوَى اَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْاِمَامِي فِي كِتَابِ (دَلَالِ الْاِمَامَةِ) قَالَ: حَدَّثَنَا اَبُو مَحْمَدٍ سَفِيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ اَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ اَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزَارَةُ بْنُ خَلِجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ اَنْ يَخْرُجَ اِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ وَأَنَّ فُلُوْهُمْ مَعَهُ وَسَيُوفُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفَتَحَتْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَتَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يَحْصِيْهِمْ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: اَللّٰهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَوْ لَا تَقَارَبَ الْأَشْيَاءُ وَهَبُوطُ الْأَجْرِ لِقَاتِلَتُهُمْ يَهْؤُلَاءِ، وَلَكِنْ اَعْلَمُ يَقِينًا اَنْ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعُ اَعْصَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ). وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَلِمَا كَانَ يَوْمَ التَّوْبَةِ قَدَّمَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ اَبِيٍّ ترجمه : ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی المذهب - علیه الرحمه - در کتاب (دلائل الامامة) خود روایت نموده که گفت از برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان بن وکیع از گفته پدر خویش و او از (أعمش) روایت کرده که ابو محمد واقدی و زرارۀ بن خلج چنین گفتند که ما به شرف ملاقات جناب ابی عبدالله

الحسین علیه السلام رسیدیم قبل از آنکه ایشان از مکه معظمه نهضت به سوی عراق فرماید؛ پس ضعف حال اهل کوفه را به خدمتش عرضه داشتیم و گفتیم با اینکه دلپایشان مایل خدمت آن جناب است و لکن شمشیرهایشان را بر روی او کشیده اند. امام حسین علیه السلام به دست مبارک خود اشاره به سوی آسمان نمود، پس درهای آسمان باز شد و ملائکه بسیار نازل گردید به عددی که احصای آنها را بجز خدای لا کسی نمی داند؛ پس فرمود: اگر نمی بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر مقدری به موجب اسباب مقدره او جاری و واقع گردد) و باطل شدن اجر و ثواب، هر آینه به کمک این ملائکه با این مردم مقاتله می نمودم، و لکن به موجب علم یقین می دانم که در آن زمین است محل افتادن من و اصحاب و یاران من و باقی نخواهد ماند از همه ایشان احدی مگر فرزند دلبندم علی امام زین العابدین علیه السلام. معمر بن مثنی در باب شهادت ابی عبدالله علیه السلام به این مضمون روایت نموده که چون روز ترویه شد عمر بن سعد بن ابی وقاص - علیه السلام - با لشکری انبوه به امر یزید پلید وارد مکه معظمه گردید متن عربی: وَاقْصِرْ إِلَى مَكَّةَ فِي جَنْبِ كَثِيفٍ، قَدْ آمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يَنْجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ أَوْ يَقَاتِلَهُ إِنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّروِيَةِ. وَرَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ إِصْلَاحِ لَأَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عِمْرٍ بِنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنْ أَهْلَ الْكُوفَةِ مِنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ يَا بَيْتُكَ وَآخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتَ أَنْ يَكُونَ جَالِكَ كِحَالٍ مِنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مِنَ الْحَرَمِ وَأَعَمَّنَا. فَقَالَ: (يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِبَنِي يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يَسْتَبَاحُ بِهِ حَرَمَهُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَعَمَّنَا النَّاسَ بِهِ، تَرْجَمُهُ: که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موکب همایونی در روز ترویه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آنانند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبدا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر رأی مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کسی که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبدا یزید بن معاویه - لعنه الله - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من، حرمت خانه خدا بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما بمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در اینجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دسیت نخواهد یافت. متن عربی: وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ. فَقَالَ: (أَنْظُرْ فِيمَا قُلْتَ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ ارْتَجَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ، فَأَتَاهُ، فَأَخَذَ زَمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: (بَلَى). قَالَ: فَمَا جَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: (أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا). وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرِّسَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، تَرْجَمُهُ: آن جناب فرمود: در این باب، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موکب شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناقة را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا اخی! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتم تاءملی فرمایی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت، عزم خروج از مکه نمودی؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب). و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...). چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست؟ راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی: عَنْ أَبِي يُوَيْسَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ جِمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمْزَةُ إِنِّي سَأَلْتُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسَيْنَا هَذَا: إِنْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مَتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكُتِبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، إِمَامًا بَعْدَ، فَإِنَّهُ مِنْ لَحِقٍ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدُ، وَمِنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ (مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلَى الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصِّدِّيقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهِ أَقْوَامٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرَدِّفِينَ فِي أَيْدِيهِمْ تَرْجَمُهُ: مذکور در متن، روایت نموده از حمزه بن جمران از حضرت امام صادق علیه السلام که در خدمت آن جناب سخن از خروج ابی عبدالله الحسین علیه السلام در میان آمد و آنکه محمد بن حنفیه از نصرت آن جناب تخلف نمود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه، من تو را خبر دهم به حدیثی که پس از این مجلس، مرا از حال محمد بن حنفیه سؤال نمایی: به درستی که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکه جدا شد و توجه به سوی عراق فرمود، فرمان داد که پاره

کاغذ به خدمتش آوردند و در آن نوشت : (يَسْمُ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ اَيْنَ نُوْشِتْ اِى اسْتِ از جانب حسين بن على به جماعت بنی هاشم . اما بعد؛ هر کس از شما به من پیبوند شهید گردد و آنکه تخلف نماید به پیروزی نرسد. والسلام .) شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب (مولد النبی صلی الله علیه و آله و مولد اوصیائه) به اسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در آن هنگام که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمد از برای آنکه وارد شهر مدینه طیبه شود افواجی از ملائکه مسومین (صاحبان نشانه چنانچه سپاهیان را نشانه است) و ملائکه مردفین (یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به نظام رود) که حربه ها در دست و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند شرفیاب متن عربی : الْجِرَابُ عَلَيَّ نَجِيبٍ مِّنْ نَّجَبِ الْجَنَّةِ، قَسَمُوا عَلَيَّ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِعْمَدَ جَدِّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بْنِ الْفِي مَوَاطِنٍ كَثِيرَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ إِعْمَدُكَ يَنَا. فَقَالَ لَهُمُ: الْمَوْعِدُ حَقَرْتِي وَبَقِيعَتِي الَّتِي أَسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتَهَا فَأَتُونِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمِيعَ لَكَ وَنَطِيعَ، فَهَلْ تَخْشِي مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَيَكُونُ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي يَكْرِهَةً أَوْ أَصِيلَ إِلَيَّ بِقِيعَتِي. وَأَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُّؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مُؤَلَّانَا، نَجِي شَيْعَتِكَ وَأَنْصَارِكَ فَمَرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَنْتَ يَمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)، فَإِذَا أَقَمْتُمْ فِي مَكَانٍ فِيمَاذَا يَمْتَحِنُ تَرْجَمُهُ: گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: ای حجت خدا بعد از رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام بر جمیع عالم ، به درستی که خدا مدد نمود جدت صلی الله علیه و آله را به وسیله ما در موارد بسیار و همانا حق تعالی ما را از برای امداد و یاری تو فرستاده . امام علیه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه ای است که در آن شهید می شوم و نام آن (کربلا) است ؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آید، عرضه داشتند: ای حجت خدا، خدای ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتوانند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جن به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ما میم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده ، خوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(١٤) ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدر و مکتوب است در همای خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربی : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ، وَیَمَازَا يَجْتَبِرُونَ، وَمِنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنٌ حَقَرْتِي. وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشَيْعَتِي وَمُحِبِّينَا، تَقْبِلُ أَعْمَالَهُمْ وَصَلَوَاتِهِمْ، وَيَجَابُ دَعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شَيْعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءُ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الْروَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - الْإِذَى فِي آخِرِهِ إِقْتُلَ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنِسْبِي وَأَخَوَانِي وَأَهْلِ بَيْتِي، وَبِسَارٍ رَأْسِي إِلَيَّ يَزِيدُ بِنِ مَعَاوِيَةَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ. فَقَالَتْ الْجَنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبٍ لَوْلَا أَنْ أَمَرَكَ طَاعَةً وَاللَّهِ لَا يَجُوزُ لِي أَنْ مِخَالَفَتِكَ لِجَالِفِنَاكَ وَقَتْلَنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَى عَنْ بَيْنَةٍ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ : پس هرگاه که من در جای خود اقامت گیرم پس به چه چیز این خلق که مستعد از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدای این را در روز (دحو الارض) که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لعنهما الله - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب بر خلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادت از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بینه باشید و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت برسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بینه و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل متن عربی : هَذَاكَ عِزًّا تَجْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرٌ بِنَ رِيسَانِ الْجَمِيرِ عَامِلِ الْيَمَنِ إِلَيَّ يَزِيدُ بِنِ مَعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ. لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَقَيْنَاهُ كِرَاهُ وَأَعْجَبَنَا صَحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهُ يَقْدِرْ مَا يَقْطَعُ مِنَ الطَّرِيقِ). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَلْغُ ذَاتَ عَرْقٍ، فَلَقِيَ يَشَرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفَتِ الْقُلُوبُ مَعَكَ وَالسِّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (صَدَقَ إِخْوَنِي أَسَدٌ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكِمُ مَا يَرِيدُ). قَالَ الرَّأَوِيُّ : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أَتَى التَّغْلِيَّةَ وَقَتَ الظَّهْرِ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَقَرَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَطَ، فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتَ هَاتِفًا يَقُولُ: أَعَنْتُمْ تَسْرِعُونَ وَالْمَنِيَا تَرْجَمُهُ : (تنعيم) و در آن مکان فافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ريسان حمیری ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السلام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما

جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السلام مرکب راند تا آنکه به منزل (ذات عرق) (۱۵) رسید و در این منزل (بشرین غالب) (که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشرین غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دلهای ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه !؟ حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدایا به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه) (رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را متن عربی : تسرع یکم إلی الجنة). فقال له ابنه علي: يا أبا عبد الله! فقال له الحسين عليه السلام: (بلى يا بني والله الذي إليه مرجع العباد). فقال له: يا أبا عبد الله! فقال له الحسين عليه السلام: (فجزاك الله يا بني خير ما جزا ولدا عن والده). ثم بات عليه السلام في الموضع المذكور، فلما أصبح، فإذا هو برجل من أهل الكوفة يكنى أباهره الأزدي ، قد أتاها سلم عليه. ثم قال: يا بن رسول الله ما الذي أخرجك من حرم الله وحرم جدك رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فقال الحسين عليه السلام: (ويحك يا أبا هريرة، إن بنی امیه إءخذوا مالی قصیرت، وشتموا عرضي قصیرت، وطلبوا ذمی قهرت، وایم الله لتقتلنی الفئه الباغیه ولبلیستهم الله ذلاً شاملاً وسیفا قاطعاً، ولیسلطن الله علیهم من یدلهم، حتی یكونوا أذل من قوم سبا إذ ترجمه : به تعجیل به سوی بهشت می برد. در این هنگام فرزند دلبدش حضرت علی اکبر عرض نمود: ای پدر، مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علی اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مکنی به اباهره آزدی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : یا بن رسول الله! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: ویک! ای اباهره ، به درستی که بنی امیه - لعنهم الله - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عرض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباسی ذلتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود. متن عربی : ملکتهم إمرأة منهم فحکمت فی أموالهم ودمائهم. ثم سار علیه السلام ، وحدث جماعة من بنی قزارة وبعیلة قالوا: کنا مع زهیر بن القین لما إءقبلنا من مکه، فکنا نساير الحسين علیه السلام حتی لیقناه فکان إذا إءراد التزول إعتزلناه فنزلنا ناحیه. فلما کان فی بعض الأيام نزل فی مکان، فلم نجد یدا من ابن نازله فیہ، فبینما نحن نتغدى من طعام لنا إذ إءقبل رسول الحسين علیه السلام حتی سلم علینا. ثم قال: یا زهیر بن القین إن أبا عبد الله علیه السلام یعتنی إلیک لتأتیته، فطرح کل إنسان منا ما فی یده حتی کأتمنا علی رؤوسنا الطیر. فقالت له زوجته - وهی دیکم بنت عمرو: سبحان الله، أیعت إلیک ابن رسول الله ثم لا تأتیته، فلو أتیته فسمیعت من کلامه. فمضى إلی زهیر، فما لیث إءن جاء مستبشراً قد أشرق وجهه، فأمر یفسطاطه وثقله ومتاعه فحول إلی الحسين علیه السلام . ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی قزارة و طایفه بجیله گفتند: ما با زهیر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق گردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدیم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زهیر بن قین نمود و گفت : ای زهیر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم). (۱۶) زوجه زهیر که نامش (دیلیم) (دختر عمرو بود به او گفت : سبحان الله ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی !!؟ سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتمی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی بیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های متن عربی : وقال لإمرأته: إءنت طالق، فإنی لا أحب إءن یتصیک یتیمی إلا خیر، وقد عزمیت علی صحبة الحسين علیه السلام لأفدیه بروحی و آقیه یتفسی . ثم إءعطاهما مالها وسلمها إلی بعض بنی عمها لیوصلها إلی أهلها. فقامت إلیه وکت وودعته. وقالت: کان الله عوناً ومعیناً، خار الله لک، إءساءة لک إءن تذکرنی فی القیامة عند جد الحسين علیه السلام . ثم قال لإصحابه: من أحب منکم إءن یصحبنی ، ولأ فھو آخر العهد منی ید. ثم سار الحسين علیه السلام حتی بلغ زباله، فأتاها فیها خیر مسلم بن عقیل، فعرف بذلك جماعة ممن تبعه، فنفرق عنه أهل الأطماع والأرتیاب، وبقي معه أهله وخیار الأصحاب. قال الراوی : وأرتج الموضع بالبكاء والوعول لقتل مسلم بن عقیل، وسالت الذموع علیه کل مسیل. ثم إن الحسين علیه السلام سار قاصداً لما دعاہ الله إلیه، ترجمه : فلک احتشام حضرت امام حسین علیه السلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سپر بلا گردانم . پس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلیش رسانند. آن زن

مؤمنه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت : خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور، از تو مسئلت دارم که مرا روز قیامت در نزد جدِ حسین علیه السلام ، یاد نمایی . سپس زهیر به اصحاب خویش گفت : هر کس خواهد به همراه من بیاید و اگر نه این آخرین عهد من است با او. امام حسین علیه السلام از آن منزل کوچ نمود و روانه راه گردید تا آنکه به منزل (زباله) رسید و در (زباله) خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله مسموع امام علیه السلام گردید. گروهی که از اهل طمع و ربه و دنیا پرستان که از حقیقت حال مطلع گردیدند اختیار مفارقت نموده از او جدا شدند و کسی در رکاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمی مآب باقی نماند مگر اهل بیت و عشیره و خویشان آن جناب و گروهی از اخیار که در سلك اصحاب کبار منخرط بودند. راوی گفت : از شدت گریه و ناله که در مصیبت جناب مسلم رضی الله عنه و فریاد و افغان که واقع شد، آن مکان به تزلزل در آمد و اشکها چون رود جیحون از چشمان جاری شد. پس از آن ، آن امام انس و جن یا نیت صادق و اعتقاد کامل و به قصد اجابت متن عربی : فَلَقِيهِ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَبَسَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ تَرْكَنُ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟ قَالَ: فَأَسْتَعْبِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِيًا، ثُمَّ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقِدَ صَارَ إِلَيَّ رُوحُ اللَّهِ وَرِيحَانُهُ وَجَنَّتُهُ وَرِضْوَانُهُ، إِمَّا أَنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَيَقِي مَا عَلَيْنَا). ثُمَّ أُنْشَاءَ يَقُولُ: ١ - (وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تَعْدُ نَفِيسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ إِعْلَاءً وَإِنْ تَكُنِ الْآيْدِيَانِ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتَلَ أَمْرٌ بِالْسَيْفِ فِيهِ اللَّهُ أَفْضَلَ ٢ - وَإِنْ تَكُنِ الْإِرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا فَقَلْبُهُ حَرِصٌ الْمَرَّةُ فِي السَّيْفِ أَجْمَلُ ٣ - وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بِالْ مَتْرُوكٍ يَهُ الْمَرَّةُ يَخْلُ قَالَ الرَّاوي : وَكُتِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى تَرْجَمَهُ : داعی حق جل و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید. فرزدق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت : یابن رسول الله، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟! راوی گفت : سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کند مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جنت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم . سپس این ابیات را انشاء فرمود: ١ - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود. ٢ - و اگر بدنهای برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است. ٣ - و اگر روزی ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده ، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است. ٤ - و اگر جمع کردن مالهای دنیا از برای گذاشتن است ، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد پخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت . راوی گوید: پس از آن ، از جانب امام حسین علیه السلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله : متن عربی : سَلِمَانُ بْنُ صَرْدٍ وَالْمُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةُ بْنُ شَيْدَادٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مَسِيرٍ الصِّدَاوِيَّ . فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَهُ الْحَصِينُ بْنُ نَمِيرٍ صَاحِبُ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيَفْتِشَهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرْقَةً، فَحَمَلَهُ الْحَصِينُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ. فَلَمَّا مِثْلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنِّي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . قَالَ: فَلِمَاذَا حَرَقْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لَيْلًا نَعْلَمُ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَالْيَ إِلَى مَنْ؟ قَالَ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ، فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تَفَارِقُنِي حَتَّى تَخْرِنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَتُلِينَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَلَا أَقْطَعَنَّكَ إِرْبًا إِرْبًا. تَرْجَمَهُ : سَلِمَانُ بْنُ صَرْدٍ خَرَّاعِي ، مُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ ، رِفَاعَةُ بْنُ شَدَّادٍ وَ عَدَّةٌ مِنْ غَيْرِهِمْ شِيعَةُ وَ مُحَبِّبَانِ وَ أَنْ فَرْمَانِ رَا بَه وَ سَبِيلَهُ قَيْسِ بْنِ نَمِيرٍ (مَسِيرٍ) در نسخه بدل (صيداوي به کوفه ارسال فرمود؛ قیس بن حوالی شهر کوفه رسید حصین بن نمیر - لعنة الله عليه - گماشته ابن زیاد - لعنة الله عليه - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حصین ، آن نامه عبر شمامه را پاره نمود. حصین لعین ، آن مؤمن پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دلبند آن جناب ، ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم . آن لعین گفت : چرا نامه را پاره نمودی؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامه های ایشان را نمی دانم . ابن زیاد گفت : به خدا قسم ، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی : فَقَالَ قَيْسٌ: أَمَّا الْقَوْمُ فَلَا أَخِيرَکَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ فَأَفْعَلُ. فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَعَزَّكَ مِنَ التَّرَحُّمِ عَلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَلَعَنَ عُنَاةَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: إِيَّاهَا النَّاسُ، إِنَّا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَيْكُمْ، وَ قَدْ خَلَفْتَهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَأَجِيبُوهُ. فَأَجَبَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَأَمَرَ بِإِقْبَانِهِ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ، فَأُلْقِيَ مِنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ . فَلَبَّغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَأَسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: (أَعْلَاهُمْ أَجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مَسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). وَرَوَى عَنْ هَذَا الْكِتَابِ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجَزِ. تَرْجَمَهُ : قَيْسُ فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد؟! سپس آن مؤمن ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبند او نمود و بعد از آن ، عبدالله و پدر آن لعین و عناء و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار ننمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به ذروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون

خبر شهادت قیس بن مسهر به سمع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت: خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجز) بود و به غیر از این خبر، متن عربی: وَقِيلَ: غَيْرَ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاَوِي: وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَجَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَإِذَا بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدٍ فِي أَلْفَيْ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّا أَمْرٌ عَلَيْنَا؟). فَقَالَ: بَلَىٰ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. فَقَالَ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَىٰ خِلَافٍ مَا أَتَيْتَنِي بِهِ كُتِبَ كُفْرٌ وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَىٰ رُسُلِكُمْ، فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي أَتَيْتُ مِنْهُ). فَمَنْعَهُ الْحَرُّ وَأَصْحَابَهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخُلُكَ الْكُوفَةُ وَلَا يُوَصِّلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَعْتَدَ إِنَّا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ يَأْتُكَ خَالِفَتُنِي فِي الطَّرِيقِ. فَنَبِّئْهَا أَنَّ قَتِيَّاسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عَذِيبِ الْهَجَانَاتِ. ترجمه: روایات دیگر نیز وارد است. راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حر به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حر عرض داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم. آن حضرت فرمود: (لا حول...)! بین آن جناب و حر سخنان بسیاری رد و بدل گردید تا آنکه خطاب به حر نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مشعر و متضمن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حر و اصحابش بر این مدعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله! و نور دیده بتول! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم، شاید به این اعتذار از سخط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم. حضرت امام به این خاطری، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سربازی رسید که موسوم بود به (عذیب الهجانات) یعنی آبی مشرعه مرکبها و اشیان بود. متن عربی: قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحَرِّ يُلَوِّهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحَرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّمَا نَأْمُرُنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْحَرُّ: بَلَى، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَا مَرْئِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّاَوِي: فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَهُ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَأَعْدَبَ مَعْرُوفُهَا وَأَسْتَمَرَّتْ حِذَاءَ، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صِبَاةٌ كَصِبَاةِ الْإِنَاءِ، وَخُسْفِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ. أَغْلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَالَّذِي الْبَاطِلُ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحَقًّا، فَإِنِّي تَرْجَمُهُ: راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حر بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حر که در امر فرزند امام علیه السلام، مسامحه نموده و در آن نامه، لعنت ضمیمه، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حر با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نمایم؟! حر عرضه داشت: بلی! و لکن اینک نامه عبدالله به من رسیده و مأمور نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم. سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حر راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با حر بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جد بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کأس روزگار باقی نمانده مگر دردی از آن درته پیمانه حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و آجری از باطل نهی نمی نماید؟! متن عربی: لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا. فَقَامَ زَهْرِبْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَا اللَّهُ - يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مَخْلُودِينَ لَأَثَرْنَا النَّهْضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ الرَّاَوِي: وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْجَحَلِيِّ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبِضَائِرِنَا، نُوَالِيكَ مِنْ وِلَاكَ وَنُعَادِيكَ مِنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بَرَبْرُ بْنُ خَضِيرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ مَنَ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِذْ نَقَاتِلُ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ. كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَبِسَايَرُونَهُ أُخْرَى، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمَحْرَمِ. ترجمه: نتیجه این وضعیت، این است که مؤمن راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران! لا دلتنگی و سستی. سخنرانی زهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم. خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم، چه جای آنکه دنیا را بقایایی نیست. همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ناپت و پاینده ایم؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان. آنگاه بربر بن خضیر از جای برخاست و گفت: یابن رسول...! به تحقیق که خدای متعال بر ما منت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جد بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت: آن جناب پس از استماع این کلمات

از یاران و جانشینان ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مرکب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند ، حر و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرم متن عربی : قَلَمًا وَصَلَهَا قَالَ : (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟) . فَقِيلَ : كَرْبَلَاءُ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ . ثُمَّ قَالَ : هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ اَنْزَلُوا ، هَاهُنَا مَحَطُ رَحَالِنَا وَمَسَافِكُ دِمَائِنَا ، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا ، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ ، يَهَذَا جَدْنِيْ جَدِي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . فَتَزَلُّوا جَمِيعًا ، وَتَزِلُّ الْحَرُّ وَاصْحَابُ اَبَةِ نَاحِيَةٍ ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُوْلُ : يَا ذَهْرُ اَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ يَا اَلْاَشْرَافُ وَالْاَصْلِلُ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ مَا اَقْرَبَ الْوَعْدَ اِلَى الرَّحِيلِ وَاتِّمَّا الْأَمْرَ اِلَى الْجَلِيلِ تَرْجُمَهُ : بود و چون به کربلا رسید ، فرمود : نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود : خداوند! به تو پناه می برم از (کرب) و (بلاء) . پس از آن فرمود : این کرب و بلا است . (انزولوا ، هاهنا محط رحالنا و مسافک دماننا) ؛ پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما ؛ اینجاست آرامگاه ما . جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مرکبهای خود فرود آمدند و حر با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان - علیه الصلاة والسلام - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود : (يا ذهر اءف لك من خليل...) ؛ ای روزگار! آف باد مر تو را ، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل جلال . متن عربی : قَالَ الرَّاُوِي : فَسَمِعْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : يَا اَعَى هَذَا كَلَامٌ مِنْ قَدْ اَيْقَنِي بِالْقَتْلِ . فَقَالَ : (نَعِمَ يَا اَعْخَاهُ) . فَقَالَتْ زَيْنَبُ : وَاتَّكَلَاهُ ، يَنْعِي اِلَى الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ . قَالَ : وَيَكِي النَّسْوَةَ ، وَلَطْمُنِ الْخُدُوْدِ ، وَشَقَقْنِ الْجَوْبِ . وَجَعَلَتْ اِمَّ كَلْثُومٍ تَنَادِي : وَامْحَمَدَاهُ وَاَعْلِيَاهُ وَاِئِمَّاهُ وَاَخَاهُ وَاَحْسِنِيَاهُ وَاضِيعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا اَيَّاهُ عِيْدُ اللّٰهِ . قَالَ : فَعَزَّاهُنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا : (يا اَعْخَاهُ ! تَعَزِّي بِعَزَائِ اللّٰهِ ، قَانَ سِكَانِ السَّمَاوَاتِ يَقْنُونَ ، وَاَهْلُ الْاَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ ، وَجَمِيعُ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ) . ثُمَّ قَالَ : (يا اَعْخَاهُ يَا اَمَّ كَلْثُومِ ، وَاَعْنِي يَا زَيْنَبُ ، وَاَعْنِي يَا فَاطِمَةُ ، وَاَعْنِي يَا رَبَّ ، اَنْظُرْنِ اِذَا اَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنِ عَلَيَّ حَيًّا وَلَا تَخْمِشْنِ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلُنْ عَلَيَّ هَجْرًا) . تَرْجُمَهُ : راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام ، این کلمات را از برادر خود شنید ، عرضه داشت : این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد ، امام حسین علیه السلام فرمود : بلی چنین است ! ای خواهر ، من هم در قتل خود بر یقینم . آن مخدره بلی و اتکلا به آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد . راوی گوید : زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب امکلثوم فریاد برآورد (وا محمده ، وا علیاه ، واحسنه) که ما بعد از تو ای ابا عبدالله به خواری اندر خاک مذلت بگیریم . و این گونه سخنان می گفتند . راوی گوید : امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود : ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز ؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی ، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود . سپس فرمود : ای خواهرم امکلثوم ، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رباب ! نظر نمایند که چون می کشته شوم ، زهار که گریبان پاره نکنید و صورت پر مرگ من مخراشید و سخی بپهوده نگوئید . متن عربی : وَرَوِي مِنْ طَرِيقٍ اُخَرَ : اَنْ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونِ الْاَبْيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ اُخَرَ مِنْفَرِدَةً مَعَ الْبَنِيَّاتِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجَرُّ ثَوْبَهَا ، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ : وَاتَّكَلَاهُ ، لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدِمَنِي الْحَيَاةَ ، الْيَوْمَ مَاتَتْ اُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ، وَاَعْيَبِي عَلَيَّ الْمُرْتَضَى ، وَاَعْيَبِي الْحُسَيْنَ الرَّكِّيَّ ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَوَيْمَالِ الْبَاقِيْنَ . فَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهَا وَقَالَ : (يا اَعْخَاهُ لَا يَذْهَبُنِ جَلْمُكَ الشَّيْطَانِ) . فَقَالَتْ : يَا اَعْنِي وَاَعْنِي اَعْسَقْتَنِي؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ ، فَرَدَّ غَضَتَهُ وَتَرَفَّقَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُمُوعِ ، ثُمَّ قَالَ : (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ) . فَقَالَتْ : يَا وَلِيَّتَاهُ ، اَفَقَعَصَبَ نَفْسِكَ اِغْتَصَابًا ، فِذَلِكَ اَفَرَحَ لِقَابِي وَاَعْتَبْتُ عَلَيَّ نَفْسِي ، ثُمَّ اَهْوَتْ اِلَى جَنْبِهَا فَشَقَقَتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيَةً عَلَيْهَا . فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيَّ وَجْهَهَا الْمَاءَ حَتَّى اَفَاقَتْ ، تَرْجُمَهُ : و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد : (وا تكللاه ليت...) ؛ یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان ! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان ، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت : جانم به فدایت ، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه ، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود : (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ) ؛ یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت . زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا ولتاه! برادر ، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می پاشد . سپس دست در آورده گریبان شقی نمود تا پی هوش بر روی در افتاد . متن عربی : ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْهَدُهُ وَذَكَرَهَا الْمَصِيبَةَ يَمُوتُ اَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ . وَبِمَكْنِ اَنْ يَكُونَ سَبِيًّا لِحِمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ : اَنْتَ لَوْ تَرَكَهِنَّ بِالْحِجَازِ اَوْ غَيْرِهَا مِنْ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بِنِ مَعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللّٰهُ - قَدْ اَنْقَضَتْ لِبَاءُ خِذْهِنَّ اِلَيْهِ ، وَصَنَعَ يَهْنُ مِنَ الْاِسْتِصَالِ وَسَيِّئِ الْاَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ ، وَيَمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَأْخُذُ يَزِيدُ بِنِ مَعَاوِيَةَ لَهْنٍ - عَنْ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ . تَرْجُمَهُ : پس امام علیه السلام برخاست

که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال افاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صلوات الله علیهم اجمعین. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مطهر و عترت اعظم خود را بخود به کربلائی پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سرافرده حرم محترم و اهل بیت سید امیر را مأخوذ می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالی غیر مقدور بود.

مسلك دوم

الْمَسْلُكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ مِثْنِ عَرَبِيٍّ : قَالَ الرَّأْيُ : وَنَدَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَبَعُوهُ ، وَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَأَشْتَرَى مِنْ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ أُخْرَتَهُ يَدْنِيَاهُ وَدَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ قَلْبَاهُ . وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ ، وَأَتَبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لِيَالٍ خُلُونِ مِنَ الْمُحْرَمِ عِشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ . فَضَيَّقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ . مَسْلَكُ دُوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفايش ترجمه : راوی گوید: عبدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بردارند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر یاطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کرار را مصمم گردید. پس از آن ، عبدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدبنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تنبهنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت . متن عربی : فَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَى عَلَى قَائِمِ سَيْفِهِ وَبَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ ، فَقَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونَنِي؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ ، أَعَنْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَسَيْفِهِ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟) . قَالُوا : (أَلَلَّهُمْ نَعَمْ ، قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ جَدَّتِي خَدِجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . ترجمه : نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخواست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سبط آن جناب . امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟ گفتند: خدا شاهد است که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جده من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این امت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟ گفتند: خدایا شاهدهی که این را هم می دانیم ! متن عربی : قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ جِمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَا مَقْلَدُهُ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَا لَايِسْهَا؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَا مَقْلَدُهُ؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (أَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ جَدَّتِي خَدِجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟) . قَالُوا : أَلَلَّهُمْ نَعَمْ . ترجمه : امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند: خداوند ما می دانیم که چنین است ! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سید ابرار است ؟ گفتند: بلی ، به خدا این را هم می دانیم ! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند: به خدا که این را هم می دانیم ! حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سید آنان نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس ارفع و اعلی است و اوست ولی هر مؤمن و مؤمنه ؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم ! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سیر آب برانند ولواء حمد در آن روز به دست اوست . متن عربی : قَالُوا : قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ لَكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا !!! فَلَمَّا خُطِبَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ وَسَمِعَ بَنَاتُهُ وَأَخْتَهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكَيْنٍ وَبَدَنَ وَلَطَمَنَ وَارْتَعَتِ أَصْوَاتُهُنَّ . فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ أَهْلَ خَاهِ الْعَبَّاسَ وَعَلِيَّ ابْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا : (سَكَنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بَكَوْهُنَّ) . قَالَ

الرَّوَايَ : وَوَرَدَ كِتَابُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتَهُ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ ، وَيَجِدُهُ مِنَ التَّأَخِيرِ وَالْإِهْمَالِ ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى : أَيُّ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ وَجَعَفَرٍ وَالْعَبَّاسِ وَعُثْمَانَ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخَوَالِكُمْ). فَقَالُوا لَهُ: مَا شَاءَ نَفْسُكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي أَخْتِي أَنْتُمْ آمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَهْبِكُمْ الْحُسَيْنِ، وَأَلْزَمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. ترجمه: گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بجوشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان، خطبه خویش را اتمام نمود خواهان و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس، به این مضمون رسید که او را تحریر می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تأخیر و اهمال. پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن، آن سرور اهل فتن، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من: عبدالله، جعفر، عباس، و عثمان؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دانی های شماست. آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت: ای نوردیدگان خواهرم! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (ع) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی: قَالَ: فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: تَبْتَ يَدَاكَ وَلَعْنُ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِيَّاكُمْ أَنْ تَتْرَكَ أَخَانًا وَسَيِّدًا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ وَتَدْخُلَ فِي طَاعَةِ الْبَغْيَاءِ أَوْلَادِ الْبَغْيَاءِ. قَالَ: فَرَجَعَ الشَّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضًى. قَالَ الرَّوَايَ: وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَفَلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَلَّنَا نَصَلِّي لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْطِي عَائِي أَجْرَ الصَّلَاةِ لَهُ وَبِلَاوَةِ كِتَابِي). قَالَ الرَّوَايَ: فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَيَتَوَقَّفُ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُ بْنُ الْحَجَّاجِ الزَّبِيدِي: وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالْيَدْلَمِ وَسَاءَ لَوْ مِثْلَ ذَلِكَ لَأَجَبْنَاهُمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ. ترجمه: پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کند مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنان، حسین علیه السلام، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریر اند که به زودی نثاره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال بپردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق، اصلاً بر دلهای سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شر این آشفتگی را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگرامی؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم. راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت یک شب را درخواست کرد، عمر سعد لعین تأمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجّاج زبیدی به سخن آمد و گفت: به خدا سوگند که اگر به جای ایشان، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به متن عربی: قَالَ الرَّوَايَ: وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرِيقَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ: (يَا أَخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبِي عَلِيٍّ وَأُمِّي فَاطِمَةَ وَأَخِي الْحُسَيْنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَأَيْتَ إِلَيْنَا عَن قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (غَدَا). قَالَ الرَّوَايَ: فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (مَهْلًا، لَا تَشْمِئِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا إِصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَذُرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَرِيدُونَ غَيْرِي). ترجمه: خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جد بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادر فاطمه و برادر حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شتمات دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ...)؛ یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم. خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است؛ پس این شب را مرکب خویشن نمایید و هر يك از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من، متفرق شوید و مرا به این گروه دشمنان وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست. متن عربی: فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَبْنَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَا إِيَّاكَ اللَّهُ ذَلِكَ إِيَّاكَ، وَبَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّوَايَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ يَصَاحِبُكُمْ مُسْلِمٌ، إِذْهَبُوا فَقَدْ أَذْنَتْ لَكُمْ). وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكْلَمُ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ

وَقَالُوا: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ قِمَازًا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَمَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَسَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَإِنَّا بَنُو نَبِيِّنَا، لَمْ نَزِمْ مَعَهُ يَسْهَمٌ وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ يَرْمِجٌ وَلَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ يَسِيفٌ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارُكَ إِيَّاهُ، وَلَكِنَّا نَقِيكَ يَا نَفْسِنَا حَتَّى نَقْتُلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَرُدَّ مَوْرِدُكَ، فُقِّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نَخْلُيْكَ هَكَذَا وَنَتَصَرَّفُ عَنْكَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ، تَرْجُمُهُ: حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبداللہ بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم؟ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، یک مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را وابگذاریم و برویم، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم. خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مسلم بن عوسجه از جای برخاست یا دل مجزون این گونه متن عربی: لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي إِلَّا اللَّهُ أَبَدًا وَإِنَّا إِذْ قُتِلَ ذَلِكَ حَتَّى إِكْسِرَ فِي صُورِهِمْ رَمَحِي وَأَضْرِبَهُمْ يَسِيفِي مَا أَتَيْتُ فَإِنَّمَا يَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ إِذْ قَاتِلُهُمْ يَهْ لَقَذَفْتُهُم بِالْحِجَارَةِ، وَلَمْ أَفَارُكَ إِذْ أُوْءِمْتُ مَعَكَ. قَالَ: وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَنَفِيُّ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ لَا نَخْلُيْكَ إِلَّا بِدَلِيلٍ يَخْلُيْكَ اللَّهُ إِذَا قَدْ حَفَظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَوْ عَلِمْتُ أَنَّيْ أَقْتُلُ فِيكَ ثُمَّ أَجِيبُ ثُمَّ أَذْزِي - يَقُولُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جِمْ أُمِّي دُونَكَ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَالِ الْكَرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِصَاءَ لَهَا أَبَدًا! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّيْ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَهْلُكَ مَرَّةً وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوَلَدِكَ وَأَهْلِي بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: أَنْفُسُنَا لَكَ الْفِدَاءُ نَقِيكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ، قَاذًا تَرْجُمُهُ: در مکنون بسفت، گفت: آیا همین طور تو را بگذاریم و از تو بر گردیم و برویم با آنکه این همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند؟! هرگز! به خدا سوگند! چنین نخواهد شد؛ خدا به من چنین امری را نشان ندهاد؛ من خود به یاریت می کوشم تا آنکه نیزه خود را در سینه اعداء بزنم، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشیر به دست من است ایشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بمیرم. راوی گوید: سعید بن عبد الله حنفی برخاست و عرض نمود: نه والله، ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم و ملازم رکاب شما هستیم تا خدا بداند که ما در حق تو وصیت محمد پیغمبرش را محافظت کردیم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پیش روی تو ببینم چگونه یاری تو نکنم و حال آنکه یک مرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسید که هرگز انتها ندارد. پس از آن زهیر بن قین برپا خاست و گفت: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنین باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و این جوانان و برادران و اولاد و اهل بیت تو بردارد. و گروهی از اصحاب آن امام بر حق بر همین تَسَقُّ، سخنان گفتند متن عربی: نَحْنُ قَتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَقَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا، وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ أَهْرَأَ بَيْنَكَ يَتَغَرُّ الرِّى . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ خَاسِرٌ وَنَفْسِي، مَا كُنْتُ أَجِبُ عَنْ يَوْسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ، فَيَسْمَعُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَجَمَكَ اللَّهُ، أَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ إِبْنِكَ). فَقَالَ: أَكَلْتَنِي السِّبَاعَ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطَى إِبْنَكَ هَذِهِ الْأَنْوَابَ الْيُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ. فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَنْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ. قَالَ الرَّاوي: وَبَاتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِي النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَعَبَّرَ إِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عَمْرِ بْنِ تَرْجُمُهُ: و عرضه ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد، ما تو را به دستها و روی های خویش حراست می کنیم تا آنکه در حضور تو کشته شویم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر دمت ما واجب است به جای آورده باشیم. و در این حال، محمد بن بشیر حضرمی را گفتند که فرزند تو در سرحد ری اسیر کفار گردیده. حضرمی گفت: او را و خود را در نزد خدا احتساب می کنم و مرا محبوب نیست که او اسیر باشد و من بعد از او زندگانی نمایم. چون امام حسین علیه السلام این سخن را از او بشنید فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ تو را از بیعت خود، حلال نمودم برو و کوشش نما که فرزندان را از اسیری برهانی. آن مؤمن پاک دین به خدمت امام علیه السلام عرض کرد: جانوران صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اینکه از خدمت مفارقت جویم. امام علیه السلام فرمود: پس این چند جامه برد یمانی را به فرزند دیگری بده که او به وسیله آنها برادر خود را از اسیری نجات دهد. پس پنج جامه قیمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود. راوی گوید: امام مظلومان با اصحاب سعادت انتساب، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور غسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ایشان بلند بود؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه السلام همیشه در کثرت متن عربی: سَعِدَ اثْنَانِ وَتِلَاوُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثَرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابن عید ربه فی الجزء الرابع من كتاب (العقد) قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا أَقَلَّ وَلَدَ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: أَتَعْجَبُ كَيْفَ وَلِدْتُ لَهُ، كَانَ يَصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، فَمَتَى كَ أَنْ يَتَفَرَّغَ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاءُ أَمَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفْسُطَاطُ فَضَرْبَ وَأَمَرَ يَجْفَتُ فِيهَا مِسْكَ

كثير وجعل فيها نورة، ثم دخل ليطلي. قروي: ابن بربر بن خضير الهمداني وعبد الرحمن بن عبد ربه الانصاري وقفا علي باب الفسطاط ليطليا بعده، فجعل بربر يضاحك عبد الرحمن. فقال له عبد الرحمن: يا بربر اترضك! ما هذه ساعة ضحكك ولا باطل. فقال بربر: لقد علم قومي انني ما احببت الباطل كهلا ولا شابا، وانما افعل ذلك استبشارا بما ترجمه: صلات و در صفات كماله آن فرزند سرور كائنات، بر اين منوال بوده است. ابن عبد ربه از علمای عامه در جزو چهارم از كتاب (عقد الفريد) خود ذكر نموده كه خدمت افضل المتجهدين امام زين العابدين عليه السلام عرض نمودند كه چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندك بوده؟ در جواب فرمود: عجب دارم كه من چگونه از او متولد گردیدم؛ زیرا كه آن حضرت در هر شبانه روزی، هزار ركعت نماز می خواند! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت كه بازنان مجالست نماید. راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سید الشهداء عليه السلام فرمان داد كه خیمه بر پا نمودند و امر فرمود كه كاسه بزرگی كه عرب آن را (جفنه) می گویند، پر از مشك فراوان و نوره كردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنكه نوره بكشد. شیخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است كه بربر بن خضير همدانی و عبد الرحمن بن عبد ربه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنكه بعد از امام حسین عليه السلام، آنها نیز نطافت نمایند. در آن حال (بربر) با عبد الرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت: ای بربر! این ساعت، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست، در این حالت چگونه می خندی؟! بربر گفت: كسان من همه می دانند كه من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه كه به سوی آن خواهیم رفت؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی: نصير إليه، فوالله ما هو إلا أن تلقى هؤلاء القوم ياءسيافنا فنعالجهم بها ساعة، ثم يعانق الحور العين. قال الراوي: وركب أصحاب عمر بن سعد، فبعث الحسين عليه السلام بربرا بن خضير فوعظهم فلم يسمعوا وذكروهم فلم ينفقوا. فركب الحسين عليه السلام ناقته - وقيل: فرسه - فاستنصتهم فأنصتوا. فحمد الله وأثنى عليه وذكره بما هو أهله، وصلى علي محمد صلى الله عليه وآله و علي الملائكة والأنبياء والرسل، وأبلغ في المقال. ثم قال: (تبا لكم أيتها الجماعة وترحوا حين استصرختمونا وإلهين فأصرخناكم موجفين. سللتم علينا سيفا لنا في إيمانكم. ترجمه: مگر آنكه يك ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به كار جنگ كوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العين هم آغوش خواهیم بود. سخنرانی امام عليه السلام در صبح عاشورا راوی گوید: لشكر عنيد عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام عليه السلام، بربر بن خضير را آشقا را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذكر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدس بر شتر خویش و به قولى بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست كه ساكت شوند، پس ساكت شدند. آنگاه امام عليه السلام حمد و ثناء الهی نمود و ذكر خدا به آنچه كه ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائكه و انبيا و مرسلین، درود فرستاد و در گفتار و طلاق لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این كلمات را فرمود: ای مردم! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام كه سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لعنه الله باشد در زمان خلافت علی عليه السلام كه اهل كوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است كه زمان كفر و جاهلیت باشد در حقیقت ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی عليه السلام به شاهراه هدایت رسیدند). پس ما مركب های خود را رانیدیم و با شتاب به سویان آمدیم از برای آنكه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت كفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نماییم) ولی شما بر روی ما شمشیر متن عربی: وحشيتم علينا نارا افتدحناها على عدونا وعدوكم. فأصبحتم ائليا لإعدائكم على أوليائكم بغير عدل أفشوه فيكم ولا أمل أصبح لكم فيهم. مهلا - لكم الوليات - تركمونا والسيف مشيم والجأش طامن والراءى لما يستخسف، ولكن أسرعتم إليها كطيرة الذباب، وتد أعيتم إليها كتهافت الفرائش. فسحقا لكم يا عبيد الأمة، وشيذا الأحزاب، وبيدة الكياف، ومجرفى الأثام، ونفثة الشيطان، ومطفي الستن. أهؤلاء تعضدون، وعنا تتخاذلون؟! أجل والله غدر فيكم قديم. وشجت إليه أصولكم. وتآزرت عليه فروعكم. ترجمه: می کشیدید كه آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را كه ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بودیم. ای مردم! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانكه اعدای شمايند (بنی امیه) و همراه شدید بر ضری و هلاكت آن كسانی كه فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت عليهم السلام) با آنكه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترك نمودید در حالتی كه هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءى ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگسی كه پرواز كند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه كه بر آتش فرو ریزد. خدایان از رحمت دور كنند، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به كتاب خدا و تحریف كنندگان كلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش كنندگان چراغهای سنت و هدایت؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددكارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوید؟ همانا كار شما همین است. به خدا سوگند كه غدر و مكر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر غدارى بسته شده و بر مكارى شاخه برآورده است؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید كه چون یاغیان و آن كس متن عربی: فكنتم آخبت شجر شجا للناظر وأكله للغاصب. إلا وإن الدعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين: بين السيلة والذلة. وهيهات منا الذلة. يابى الله لنا ذلك ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وطهرت وأتوف حمية ونفوس إبيية: من أين تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام. إله ولى زاحف بهذه الأسر مع قلبه العبد وخذله الناصر). ثم أوصل كلامه عليه السلام ياءيات قروة بن مسيك المرادي: (فإن نهزم فهزامون قدما وإن تغلب فغير مغلبينا وما إن طبننا حين ولكن مناينا ودولة أخرجنا ترجمه: كه آن را پرورش داده، از آن تناول كند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمكار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اينك عبيد الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده كه من يکی از دو مطلب را اختيار نمايم: يکی كشته شدن و ديگری

ذلیل او بودن ؛ اختیار دلت و خواری از سحیه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤمنان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالی و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم ، برای جنگ با شما آماده ام ؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروه بن مسیک مرادی : (فَانْ تَهْزَمِ...) یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم ، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم ، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جبن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهای دیرین نیز مردم متنی عربی : إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْاسٍ كَلَاكِلَهُ أَتَانَا بِأَخْرَبِهَا فَأَعْفَى ذَلِكَ سِرَوَاتٍ قَوْمِي كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأُولَى قُلُوبُ خَلْدِ الْمُلُوكِ إِذَا خَلِدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكَرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: أَفَقِفُوا سَيْلَاقِي الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا) (ثُمَّ قَالَ: (أَيُّمُ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِثَ مَا يَرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ يَكُمُ دَوْرُ الرَّحَى وَيَقْلَقُ يَكُمُ قَلَقُ الْمَجُورِ، عَهْدَ عَهْدِهِ إِلَى أَبِي عَن جَدِي ، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشِرْكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اَللَّهُمَّ احْشِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَةً : دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شتمانت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شتمانت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که انگیزد و خون مرا به ناحق بریزد، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخ می باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این ، بدی و شتمانت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نماید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماسنت و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوندا، یاران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متنی عربی : سَيُنِيحُ كَسِيَتِي يَوْسُفَ. وَسَيَلُطُ عَلَيْهِمْ غَلَامٌ ثَقِيفٌ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبَرَةً. فَإِنَّهُمْ كَذِبُونَا وَخَذَلُونَا. وَأَعَيْتَ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَتَيْنَا وَلَيْكَ الْوَصِيرُ). ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا يَفْرَسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلَمْ تَرَجِزْ، فَرَكِيهِ وَغَبِي أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ، فَرَوِي عَنِ الْيَاقَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَنْتُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا). وَرَوِي غَيْرَ ذَلِكَ. قَالَ الرَّأَوِي : فَتَقَدَّمَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَشْرٍ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَهْمُ وَقَالَ: اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: أَيْتِي أَوَّلَ مَنْ رَمَى ، وَأَعْقَلْتُ السِّهَامَ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنِّي الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: (قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ، إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بَدَ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السِّهَامَ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ). ترجمه : قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد (مختار) یا (حجاج) است) که شرب ناکوار مرگ را به آنها بچشاند؛ زیرا این مردم به ما دورگ گفتند و ترک یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال و عزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و یک صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است . راوی گوید: عمر سعد لعنة الله علیه در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خیر المرسلین ، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین ، من بودم . در آن هنگام تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نانه قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند متنی عربی : فَافْتَلَوْا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرْبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنِي نَبِيِّهِمْ. أَمَّا وَاللَّهِ لَا أَجْ يَبْهَمُ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَا مَخْضِبٌ بِدِمَائِي .) وَرَوِي عَنِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا اتَّفَقَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سِاقٍ، أَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَرَّ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ). رواها أبو طاهر محمد بن حسين التريسي في كتاب (معالم الدين). قَالَ الرَّأَوِي : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ترجمه : و به قتال و جدال مشغول گردیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیع شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام آنام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عزیر پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه

نصرانیان آن زمان که قاتل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلاثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهد نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایند تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم. ابوطاهر محمد بن حسین برسی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نثره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پریاز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان، مظهر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیعہ شہادت نائل شود. متن عربی: (أَمَا مِنْ مَغِيْبٍ يَغِيْبُنَا لَوْحَهُ اللَّهُ، أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). قَالَ: فَإِذَا الْجَرَّ بْنَ يَزِيدَ الرَّيَاحِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: أَمَقَاتِلَ أَهْبَ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ قَاتِلًا أَهْبَسَهُ إِنْ تَطِيرَ الرَّوْوسُ وَيَطِيحَ الْأَيْدِي. قَالَ: فَمَضَى الْجَرُّ وَوَقَفَ مُوَفًّا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَخَذَهُ مِثْلَ الْأَفْكَلِ. فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ: وَاللَّهِ إِنْ أَمَرَكَ لَمَرِي، وَلَوْ قِيلَ: مِنْ أَشْجَعِ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِمَا عَدَوْتِكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي إِزَارَهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ إِخِيرَ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا إِخْتَارَ عَلَيَّ الْجَنَّةَ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَأُخْرِفَتْ. ثُمَّ صَرِبَ فَرْسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ إِنِّي تَبْتُ إِلَيْكَ قَتَبَ عَلَيٍّ، فَقَدْ أَرَعَيْتَ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادَ بَنْتِ نَبِيِّكَ. ترجمه: پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت. راوی گوید: پس از آن، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله، شر دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام حر بن یزید ریاحی رو به سوی عمر سعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟ عمر سعد گفت: به خدا قسم، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این سخن، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و دستها از تن ها بیفتد. راوی گفته که حر بعد از شنیدن این سخن، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اوس او را گفت: به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست، من از نام تو نمی گذرم؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! حر در جواب او گفت: به خدا که خود را میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه چر رضی عندها سپس حر نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید یا نبیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت: (اللهم...) یعنی خداوند! به سوی تو انابه نمودم و از درگاه احدیت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی؛ متن عربی: وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّا صَاحِبُكَ الَّذِي جَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَكَ يَكُ، مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا أَمَرِي، وَأَنَا تَائِبٌ إِلَيْهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (نَعَمْ تَوْبُوكَ إِلَهُ عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ). فَقَالَ: إِنَّا لَكَ فَارِسًا خَيْرَ مَنِي رَاجِلًا، وَإِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي. ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتَ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَعِزَّنْ لِي إِنْ أَعَاكَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَعَاكَ مِنْ يَمِينٍ يَصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَبْدًا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْأَنْ، لِأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَدَّ. فَأَعِزَّنْ لَهُ، فَجَعَلَ يَقَاتِلُ إِحْسِينَ قَتَالٍ حَتَّى قُتِلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَبْطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَمَسِّحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: تَرْجَمَهُ: زَيْرًا دَلْهَای اَوْلَیَاکِ تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به رعب و خوف افکنده ام. به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت: فدایت کردم! منم آن کسی که ملازم خدمت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم، آیا توبه من پذیرفته است؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مرکب خود فرود آی. حر عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است؛ پس سواره بودم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم. حر پس از آن ملاطفت و محبت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت: چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جد بزرگوارت صلی الله علیه و آله مصافحه می نمایند. مؤلف کتاب گوید: مراد حر این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الا قبل از شهادت حر، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است. پس آن حضرت اذن جهاد به حر سعادتمند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاک، خود را به دریای لشکر در انداخت و با زوری مردانگی بر نواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصور نبود. متن عربی: (أَهْبَ الْجَرُّ - كَمَا سَمِعْتَكَ أَمْرًا جَرًّا - فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). قَالَ الرَّاوي: وَخَرَجَ بَرِيرُ بْنُ خَصِيرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَى الْمَبَاهِلَةِ إِلَى اللَّهِ: فِي أَنْ يَقْتُلَ الْمُحَقِّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، قَتْلًا قَبْلًا، فَقَتَلَهُ بَرِيرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يَقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي: وَخَرَجَ وَهَبُ بْنُ حَبَابٍ (جَنَاحُ الْكَلْبِيِّ، فَأَهْبَسَ فِي الْجِلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجَهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَوَالِدَتُهُ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا أُمَّاهُ، أَرْضَيْتِ أَمْرًا لَا؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضِيتُ حَتَّى تَقْتُلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ترجمه: در آن گیاره دار، گروهی از شجاعان و دلیران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید و روح پاکش با حورالعین هم آغوش گردید. چون بدن مجروح حر را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، سیط خواجه لَوْلَاکِ باکمال رافت و ملاطفت، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: (أَهْبَ الْجَرُّ...)؛ تویی آزادمرد، چنانکه مادرت تو را (حر) نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در دنیا و آخرت! راوی گوید: بریر بن خصیر به قصد جهاد با اهل عناد، بیرون دوید و او مردی پارسا و از جمله از زهاد و عباد بود. پس یزید بن معقل بدآیین، برای میارزه حر، از لشکر عمر سعد لعین، بیرون آمد. پس از ملاقات، هر دو اتفاق بر این کردند که مباحله نمایند بر این نیت که هر يك از ایشان که بر باطل است به دست آنکه بر حق است

کشته شود. با همین تصمیم با هم در آویختند و مشغول مقاتله گردیدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بربر) جان به مالک دوزخ بداد و (بربر) آن یزیدین معقل پلید را به درک فرستاد. باز آن مؤ من پاک دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح (یا) حباب (کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلادتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شیرایط جوانمردی و اظهار جلالت خویش، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر متن عربی: **وَقَالَتْ إِمْرَأَتُهُ: يَا لِلَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعَنِي فِي تَفْسِيكَ**. فقالت له إيمه: يا بني أعزب عن قولها وأرجع فقاتل بين يدي ابن بنت نبيك تنل شفاعته جده يوم القيامة. فرجع، ولم يزل يقاتل حتى قطعت يده، فأخذت إمرأته عمودا، فأقبلت نحوه وهي تقول: فداك أباي وأمي فأتل دون الطيبين حرم رسول الله صلى الله عليه وآله، فأقبل ليردها إلى النساء، فأخذت يثوبه، وقالت: لبي أعود دون ابن أموت معك. فقال الحسين عليه السلام: (جزيتم من أهل بيتي خيرا، أرجعي إلى النساء يرحمك الله)، فانصرفت إليهن، ولم يزل الكلبى يقاتل حتى قتل، رضوان الله عليه. ثم خرج مسلم بن عوسجة، فبالغ في قتال الأعداء، وصبر على أهوال البلاء، حتى سقط إلى ترجمه: خود گفت: آیا تو از من راضی شدی؟ مادرش گفت: من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی. زوجه اش نیز گفت: تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت منشان. مادرش گفت: ای فرزندم! به سخن او گوش مده و از راءى همسرت کناره جستن را اولی بدان و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او برسی؛ پس (وهب) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری (وهب) شتافت در حالی که می گفت: پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلالت نما. وهب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت: برنمی گردم مگر آنکه با تو بمیرم! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عقیقه، فرمود: خدا تو را رحمت کند و در عوض احسان تو به ما اهل بیت، جزای خیرت دهد، برگرد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت. وهب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مسلم بن عوسجه رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر پی منتهای نمود تا متن عربی: **الْأَرْضُ وَبِهِ رَمَقِي، فَمَشِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبٌ**. فقال له الحسين عليه السلام: (رحمك الله يا مسلم، فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا). ودنا منه حبيب، فقال: عز علي مصرعك يا مسلم أبشیر بالجنة. فقال له مسلم قولاً ضعيفاً: يشرك الله بخير، ثم قال له حبيب: لولا أننى أعلم أمتي في الأثر لأحببت أن توصي إلي بكل ما أهملك. فقال له مسلم: فإني أوصيك بهذا - وأشار بيده إلى الحسين عليه السلام فقاتل دونه حتى تموت. فقال له حبيب: لا نعمتك عينا. ثم مات رضوان الله عليه. فخرج عمرو بن قرطه الأنصاري، قاستأذن الحسين عليه السلام، فأذن له. ترجمه: آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤ ثمن بر بالین آن مؤ من ممتحن، پیاده قدم رنجه فرمود و حبيب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کند. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فمنهم... (۱۷))؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظاری و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبيب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت: ای مسلم بن عوسجه! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین ببینم؛ ای مسلم! بشارت یاد تو را به بهشت عنبر سرشت. مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت: خدا تو را بشارت دهد به جنت. حبيب گفت: اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایم و آنچه که در نظر مهم است وصیت کنی. مسلم بن عوسجه گفت: وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی. حبيب بن مظاهر گفت: دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمتم را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرطه (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان، متن عربی: **فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السِّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ جِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سِدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ يَمْهَجَةً. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ، حَتَّى أَتَوْهُ بِالْجِرَاحِ، فَاتَّقَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ أَوْقَيْتُ؟ قَالَ: (نَعَمْ، أَمْتٌ؟) أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلَمْ أَمْتِي فِي الْأَثَرِ. فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه: پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک، مردانه و جلاک، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، يك و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان، زبان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آنکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت: یابن رسول الله! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش، مقبول درگاه است؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مزده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتایی، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم. متن عربی: **ثُمَّ بَرَزَ حُبَّانٌ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (أَمْتٌ فِي إِذْنِي مَنَى، فَإِنَّمَا تَبْعَتْنَا طَلَبًا لِلْعَاقِبَةِ، فَلَا تَبْتَ لِلْطَّرِيقِ).****

قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا فِي الرَّحَاءِ إِهْلَاسٌ قِصَاعَكُمْ وَفِي الشَّدَةِ إِخْذُكُمْ. وَاللَّهِ إِنْ رَجَى لَمُنْتَنٌ وَإِنْ حَسَبِي لِلَّيْمِ وَلَوْ بِي لَأَسْوَدَ، فَتَنَفَّسَ عَلَى بَالِحَتِهِ، فَيَطِيَّبُ رِجْلِي وَيَشْرِفُ حَسْبِي وَيَبِيضُ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عُمَرُ بْنُ الْخَلِّ الصِّدَاوَى، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جَعَلْتَ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتَ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتَ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعَارَكَ وَحِيدًا قَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرْجَمَهُ: عمرو بن قرظله جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکنی. (جون) عرض نمود: یا بن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش، کاسه لبس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و حسیم پست و رنگم سیاه است، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم. سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به ذروه اعلی پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن، عمرو بن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهدا آمد عرض نمود: یا اباعبدالله، جانم به فدایت باد! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کسی بینم یا آنکه در حضور اهل بیت، شما را مقتول مشاهده نمایم. متن عربی: (تَقْدَمُ قَاتِلًا لَأَحْقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوى: وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدٍ الشَّيْمَامِي، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السِّهَامَ وَالسَّيْفَ وَالرَّمَاحَ يُوْجِّهُ وَجْهَهُ وَنَجْرَهُ. وَأَخَذَ يُنَادِي: يَا قَوْمُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَمَا اللَّهُ بِرَبِّدٍ ظَلَمًا لِلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ يَوْمَ تَوَلَّوْا مَدِيرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمُ لَا تَقْتُلْ حُسَيْنًا فَيَسْجَنَكُمُ اللَّهُ يَعَذَابُ وَقَدْ خَافَ مِنْ أَقْثَرِي. ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَفَلَا نَرْوِحُ إِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقَ بِأَصْحَابِنَا؟ تَرْجَمَهُ: حضرت سیدالشهدا علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بینه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رضوان الله علیه. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رضوان الله علیه - در مقابل نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله و قره العین بتول، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: (... یا قَوْمُ إِنِّي... (۱۹)؛ ای قوم من! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. (ای مردم! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهید شد آن کسی که به خدا افترا ببیند. متن عربی: فَقَالَ لَهُ: يَلَيَّ رَحٌ إِلَيَّ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَيَّ مُلْكٌ لَا يَبْلَى. فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قَاتَلَ الْأَبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَهْرًا بِنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بِنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَا إِعَامَةً يَنْصِفُ مِنْ تَخَلُّفٍ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى يَهُمُ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمٌ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بَنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخْطِي حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اَللَّهُمَّ الْعَنِهِمْ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ. اَللَّهُمَّ اءْبَلِغْ نَيْبِكَ عَنِي السَّلَامَ، وَاَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي أَعَزْتُ ثَوَابِكَ فِي نَصْرَةِ ذُرِّيَةِ نَبِيِّكَ. تَرْجَمَهُ: پس از موعظه، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم؟ سیدالشهدا علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی، برو به سوی آنچه که از دنیا و مافیها برای تو بهتراست و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در میضمار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیش نهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه آشقیبا به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص، عز اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال، تیری از جانب اهل و بال به سوی فرزند ساقی آب زلال، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفا، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت: خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود. متن عربی: ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوَجَدَ يَهُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مَا يَهُ مِنْ صَرْبِ السَّيْفِ وَطَعْنِ الرَّمَاحِ. قَالَ الرَّاوى: وَتَقَدَّمَ سَوِيدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قَاتَلَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصِّرِّ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ اءْتَمَرَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ يَهُ جِرَاحٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَاَخْرَجَ مِنْ خَفِهِ سِكِّينًا، وَجَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ: ١ - قَوْمٌ إِذَا تَوَدَّوْا لِدَفْعِ مِلْمَةٍ وَالْخِيلَ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَمَكْرَدَسٍ تَرْجَمَهُ: خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من، یاری دزیه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم. این کلمات را بگفت

و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سوید بن عمرو بن ابی مطاع (خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشنمک در میان آن رویاه صفتان ناپاک ، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین ، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بردن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیا گشت . پس با همان حال ناتوانی ، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه ، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت . راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان ، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند ؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته : ۱ - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند. متن عربی : ۱ - لَيَسْبُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَاقَتُونَ إِلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ قَلَمًا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيَّ بَنِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ وَجْهًا [وَأَعْظَمُهُمْ خَلْقًا] - فَاسْتَأْذَنَ إِيَّاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا أَيْسَ مِنْهُ، وَأَعْرَجَى عَلَيْهِ السَّلَامَ عَيْنَهُ وَيَكِي. ثُمَّ قَالَ: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غِلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخَلْقًا وَمِنْطَقًا يَرْسُولُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُنَّا إِذَا اسْتَقْبَلْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظْرًا إِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنِي سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي). فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ترجمه : ۱ - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بایند، آن یاران باوفا بدون هیچ واهمه و خوف ، دلهای قوی را چو آهن گویا که بر روی زره می پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا می افکنند و در دادن جانهای خویش بی اختیارند. خلاصه ، چون همه یاران و اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند و مقتول اشقیا گشتند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر اهل بیت و خویشان آن حضرت ، پس فرزند دلبدن امام مستمند و نوجوان رشید آن مظلوم وحید که نام نامیش علی بن الحسین بود و در صباحت منظرگوی سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بی عدیل و بی نظیر بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و مایبوسی به سوی جوان خود نمود و سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت : پروردگارا! بر این گروه شاهد باش که جوانی به جنگ آنان می رود که شبیه ترین مردم است در خلقت ظاهری و اخلاص باطنی و سخن سرایی به پیامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبر تو می شدیم ، به سوی این جوان نظر می نمودیم ، سپس صیحه ای کشید و به آواز بلند فرمود: ای ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی . جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و با آن گروه بی باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانید و نونهال بوستان امامت جنگی کرد به غایت سخت و جمعی کثیر از آن اشقیاء متن عربی : ثُمَّ رَجَعَ إِلَى إِهْبَاءِهِ وَقَالَ: يَا أَيْتِي، أَلْعَطِشُ قَدْ قَتَلْتَنِي، وَثَقُلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدْتَنِي، فَهَلْ إِلَيَّ شَرِيفٌ مِنَ الْمَاءِ سَيْلٍ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَأَعْوَاهُ، يَا بَنِي قَاتِلٍ قَلِيلًا، قَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَسْقِيكَ بِكَأْسٍ مِنَ الْوُفَى شَرِبَةً لَا تَطْمَآءُ بَعْدَهَا أَبَدًا). فَارْجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَوْقِفِ الزَّلَالِ، وَقَاتَلَ أَكْثَرَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مِنْهُدُ بْنُ مَرْثَةَ الْعَبْدِيِّ بِسَهْمٍ قَصْرَعَهُ، فَنَادَى : يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَلُ الْقُدُومِ عَلَيْكَ، ثُمَّ شَقَّ شِبْهَةً قِمَاتٍ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى أَنْتَ هَاكَ حَرَمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه : نگویند را به خاک هلاک انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهنین مرا به تعب افکند، آیا راهی به سوی حصول شربتی از آب هست ؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد وا غوثاه برآورد و فرمود: ای فرزند عزیزم ! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش ننمایی . حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (منهد بن مره عبیدی) تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: (یا آبتاه! عَلَيْكَ...؛) یعنی پدر جان ، سلام من بر تو باد! اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زود به نزد ما بیا. علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان برجان آفرین تسلیم نمود. چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را بر گونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرائم و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ)؛ پس از تو، خاک بر سر این دنیا! متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تَنَادَى : يَا حَبِيبَاهُ يَا بَنِي إِهْبَاءِهِ، وَجَاءَتْ فَأَكْبَتْ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ غِلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِبْهَةٌ قِمَرٍ، فَجَعَلَ يَقَاتِلُ، فَضْرِبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغِلَامُ لَوْحَهُ وَصَاحَ: يَا عَمَاهُ. فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجْلِي الصُّفْرُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثَ أَغْضَبَ، فَضْرِبَ ابْنُ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَظْنَمَهَا مِنْ لَدُنِّ الْمِرْقَى، فَصَاحَ صِيحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسْتَنْفِذُوهُ، قُوْطَاعَةً مِنَ الْخَيْلِ حَتَّى هَلَكَ. ترجمه : راوی گوید: در این هنگام زینب و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس

حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به صبحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من! و ای اهل بیت من! صبور و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. این فضیل آزدی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او را شکافت و آن جوان از مرکب به صورت، روی زمین افتاد و فریاد یا عماه برآورد. پس امام علیه السلام مانند باز شکاری، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشنمک بر آن لعین بی باک، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک، فرود آورد و آن ولدالزنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السلام نموده و دست نحس اش از مرفق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربی: قال: وَأَنْجَلْتُ الْغَبْرَةَ، فَأَرَأَيْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ وَهُوَ يَفْخَصُ بِرَحْلِهِ، وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوا، وَمَنْ خَصِمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَذْلٌ). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَلِكِ إِنَّ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيبُكَ، أَوْ يَجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمُ وَاللَّهِ كَثْرَ وَابْتَرَهُ وَقُلْ نَاصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الْغَلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَهْلَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّأْوِي: وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِصْرَاعَ فِتْيَانِهِ وَأَحْبَبْتَهُ، عَزَمَ عَلَى إِقَاءِ الْقَوْمِ يَمْهَجْتَهُ، وَنَادَى: (هَلْ مِنْ دَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوجِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مَغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَأْغَاثُنَا؟ هَلْ مِنْ مَعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟). فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى تَرْجَمِهِ: كُوفِيَانِ بِي دِينَ بِرِ امَامِ مَبِين، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سم اسباب گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جد و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم! گران است بر عمومی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی، اندک است. سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان، دفع شر یاعغان و ظالمان نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی: بَابُ الْخَيْمَةِ وَقَالَ لَزَيْبٍ: (نَاوَلْنِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ). فَأَخَذَهُ وَأَعْوَمَاءَ إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ جَرْمَلَةً بَنَ الْكَاهِلِ يَسْتَهْمُ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ قَذِيحَةً. فَقَالَ لَزَيْبٍ: (خَذِيرٌ). ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ يَكْفِيهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: (هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِي، إِنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ). قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (قَلَمَ يَسْقُطُ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ!). قَالَ الرَّأْوِي: وَأَشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَرَبَ الْمَسْنَاءُ بَرِيدَ الْفَرَاتِ، وَالْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ، فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْهَمَ فَأُثْبِتَهُ فِي حَنْكَةِ الشَّرِيفِ. فَانْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسِطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رِ احْتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: تَرْجَمَهُ: امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبد صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه رافت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حمله بن کاهل اسدی پلید - لعنه الله - از خدا حیا نمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدمی انداخت که تیر به گلوئی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت، به زینب خاتون، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوئی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید. آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی يك قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مشرف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سیر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی: (اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَشْكُوْ اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ يَابْنَ بَنِي تَيْيَك). ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاَجَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اِلَهِ رُوحُهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: اَعْخَى النَّاسُ اَعْنَ بَيْكِي عَلَيْهِ فَتَى اَبْكِي الْحُسَيْنَ يَكْرِيْلًا، اَخُوهُ وَاَبْنُ الْوَالِدِ عَلِيٍّ اَبُو الْفَضْلِ الْمُصْرَجِ بِالْدمَاءِ وَمَنْ وَاَسَآهَ لَا يَنْتَبِهَ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشٌ يَمَاءٌ قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ اَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَى الْبِرَازِ، قَلَمَ يَزَلُ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اَلْقَتْلُ اَوَّلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارِ اَوَّلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ (تَرْجَمَهُ: مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست. پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات، مرهم دل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کرار، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر،

ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، درهای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (۲۰) راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن رویاه صفتان آشرا در مقابل فرزند اسدالله حیدر کرار، می آمد، امام آبرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به یثس القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کفار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویابود: (الْمَوْتُ... (۲۱)) متن عربی : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَبْلَ وَلَدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ إِعْرِيطَ جَاءَهَا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشِدُّ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَيَنْكَشِفُ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ، وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا، فَيَهْزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّاَوِي : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقَاتِلُهُمْ حَتَّى جَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رِجْلِهِ، فَصَاحَ يَهُمُ: (وَيَحْكُمُ يَا شُعْبَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، إِنَّ لِمِ بَكْنَ لَكُمْ دِينَ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَهْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَى أَهْسَايَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ). ترجمه : خلاصه ، بعضی از راویان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ . امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سرپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : (وَيَحْكُمُ ...) ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از حمله آزاد مردان باشید، و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربی : قَالَ قُنَادَاهُ شَمِيرٌ: مَا تَقُولُ يَا بَنِي فَاطِمَةَ قَالَ: (أَقُولُ: أَمَّا الْإِذِي إِعْقَاتِكُمْ وَ تَقَاتِلُونَنِي وَ النِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جَنَاحُ قَامِنِعُوا عَنَاتِكُمْ وَ جَهَالِكُمْ وَ طَعَاتِكُمْ مِّنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دِمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شَمِيرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بَنِي فَاطِمَةَ وَ قَصْدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرِبَةً مِّنْ مَّاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ يَسْتَرْجِحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ قَبِيضًا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَنَاهُ حَجَرٌ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَآخَذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَنَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص) (ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (أَللَّهُمَّ إِنَّكَ زَعَلَمَ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا رِيشٌ بَيْنَ يَدَيْهِ غَيْرُهُ) ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَأَتْبَعَتِ الدَّمَ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ، فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفتم : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله برگروه اشقیاء، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: (بِسْمِ اللَّهِ ...) سپس مبارك به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوند! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت متن عربی : فَكَلِمًا أَنَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ يَدْمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِّنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ- لَعْنَةُ اللَّهِ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ ع وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبَرْنِسَ وَ وَصَلَ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبَرْنِسُ دَمًا. قَالَ الرَّاَوِي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ ع بِخَرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى يَقْلَنَسُوفَ فَلَيْسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحْاطُوا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ ع - وَ هُوَ غَلَامٌ لَمْ يَرَاهُ قَ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ ع ، فَلَجَفْتَهُ زَنْبَ إِبْنِهِ عَلِيٍّ ع لِحَيْسَهُ، قَابِي وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي ! فَاهْوَى (أَبْجَرَ) بَن كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ ع بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغَلَامُ: وَبِكَ يَا بَنِي الْخَبِيثَةِ اتَّقَتْلُ عَمِّي ؟! ترجمه : زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبدا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحشش مالک بن یسر بود آن زناراده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملیس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود

PDF.tarikhema.org

يَقُولُ: (هَكَذَا لَقِيَ اللَّهَ مُخَضَّبًا يَدْمِي مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي) (فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: اُنْزِلْ وَ يَحْكُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع قَارِحَةً. فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِي بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِي - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَضْرِيَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا أَجْتَرُ رَأْسِيكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَ أَمَّا!!! ثُمَّ اجْتَرَى رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: ترجمه: صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی الاولین و الاخرین، سنان مشرک لعین، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوئی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گرفت. باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوئی مبارک می گرفت و چون پر از خون می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت: وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن راوی گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهراى بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر خلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت: به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه و اله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سیحانی را از بدن شریف جدا نمود. (۲۲) خدا بر (سنان) لعنت کنان و انا فانا عذابش را مضاعف متن عربی: فَايَ رَزِيْفٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاةً تَبِيرُهُ كَفَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمُ الدِّينِ) عَنْ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنَ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ: ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبُّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بَيْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَ قَالَ: يَهَذَا إِنْ تَقِمَ لِهَذَا) وَ رَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَ رَجْلَيْهِ وَ أَعْلَى لَهُ قَدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رِمَاءُ فِيهَا وَ هُوَ يَصْطَرِبُ. قَالَ الرَّاَوِي: وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غَبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مَظْلَمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حُمْرَاءٌ لَا يَرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أُنْثَرُ، حَتَّى طَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، ترجمه: گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان، شاعر چنین گفته: (فای رزیه...) یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت، جدا نمود ابوطاهر محمد بن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) (ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهم کشید از برای این مقتول! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندیدند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگی از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اضطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان، یاد سیرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی: فَلْيَتُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ، وَ رَوَى هَلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ: أَشِيرْ أَيُّهَا أَلَا مِيرَ قَهْذَا شِمِرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنِ ع. قَالَ: فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ ع لِيَجُودَ بِنَفْسِهِ، قَوَّ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مَضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرُ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالَ هَيَاءُ بَيْتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْتُّكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقِ الْمَاءَ حَتَّى تَرُدَّ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا وَيْلَكَ! إِنَّا لَا نَأْرِدُ الْحَامِيَةَ وَ لَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَعْرَدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَهْلِكَ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مُلِكٍ مُقْتَدِرٍ، وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَ أَشْكُو أَعْلِيَّ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي). ترجمه: دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت. هلال بن نافع روایت کرده که می گفت: من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت: من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوام و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوام در منزلگاه صدق در نزد ملوک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گنبدیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی: قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَانَتْ لِلَّهِ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرُوا رَأْسَهُ وَ آتَتْهُ لِيَكْلَمَهُمْ، فَتَعَجَّبَتْ مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَتُهُمْ وَ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَعْبَدُ. قَالَ: ثُمَّ أَهْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ ع فَأَخَذَ قَمِيصَهُ أَهْبَاقَ بَيْنَ حُوبَةِ الْحَضْرَمِيِّ، فَلَبِسَهُ فَصَارَ أَهْرَصَ وَ امْتَعْطَ شَعْرَهُ. وَ رَوَى: أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَمِيصِهِ مِائَةً وَ يَضَعُ عَشْرَةً مَا بَيْنَ رِمِيٍّ وَ ضَرْبٍ وَ طَعْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ ع: وَجَدَ بِالْحُسَيْنِ ع ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً. وَ أَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرَ بَنِ كَعْبٍ التَّيْمِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رَوَى: أَنَّهُ صَارَ زَمِنًا مَقْعَدًا مِنْ رَجْلَيْهِ. ترجمه: شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت: آن بدکیشان همگی آن چنان

به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم: به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرجفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدیخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت، جای زیاده از یک صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحرن کعب تمیمی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم متنی عربی: **وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ بَنِ عُلْقَمَةَ الْحَضْرَمِي فَأَعْتَمَ بِهَا قِصَارَ مَعْتَذُوهَا، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدَ بَنِ خَالِدٍ، وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلِ بْنِ سَلِيمٍ الْكَلْبِي، فَقَطَعَ إِصْبَعَهُ مَعَ الْخَاتَمِ. وَهَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَتَرَكَهُ يَتَشَيَّطُ فِي دِمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَأَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عَ كَانَتْ مِنْ خَزْ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ، وَأَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءِ، عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُبِلَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ. وَأَخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعَ بَنِ الْخَلْقِ الْأَوْدِي. وَقِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْأَسْوَدُ بَنِ حَنْظَلَةَ. وَفِي رَوَايَةٍ ابْنِ سَعْدٍ أَنَّهُ: أَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَّافِسُ النَّهْشَلِيُّ. تَرْجَمَهُ: در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضی آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت برپود. انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی، انگشت مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود! مختار بن ابی عبیده، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بتراء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) قاتل آن لعین، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی: **وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا: أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بَوْتِ حَبِيبِ بْنِ يَدِيلٍ، وَهَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَمَصُونًا مَعَ أَمْتَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النَّبَوَّةِ وَالْإِمَامَةِ، وَقَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَاهُ وَصُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّوَايُ: وَجَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا أَمَةَ اللَّهِ إِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَأَسْرَعْتُ إِلَى سَيِّدَاتِي وَانَا أَصْبَحُ فَقَمِنَ فِي وَجْهِ وَصَحْنٍ. قَالَ: وَتَسَاقَى الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بَيْتِ آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّةِ عَيْنِ الْبَيْتِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمِرَاءَةِ عَنِ ظَهْرِهَا، وَخَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَحَرِيمُهُ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ يَنْدَبْنَ لِفِرَاقِ الْحَمَامِ وَالْأَحْيَاءِ. قَرَوُ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَمِيمٍ: مُرْدَى مِنْ بَنِي تَمِيمٍ كَمَا نَامَ أَنَّ رُوسِيَاهُ (أَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ) دِينَ تَبَاهُ وَ شَمَشِيرُ رَا مِنْ مِيَانِ فَرْزَنْدِ صَاحِبِ ذَوَالْفَقَارِ بَازْ نَمُودَ وَ بَهْ رَوَايَتِ ابْنِ بِي سَعْدِ، شَمَشِيرُ رَا (فَلَّافِسُ نَهْشَلِي) بَرْدَاشْتِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا كُفْتَهْ كَهْ عَاقِبَتِ أَنْ شَمَشِيرُ بَهْ دَخْتَرِ حَبِيبِ بْنِ بَدِيلِ رَسِيدِ. الْبَتَهْ شَايَانِ ذَكْرُ اسْتِ كَهْ أَنْ شَمَشِيرِي كَهْ از جَنَابِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ - عَلَيْهِ الْآفَ التَّحِيَّةُ وَالْثَنَاءُ - دَرْ كَرَبَلَا بَهْ غَارْتِ رَفْتِ سِوَايِ ذَوَالْفَقَارِ حَيْدَرِ كَرَارِ اسْتِ: زَبِيرَا ذَوَالْفَقَارِ بَا سَايِرِ ذَخَائِرِ وَ وَدَائِعِ نُبُوتِ وَ إِمَامَتِ دَرْ خِدْمَتِ إِمَامِ زَمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصُونِ وَ مَحْفُوظِ اسْتِ وَ تَصْدِيقِ اَيْنِ مَدْعَا وَ صُورَتِ مَا حَكَيْنَاهُ رَا رَاوِيَانِ اَخْبَارِ وَ آثَارِ بَيَانِ نَمُودَهْ اَنْدِ. رَاوِي كُودِ: كَنْزِيكِي از نَاحِيَةِ خِيْمَهْ هَايِ حَرَمِ مُحْتَرَمِ إِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيْرُونِ أَمْدِ. مُرْدَى بَهْ اَوْ رَسِيدِ كُفْتِ: يَا أَمَةُ اللَّهِ! اِقَايَتِ كُشْتَهْ شُدْ! اَنْ كَنْزِيكِ كُفْتِ: مِنْ صِيْحَةِ زَنَانِ بَهْ سُرْعَتِ نَزْدِ خَانَمِ خُودِ رَفْتَمِ وَ اَيْنِ خَبَرِ وَحْشَتَنَاكَ رَا بَهْ اَيْشَانِ دَادَمِ پَسِ هَمِهْ زَنَانِ بَرَخَاسْتَنْدِ وَ دَرْ مَقَابِلِ مِنْ أَعَاظِ نَالِهْ وَ فَرِيَادِ بَرْ أَوْرَدَنْدِ. رَاوِي كُودِ: لَشْكُرِ اَشْقِيَا، مَسَارَعَتِ دَرْ غَارْتِ اَمْوَالِ آلِ رَسُولِ وَ قُرْتِ الْعَيْنِ بَتُولِ نَمُودَنْدِ وَ كَارِ غَارْتِ بَهْ جَايِي رَسِيدِ كَهْ از سَرِ زَنَاهَا، چَادَرِ مِي رِيُوْدَنْدِ دَخْتَرَانِ آلِ رَسُولِ وَ حَرِيمِ آن جَنَابِ بَهْ اِتْفَاقِ هَمِ بَهْ گَرِيهْ وَ نَالِهْ مَشْغُولِ شُدَنْدِ وَ گَرِيهْ دَرْ فِرَاقِ كَسَانِ وَ اَحْبَا وَ دُوسْتَانِ خُودِ مِي نَمُودَنْدِ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ كُودِ: دِيدَمِ زَنِي از قَبِيلَهْ يَكْرَبِنِ وَاثِلِ كَهْ بَا هَمْسِرِ خُودِ دَرْ مِيَانِ اَصْحَابِ عَمْرِ بْنِ سَعْدِ لَعِينِ بُوْدَ، وَ قَتِي دِيدِ كَهْ مَتْنِ عَرَبِي: **يَكْرَبِنُ وَائِلُ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي أَصْحَابِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدْ افْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هَمَّ يَسْلُبُونَهُنَّ، أَخَذَتْ سَيْفًا وَ أَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ: يَا آلَ يَكْرَبِنِ وَائِلُ! ائْتَسَلِبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا حَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخَذَهَا زَوْجَهَا قَرَدَهَا إِلَى رَحْلِهِ. قَالَ الرَّوَايُ: ثُمَّ أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخِيْمَةِ وَ إِشْبَعُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مَسْلِيَاتٍ حَافِيَاتٍ بِأَكْيَاتٍ يَمْنُونِ سِيَا فِي أَصْبِرِ الذَّلِيلِ. وَ قُلْنِ: يَحْقُ اللَّهُ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرُ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنِ وَ ضَرْبِنِ وَجُوهَهُنَّ. قَالَ: قُوَ اللَّهُ لَا ائْتَسَى زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تَنَادَى يَصُوتُ حَزِينٌ وَ قَلْبٌ كَنِيبٌ: تَرْجَمَهُ:******

لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل یکرین وائل! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا الله، یا لثارات رسول الله!!) شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات، آن گروه شقاوت سمات، زنان آل طاها را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در

حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سیوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم متن عربی: وَاَمَحْمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مَقَطَعُ الْأَعْضَاءِ، وَابْنُكَ سَيِّدُ السَّيَّاءِ، أَلَى إِلَهِي الْمِشْتَكِي وَالْإِلَهِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَالْإِلَهِي عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَالْإِلَهِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَالْإِلَهِي حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ، وَامَحْمَدَاهُ، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلَ إِوْلَادِ الْبَغْيَاءِ، وَاحْزَنَاهُ، وَاكْرِيَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَيْكُم مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءُ ذُرِّيَةِ الْمُصْطَفَى يَسَاقُونَ بِسُوقِ الْبَيْيَا، وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: وَامَحْمَدَاهُ، بِنَاتُكَ سَيِّدُ السَّيَّاءِ، وَ ذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُونُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مُسْلَوْبُ الْعِمَامَةِ وَالرَّدَاءِ، يَأْبَى مِنْ إِضْحَى عَسْكَرَةٍ فِي يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ نَهْأَ، يَأْبَى مِنْ قِسْطِاطِهِ مَقَطَعُ الْعَرَى، يَأْبَى مِنْ لَا غَائِبٍ فِيرْتَجَى، وَ لَا جَرِيحٍ فِيدَاوَى، يَأْبَى مِنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءِ، يَأْبَى الْمَهْمُومُ حَتَّى قَضَى، يَأْبَى الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى، تَرْجَمَهُ: وَ سَتَمَ هَا بِه خدَاوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجایید ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله؟! اینک این بی کسان، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت: یا محمد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند، پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت، شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده، پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بردند، پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت، پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت، پدرم به فدای او که حدش محمد مصطفی است، متن عربی: يَأْبَى مِنْ شَيْبَتِهِ تَقَطَّرَ بِالدَّمَاءِ، يَأْبَى مِنْ جَدِّهِ رَسُولِ إِلَهِي السَّمَاءِ، يَأْبَى مِنْ هُوَ سَيِّطُ بَنِي الْهَدَى، يَأْبَى مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى، يَأْبَى عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، يَأْبَى خَدِيجَةُ الْكُبْرَى، يَأْبَى فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ، يَأْبَى مِنْ رِدَّتِ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى، قَالَ الرَّاوي: فَأَبَيْتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصِدِّيقٍ! ثُمَّ أَمَّنَ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جِسَدَ الْحُسَيْنِ عَ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَوْهَا عَنْهُ، قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ قِيَوطَى الْخَيْلِ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمُ اسْحَاقُ بْنُ حُوَيْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ عَ قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسَ بِنَ مِرْنَدٍ، وَ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلٍ السَّنِيسِيُّ، وَ عَمْرُ بْنُ صَبِيحٍ الصِّدَاوِيُّ، وَ رَجَاءُ بْنُ مَنِغْذٍ الْعَبْدِيُّ، وَ سَالِمُ بْنُ خَثِيمَةَ الْجَعْفِيِّ، وَ وَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ، وَ هَانِي بْنُ شَبِثٍ الْحَضْرَمِيُّ، وَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعْنَهُمُ اللَّهُ، قَدَّاسُوا الْحُسَيْنِ عَ يَحْوَافِرُ خَيْلَهُمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ، تَرْجَمَهُ: پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست، پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان، جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد، راوی گفت: به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سینه خاتون، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلوم را از روی نعش پدر جدا نمودند، راوی گوید: پس از شهادت امام مبین، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین؛ حکیم بن طفیل سنبسی لعین؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منغذ عبدي؛ سالم بن خثیمه جعفی پلید؛ واحظ بن ناعم شقی، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالك - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان، سینه و پشت فرزند رسول را به سیم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند، متن عربی: قَالَ الرَّاوي: وَ جَاءَ هَوْلَاءُ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ أَعَدَّ الْعَشْرَةُ: نَحْنُ رَضَيْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ يَكُلُ بَعْبُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَعْتَمْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطَّنَا يَخْيُولُنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحْنَا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ، قَالَ: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ بِسِيرَةٍ، قَالَ: أَبُو عَمْرٍ الزَّاهِدُ: فَطَرْنَا إِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا أَوْلَادَ زَنَا، وَ هَوْلَاءُ أَعَدَّ لَهُمُ الْمُخْتَارَ، فَشَدَّ أَعْدِيَهُمْ وَ أَرْجَلَهُمْ بِسِكِّ الْحَدِيدِ، وَ أَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا، وَ رَوَى ابْنُ رِيَّاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَ، فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ فَقَالَ: كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ أَنِّي تَرْجَمَهُ: راوی گوید: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسپاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: (نحن رضنا...)؛ یعنی ماایم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانی؟ گفتند: ماایم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت: آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند، از ابن رباح روایت است که گفت: مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت

PDF.tarikhema.org

لَيْسَ مِنْ عِلْمٍ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ). رَوَى هَذِهِ الْجَدِثَيْنِ ابْنُ بَابَوَيْهِ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْأَعْمَالِ). وَرَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَذِيلِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بَعْدَادَ مُحَمَّدِ بْنِ التَّجَارِ فِي تَرْجِمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ يَسْنَادُهُ عَنِ طَلْحَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَتَلَ رَبَّهُ قَالًا: يَا رَبُّ! إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ قَافِرًا لَهُ تَرْجَمَةٌ: دَرِ أَنْ هَنَّاكَ خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَرِّكَ وَأَنْتَ بِكَ عِلْمٌ عَلَى السَّلَامِ، بِهَ غَضَبٍ مَيَّ آيِدٍ، بِسَ أَمْرٍ مَيَّ كُنْدِ أَتَشِي رَا كَهْ نَامِ أَوْ (هَبْ هَبْ) (أَسْتَ وَ هَزَارَ سَالِ افْرُوخْتَهْ شَدَهْ تَا أَنْكَهْ بِهْ غَايَتِ سِيَاهِ گَرْدِيدَهْ كَهْ هَرْگَزَ نَسِيمِ رُوْحِي دَرِ أَنْ دَاخِلِ نَمِي گَرْدَدِ وَ هِيْجَ غَمِ وَ اَنْدُوْهيْ اَزِ دَرُوْنِ اَنْ خَارِجِ نَمِي شُوْدِ بِسَ خَطَابِ بِهْ اَنْ اَتْشِ مَي رَسَدِ كَهْ بِهْ مَانَدِ دَانَهْ، اَنْ كَسْبَانِي رَا كَهْ حَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ رَا كَشْتَنْدِ، بِرِ چِيْنِ؛ اَتْشِ اَنَانِ رَا اَزِ مِيَانِ مَرْدَمِ بِرِ مَي چِيْنَدِ وَ چُوْنِ دَرِ مِيَانِ اَتْشِ هَبْ هَبْ جَايِ گَرَفْتَنْدِ، اَنْ اَتْشِ مَانَدِ اَسْبِ شِيْهَهْ مَي كَشْدِ وَ اَيْشَانِ نِيْزِ بِهْ شِيْهَهْ اَوْ، شِيْهَهْ مَي كَشْتَنْدِ وَ (هَبْ هَبْ) بِهْ نَعْرَهْ مَي آيِدِ وَ اَنَانِ هَمِ بِهْ نَعْرَهْ اَوْ، نَعْرَهْ مَي كَشْتَنْدِ وَ (هَبْ هَبْ) بِهْ شَعْلَهْ خُوِيْشِ بِهْ فَرِيَادِ مَي آيِدِ وَ اَنَهَا نِيْزِ بِهْ فَرِيَادِ اَوْ، فَرِيَادِ مَي كُنْدِ. بِسَ اَيْشَانِ بِهْ زَبَانِ گُوِيَا بِهْ سَخْنِ مَي آيِنْدِ كَهْ پَرُوْرْدِگَارِ رَا، بِهْ چَهْ عِلْتِ مَا رَا قَبْلِ اَزِ بَتِ پَرِسْتَانِ (٢٥)، مُسْتَوْجِبِ اَتْشِ نَمُوْدِي؟ اَزِ جَانِبِ رَبِّ الْعِزَّةِ جَوَابِ بِهْ اَيْشَانِ مَي رَسَدِ كَهْ اَنْ كَسِ كَهْ مَي دَانَدِ مَانَدِ كَسِي كَهْ نَمِي دَانَدِ، نِيْسَتِ. سَيِدِ ابْنِ طَاوُسِ - اَعْلَى اَللّٰهُ مَقَامَهْ - مَي گُوِيْدِ: اَيْنِ خَبَرِ رَا اِبْنِ بَابُوِيَهْ دَرِ كِتَابِ (عِقَابِ الْأَعْمَالِ) ذَكَرَ نَمُوْدَهْ وَ فَرَمُوْدَهْ كَهْ اَنْ رَا دَرِ مَجْلَدِ سُوْمِ كِتَابِ (تَذِيلِ) (شَيْخِ مُحَدِّثِيْنَ بَعْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ نَجَّارِ، كَهْ دَرِ شَرْحِ حَالَاتِ فَاطِمَهْ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ اَزْدِيْ اَسْتَ، دِيْدَهْ اَمِ سَيِّخِ مَزْبُوْرِ بِهْ اَسْنَادِ خُوْدِ اَزِ طَلْحَهْ رَوَايَتِ نَمُوْدَهْ كَهْ اَوْ گُفْتُ: شَنِيدِمِ اَزِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَي فَرَمُوْدِ: مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ - عَلِيْ نِيْنَا وَ عَلِيْهِ السَّلَامُ - مَتْنِ عَرَبِي: قَاءَوْحَى اَللّٰهُ اَلِيْه: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَتَلْتَنِي فِي الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ لِاجْتِنَاكَ، مَا خَلَا قَائِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اَللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا - تَرْجَمَهْ: اَزِ پَرُوْرْدِگَارِ خُوْدِ سُوْ اَلِ نَمُوْدِ كَهْ پَرُوْرْدِگَارِ، بَرَادَرَمِ هَارُوْنِ اَزِ دُنْيَا رَفْتَهْ اَوْ رَا بِيَامَرْزِ بِسَ خُدَايَ عَزَّوَجَلَّ وَحِي بِهْ سُوِيْ مُوسَى فَرِسْتَادِ كَهْ اَكِ مُوسَى بِنِ عِمْرَانَ! اِگَرِ اَزِ مَنِ دَرِ خُوَاسْتِ نَمَايِي كَهْ اَوَّلِيْنِ وَ اٰخِرِيْنِ مَرْدَمِ رَا بِيَامَرْزِمِ، مَي اَمَرْزِمِ مَگَرِ كِيَشَنْدِگَانِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ طَالِبٍ عَلِيْهِ السَّلَامِ. الْمَسْلُكُ الْاِثْلَاثُ فِي الْأُمُورِ الْمَتَاءِخِرَةِ عَنْ قَتْلِهِ ع وَ هِيَ تِمَامٌ مَا أَشْرَنَا إِلَيْهِ. مَتْنِ عَرَبِي: قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عِمْرَانَ بْنَ سَعْدٍ - لَعْنَهُ اَللّٰهُ - بَعَثَ رِئَاسَ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدٍ الْأَصَحِيِّ وَ حَمِيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عَبِيْدِ اَللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ قِطْقُفَتْ وَ سَرِجَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اَللّٰهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ قَاءَوْحَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ يَمُنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلَى اَخْلَاسِ اَعْقَابِ الْجَمَالِ يَغِيْرُ وَطَاءً تَرْجَمَهْ: مُسْلِكِ سُوْمِ اَيْنِ بَخْشِ دَرِ بِيَانِ اَمُوْرِيْ اَسْتَ كَهْ بِسَ اَزِ شَهَادَتِ خَامَسَالِ عَا حَضَرْتُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلِيْهِ اَلْفَ التَّحِيَّةِ وَ اَلثَّنَاءِ وَاقِعِ گَرْدِيدَهْ وَ دَرِ اَيْنِ قِسْمَتِ مَدْعَايِمَا اَزِ اَيْنِ كِتَابِ وَ اَنْجَهْ رَا كَهْ دَرِ اَوَّلِ كِتَابِ اَشَارَهْ بِهْ اَنْ نَمُوْدِيْمِ بِهْ اَنْجَامِ خَوَاهِدِ رَسِيْدِ رَوَايِ گُوِيْدِ: عَمْرُ سَعْدِ لَعِيْنِ بِسَ اَزِ قَتْلِ فَرَزَنْدَمِ خَاتَمِ النَّبِيِّنَ، سِرِ مَطْهَرِ اِمَامِ شَهِيدِ رَا دَرِ هَمَانِ رُوْزِ عَاشُورَا بِهْ هَمْرَاهِ خَوْلَى بِنِ يَزِيْدِ اَصْبَحِي وَ حَمِيْدِ بْنِ مُسْلِمِ اَزْدِي - لَعْنَهُمَا اَللّٰهُ - بِهْ زَرْدِ عَبِيْدَاللّٰهِ بْنِ زِيَادِ بَدِ نَهَادِ، رَوَانَهْ دَاشْتِ وَ نِيْزِ حَكْمِ دَادِ كَهْ سِرْهَای اَنْوَرِ سَايِرِ شَهِدَاءِ - رَضْوَانِ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ - چَهْ اَزِ اصْحَابِ وَ يَارَانِ وَ چَهْ اَزِ اَهْلِ بَيْتِ وَ جَانِ نَثَارَانِ اَنْ حَضَرْتُ رَا پَاكِ وَ پَاكِيْزَهْ نَمُوْدَنْدِ وَ اَنَانِ رَا بِا شَمْرِ بِنِ ذِي الْجَوْشَنِ پَلِيْدِ وَ قَيْسِ بِنِ اَشْعَثِ بِا سِرْهَای مَطْهَرِ بِهْ سُوِيْ كُوْفَهْ رَفْتَنْدِ وَ عَمْرُ سَعْدِ خُوْدِ نِيْزِ رُوْزِ عَاشُورَا وَ رُوْزِ يَزْدَهْمِ رَا تَا هَنَّاكَمِ زَوَالِ دَرِ زَمِيْنِ اَقَامَتِ نَمُوْدِ وَ بَعْدِ اَزِ زَوَالِ، اَنْ اَهْلِ بَيْتِ غَمِ اَمَالِ وَ اَنْ كَسَانِي رَا كَهْ اَزِ طُوْفَانِ سَتَمِ اَنْ اَشْفِيَا دَرِ سِرْزَمِيْنِ مَحْنَتِ وَ بِلَا، يَاقِيْ مَانَدَهْ بُوْدَنْدِ اَزِ عِيَالَتِ حُسَيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ رَا بِرِ رُوِيْ پِلَاسْهَای مَتْنِ عَرَبِي: وَ لَا غَطَاءَ مَكْشَفَاتِ الْوُجُوْهِ بَيْنَ الْاَعْدَاءِ، وَ سَافُوْهْنِ كَمَا يَسْبِقُ سَبِيَّ التَّرْكِ وَ الرُّومِ فِيْ اَشْيِدِّ الْمَصَائِبِ وَ اَلْهَمُومِ. وَلِلَّهِ ذُرِّيَّاتُهُ: يَصْلِيْ عَلَى الْمَبْعُوْثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يَغْزِيْ بَنُوْهُ اِنْ ذَا لَعَجِبٍ وَ قَالَ اٰخَرُ: اَعْتَرِجُوْا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شِفَاعَةً يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رُوِي: اَنْ رُوْسِ اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِيْنَ رَءَسًا، فَافْتَسِمَتْهَا الْقَبَائِلُ، لِيَتَقَرَّبَ بِذَلِكَ إِلَى عَبِيْدِ اَللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةَ بَنِيْلَئَةَ عَشْرِ رَءَسًا، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ يَاقِيْنِيْ عَشْرِ رَءَسًا، وَ صَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعْنَهُمَا اَللّٰهُ. وَ جَاءَتْ تَمِيْمُ سَبْعَةَ عَشْرِ رَءَسًا. تَرْجَمَهْ: بِهْ هُوْدِجِ شَتْرَانِ، سُوَارِ نَمُوْدَنْدِ زَنَانِ اَلِ عَصْمَتِ وَ طَهَارَتِ رَا كَهْ اَمَانَتْهَای اَنْبِيَاءِ بُوْدَنْدِ مَانَدِ اَسِيْرَانِ تَرْكِ وَ رُوْمِ بِا شَدَتِ مَصِيْبَتِ وَ كَثَرَتِ غَمِ وَ غَصَهْ، بِهْ اَسِيْرِيْ مَي بِرْدَنْدِ. شَاعِرِ عَرَبِ اَيْنِ مَصِيْبَتِ عَظْمِي رَا بِهْ رَشْتَهْ نَظْمِ دَرِ اُوْرْدَهْ: (يَصْلِيْ عَلَى الْمَبْعُوْثِ مِنْ ...) (اَيْنِ قَضِيْهْ بَسِيَارِ شَكُفْتِ اُوْرِ اَسْتَ كَهْ مَرْدَمِ بِرِ پِيْغَمْبَرِ مَبْعُوْثِ كَهْ اَزِ اَلِ هَشْتَامِ اَسْتَ، تَحِيْتِ وَ دَرُوْدِ بِرِ رُوْحِ پَاكَشِيْ مَي فَرِسْتَنْدِ وَ اَزِ طَرَفِ دِيْگَرِ، فَرَزَنْدَانِ وَ خَانْدَانِ اَوْ رَا بِهْ قَتْلِ مَي رَسَانَدَنْ!! اَيَا اَنْ اَمْتِي كَهْ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ رَا بِهْ ظَلَمِ وَ سَتَمِ بِهْ شَهَادَتِ رَسَانَدَنْ، مَي تَوَانَدِ دَرِ رُوْزِ قِيَامَتِ اَزِ جَدِ بَزَرْگُوَارِشِ اَمِيْدِ شَفَاعَتِ دَاشْتَهْ بِاَشَنْدَنْ؟! رَوَايَتِ اَسْتَ كَهْ سِرْهَای مَطْهَرِ اصْحَابِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ هَفْتَادِ وَ هَشْتِ سِرِ نُوْرَانِيْ بُوْدَنْدِ قَبِيْلَهْ هَایِ اَعْرَابِ بَرَايِ تَقَرُّبِ جِسْتَنِ بِهْ اِبْنِ زِيَادِ بِسْتِ فَطْرَتِ وَ يَزِيْدِ حَرَامِ زَاْدَهْ بَدِ طِيْنَتِ، دَرِ مِيَانِ خُوْدِ قِسْمَتِ نَمُوْدَنْدِ بِهْ اَيْنِ نَحْوِ كَهْ طَايِفَهْ (كَنْدَهْ) سِيْزْدَهْ سِرِ مَطْهَرِ رَا بَرْدَاشْتَنْدِ وَ رِئِيْسِ اَيْشَانِ قَيْسِ بِنِ اَشْعَثِ پَلِيْدِ بُوْدِ قَبِيْلَهْ (هَوَازُنِ) دُوَاَزْدَهْ سِرِ مَوْ مِنْ مَمْتَحَنِ رَا گَرَفْتَنْدِ بِهْ سِرْكَرْدِگِيْ شَمْرِ بِنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اَللّٰهُ - وَ گَرُوْهْ تَمِيْمِ هَفْدَهْ سِرِ عَنَبِرِ شَمِيْمِ رَا بَرْدَاشْتَنْدِ وَ بَنِيْ اَسَدِ شَانَزْدَهْ سِرِ اَزِ اَنْ بَنْدِگَانِ خُدَايِ اَحَدِ، رَا بَرْدَنْدِ وَ قَبِيْلَهْ مِذْجِ هَفْتِ سِرِ وَ يَاقِيْ مَرْدَمِ بِرِشَرِ سِيْزْدَهْ سِرِ اَنْوَرِ رَا قِسِيْمَتِ نَمُوْدَنْدِ وَ بِا خُوْدِ بِهْ كُوْفَهْ اُوْرْدَنْدِ. مَتْنِ عَرَبِي: وَ جَاءَتْ بَنُوْ اَسْبَدِ بِسِيْتَةَ عَشْرِ رَءَسًا وَ جَاءَتْ مِذْجُ سَبْعَةِ رُوْسِ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بَنِيْلَئَةَ عَشْرِ رَءَسًا. قَالَ الرَّوَايُ: وَ لَمَّا اِنْفَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعْنَهُ اَللّٰهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِيْ اَسْبَدِ فَصَلُّوا عَلَى تِلْكَ الْجَنَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمِيَةِ بِالدِّمَاءِ، وَ دَفَنُوْهَا عَلَى مَا هِيَ اَلْآنَ عَلَيْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ يَالْتَسَبِي الْمَشَارَ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِ. قَالَ الرَّوَايُ: قَاءَوْشَرَفَتْ اِمْرَأَةٌ

مِنْ الْكُوفِيَّاتِ، قَالَتْ: مِنْ أَيْ إِلَى سَارِيْ أَعْتَنَ؟ فَقُلْنَا نَحْنُ أَسَارِيْ آلِ مُحَمَّدٍ ص. فَنَزَلَتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مَلَأَ وَاعْزَا وَمَقَانِعَ، فَأَعْطَتْهُنَّ قَنْطَرِينَ. قَالَ الرَّاهِي: وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ ع، قَدْ تَهَكَّتْ الْعِلَّةُ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَثْنَى، وَ كَانَ قَدْ وَاسَى عَمَهُ وَ أَمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَى ضَرْبِ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاكِ، وَ إِنَّمَا أَرْتَبْتُ وَ قَدْ اعْتَجَنَ بِالْجِرَاحِ. ترجمه: به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طایفه و طاهره، نماز گزارند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری انتن؟) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد!) ما اسیران از آل محمد هستیم! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت، اسیر اشقیاء لثام، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عمومی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید. متن عربی: وَ رَوَى مُصَنِّفُ كِتَابِ (المصباح): (أَبْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَثْنَى قَتَلَ بَيْنَ يَدَيِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ أَعْصَبَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالَهُ أَسْمَاءُ بْنُ جَارِجَةَ، فَحَمَلَهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ، وَ حَمَلَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ أَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَلَدَا الْحُسَيْنِ السَّبِطِ ع. فَجَعَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَنْجُوْنَ وَ يَبْكُوْنَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: (أَتَنْجُوْنَ وَ تَبْكُوْنَ مِنْ أَجْلِنا؟! قِمْنِ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ يَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْأَسَدِيِّ وَ بَطَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ ابْنَةِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ أَرَ خَيْرَةً قَطُّ أَتَنْطَقُ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تَفْرِغُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع، وَ قَدْ أَوْمَأَتِ إِلَيَّ النَّاسُ أَنْ اسْكُتُوا، فَأَرْتَدْتُ الْإِنْفَاسَ وَ سَكَنْتُ الْإِحْرَاسَ، ثُمَّ قَالَتْ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. أَمَّا بَعْدُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَلِّ وَ الْقَدَرِ، ترجمه: مصنف کتاب (مصابیح) روایت کرده که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیاء را به جهنم فرستاد و هیجده زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال، دایمی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السلام فرمود: (اتنوحون و تبكون...) ای اهل کوفه! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده؟! سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه بشیر بن حذلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السلام متوجه شدم، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السلام از زبان رسا او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود: (الحمد لله....) اما بعد، ای مردم کوفه! ای اهل خدعه و غدرا! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؟ پس اشک چشمانتان خشک مباد! متن عربی: أَعْتَبُكُمْ؟ قَلَا رَقَاةَ الدَّمْعَةِ، وَلَا هَدَاةَ الرِّثَةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي بَقِصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوْفِ أَهْلِكَانَا، تَنْجُوْنَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، أَوْلَا وَ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَ النَّطْفُ، وَالصِّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَأَ الْأَمَاءُ، وَ عَمَزَ الْأَعْدَاءُ؟! أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنِي، أَوْ كَفَضِي عَلَى مَلْجُودِي، أَوْلَا سَاءَ مَا قَدِمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ إِيَّائَكُمْ خَالِدُونَ. أَعْتَبُكُمْ وَ تَنْجِيُونَ؟! إِي وَ اللَّهِ قَالِكُوا كَثِيرًا، وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا. فَلَقَدْ دَهَنْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَبَارِهَا، وَلِنْ تَرْضَوْهَا بَغْسِلَ بَعْدَهَا أَعْدَا، وَ أُنِّي تَرْضَوْنَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ سَيْدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَأَ خَيْرَتَكُمْ، وَ مَفَرَعَ نَارَتَكُمْ، وَ مَنَارَ حَجَّتَكُمْ، وَ مِدْرَةَ سَنِيَّتَكُمْ. أَوْلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَ بَعْدًا لَكُمْ وَ سَحَقًا، فَلَقَدْ تَرْجَمَهُ: وَ نَالَهُ هَاتِيانَ فَرُو مَنَشِينَا! جَزَ إِنْ نِيسْتَ كَمَا مَثَلُ شَمَا مَرْدَمِ مَثَلِ أَنْ زَنْ أَسْتَ كَمَا رَشْتَهُ خُودَ رَا بَعْدَ أَنْ كَمَا مُحْكَمَ تَابِيْدَهُ شَدَّهُ بَاشَدَ تَابَ أَنْ رَا بَارَ گَرْدَانَدَ شَمَا إِيْمَانِ خُودَ رَا مَایَه دَغْلَى وَ مَكْرَ وَ خِيَانَتِ دَرِ مِیَانِ خُودِ مِی گِیرِید: اِیَا دَرِ شَمَا صِفْتِی هَسْتُ اَلَا بِهَ خُودِ بَسْتَنِ بَی حَقِیْقَتِ وَ لَافِ وَ گَرَا فِ زَدَنِ وَ بِهَ جَزِ اَلَا یَشِ بِهَ اَنْجَهَ مُوجِبِ عِیْبِ وَ عَارِ اسْتُ وَ مَكْرَ سِیْنَهَ هَا مَمْلُؤَ اَزِ کِیْنَهَ وَ زَبَانِ چَاپَلُوسِی مَانَدِ کَنِیزِکَانِ وَ چَشْمِکَ زَدَنِ مَانَدِ کَفَارِ وَ دَشْمَنَانِ دِیْنِ. (۳۶) یَا گِیَاهِی رَا مَانِیدَ کَمَا دَرِ مَنَجْلَابِهَا مِی رُویَدَ کَمَا قَابِلِ خُورْدَنِ نِیْسْتُ یَا بِهَ نَقْرَهَ اِی مَانِیدَ کَمَا گُورِ مَرْدَهَ رَا بِهَ اَنْ اَرَا یَشِ دَهْنَدَ. ظَاهِرْتُ چُونِ گُورِ کَا فَرِ حَلَلِ بَاطِنْتُ قَهْرِ خُودِ عَزُوجِلِ (۳۷) آگَا هَا شِیدَ کَمَا بَدِ کَارِی بُوْدَه اَنْجَهَ رَا کَمَا نَفْسِ هَا یِ شَمَا بَرَا یِ شَمَا پِیَشِ فَرَسْتَادَ کَمَا مُوجِبِ سَخَطِ اَلْهِی بُوْدَ وَ شَمَا دَرِ عَذَابِ اَخْرَتِ، جَاوِیْدَانِ وَ مَخْلُودِ خَوَاهِیْدَ بُوْدَ. اِیَا گِریَه وَ نَالَهَ مِی نَمَائِیدَ، بَلِی بِهَ خُودَ کَمَا گِریَهَ بَسِیَارِ وَ خُنْدَهَ کَمَا بَا یَدِ بَکِنِید: زَبِرَا بِهَ حَقِیْقَتِ کَمَا بِهَ نَنگَ وَ عَارِ رُوزْگَارِ اَلُودَه شَدِیدَ کَمَا اِیْنِ پَلِیدَ رَا بِهَ هِیْجَ اَبِی نَتَوَانِ شَسْتُ: لُوثِ گَنَاهِ کُشْتَنِ سَلِیْلِ خَاتَمِ نُبُوتِ وَ سَیْدِ شَبَابِ اَهْلِ جَنَّتِ رَا چَکُوهَ تَوَانِ شَسْتُ؟! کُشْتَنِ هَمَانِ کُسی کَمَا دَرِ اَخْتِیَارِ نَمُودَنِ اَمُورِ، اَوِ پَنَاهِ شَمَا بُوْدَ وَ دَرِ هَنگَامِ نَزُولِ بِلَا، فَرِیَادِ رَسِ شَمَا وَ دَرِ مَقَامِ حُجَّتِ بَا خَصْمِ، رَهْنَمَا یِ شَمَا وَ دَرِ اَمُوحْتِنِ سِنِیْتِ رَسُولِ اَللّهِ صَلَّی اَللّهُ عَلَیْهِ وَ اَلْهِ رَا، بَزُرْگِ شَمَا بُوْدَ. (۳۸) مَتْنِ عَرَبِی: خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتِ الْاِیْدِی، وَ خَسِرَتِ الصِّفْقَةُ، وَ يُؤْتَمُ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. وَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، اِئْتَدُوا لَكُمْ اَعْيُ كَيْدِ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِیْتُمْ؟! وَ اَعْيُ كَرِیْمَةٍ لَهَ اَعْبَرِیْتُمْ؟! وَ اَعْيُ دَمٍ لَهَ سَفَكْتُمْ؟! وَ اَعْيُ حَرَمَةٍ لَهَ اِنْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جُنْتُمْ بِهَا صَلَءًا عِنْفًا سَوْدًا قَفْمًا، وَ فِي بَعْضِهَا: خُرْقَاءَ شَوْهَاءَ، كَيْطِلَاعِ الْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. اَعْفَجِیْتُمْ اَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دِمًا، وَ لَعَذَابِ الْاِخْرَةِ اَعْزَى وَ اَعْتَمَ لَا تَنْصَرُونَ، قَلَا یَسْتَخْفِنُكُمُ الْمَهْلُ، قَاءَتَه لَا یَحْفَرُهُ الْبِدَارُ وَ لَا یَخَافُ قُوْتَ الثَّارِ، وَ اِنْ رَبِّكُمْ لَیَا الْمُرْصَادَ. قَالَ الرَّاهِی: قَوْلُ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حَيَارَى يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا اَعْيَدِيَهُمْ فِي اَعْفَواهِمِ. ترجمه: آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به

نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که بیر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند). راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حرا، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی: و رَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا أَلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَبَتِي أَنْتُمْ وَأُمِّي كَهَوْلِكُمْ خَيْرٌ الْكَهُولِ، وَ شَيَابِكُمْ خَيْرُ الشَّيْبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسْلُكُمْ خَيْرُ النَّسْلِ، لَا يَخْزِي وَ لَا يَنْزِي. وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي ع قَالَ: خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصَّغْرَى بَعْدَ إِذْ أُورِدَتْ مِنَ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: زَا لَحْمِدٍ لَإِلَهِ عِدَدِ الرَّمْلِ وَالْحَصِيِّ، وَ زُنَّةُ الْعَرِيشِ أَلَى الْبُتْرِ، إِعْجِمِيهِ وَ أَوْمِنِي بِهِ وَ إِيَّاكَ كُلَّ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذِيحَا يُشِيطُ الْفِرَاتَ بِغَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تَرَاتٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ عَنْ أَعْتَرِي عَلَيْكَ الْكَذِبَ، وَ عَنْ أَقُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أُنْزِلْتَ مِنْ أَعْزِدِ الْيَهُودَ لَوْصِيَّةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ، الْمَقْتُولِ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ: پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت: پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله)....؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان، تا سطح زمین و آسمان! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی یا بر پیغمبر که از امت، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام، متن عربی: ذَنْبٌ كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ يَالَا مَسِيٍّ فِي بَيْتٍ مِّنْ بَيْتِ اللَّهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُّسْلِمَةٌ يَأْتِسِنْتُهُمْ، تَعَسَا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعْتَ عَنْهُ ضِمَامًا فِي خِيَانَةٍ وَ لَا عَنَدَ مِمَانَةٍ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودٌ النُّفْيَةَ طَيْبُ الْعَرِيفَةِ، مَعْرُوفُ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورُ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لِأَنَّمْ وَ لَا عَذْلٌ عَادِلٍ. هَدَيْتَهُ يَا رَبَّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا، وَ حَمَدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيئَةً فَآخِرَتُهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعَبْرِ وَالْخِيَلَاءِ، فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ إِبْرَاهِيمَ، وَ إِبْرَاهِيمَ بِنَا، فَجَعَلْ بَلَاءَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلْ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ قَهْمَهُ لَدَيْنَا. فَحَنَ عِيَّةَ عِلْمِهِ وَ وَعَاءَ قَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فِي پِلَادِهِ لِعِبَادِهِ. ترجمه: آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را پی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند. (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود. خداوند، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی. او لذاذ دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی، (اما بعد....)؛ ای جماعت کوفه! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ما میم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی: أَعَزَمْنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضْلِنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيْنًا، فَكَذَّبْتُمُونَا، وَ كَفَرْتُمُونَا، وَ رَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ أَمْوَالَنَا نَهَبًا. كَأَنَّنَا أَوْلَادُ تَرْكِ وَ كَأَنَّ بِلَّ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا يَالَامِسِ، وَ سَبَّوْكُمْ تَقَطَّرَ مِنْ دَمَانَا أَهْلُ الْبَيْتِ لِجَفْرِ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِيذَلِكَ عِيُونُكُمْ، وَ قَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ. اِفْتِرَاءٌ عَلَى اللَّهِ وَ مَكْرًا مَكْرَتُهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. فَلَا تَدْعُوَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَى الْجَذَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتُمْ أَعْيُنَكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا. فَإِنَّمَا أَصَابِنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِّنْ قَبْلِ أَنْ تَبْرَأَهَا أَنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. ترجمه: ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ما میم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ما میم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واطسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است، مصل آنکه ما از

اسیران ترك و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام راکشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت ، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد ردیه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکرری که انگختید و خدا بهترین مکر کنندگان است ؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلقت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: (ما اصاب من مصیبه....)؛ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از متنی عربی: تبا لکم، فانتظروا اللعنه والعذاب، فکائن قد حل بکم، و تواترت من السماء نِقَمَات، فیسجتکم یعذاب و یدقی بعضکم بآس بعض ثم تخلصون فی العذاب الالیم یوم القیامه یمّا ظلمتمونا، اءلا لعنه الله علی الظالمین. و لکم، اءتدرون اءیه ید طاعتنا منکم؟! و اءیه نفس نزع الی قتلنا؟! اءم یاءیه رجل مشیتیم الینا تیغون محاربتنا؟! قسیت و الله قلوبکم، و غلظت اکبادکم، و طبع علی اءقیدتکم، و ختم علی اءسماعکم و اءبصارکم (سول لکم الشیطان و اءملی لکم و جعل علی بصرکم) غشاوه فاءنتم لا تهتدون. فتبا لکم یا اهل الکوفه، اءی ترات لرسول الله ص قیلکم و دخول له لءیکم یمّا عدرتیم یاءخیه علی بن اءبی طالب جدی و بنیه و عتره النبی الاخبار صلوات الله و سلامه علیهم، و اقخر یدلک مفتخرکم فقال: ترجمه: آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را برای همدیگر بچشایند) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشیت وای بر شما باد! آیا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلهایتان سخت و جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمتان بر دلهایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده ؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه ! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت ، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که: متن عربی: نحن قتلنا علیا و بنی علی سیوف هندیه و رماح و سبنا نساءهم سبی ترک و تطحنهم قاع نطاح فیک اءیها القائل الکذکث و الاثلب، افتخرت یقتل قوم زکاهم الله و اءذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، فاءکظم و افیع کما اءفعی اءبوک، فائما لکل امری ما اکتسب و ما قدمت یداه. اءحسدتمونا - و لا لکم - علی ما فضلنا الله. شیعز: فما ذنبنا ان جاش دهرنا بحورنا و بحرک سباح لا یواری الدعامصا (ذلک فضل الله یؤ تیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و من لم یجعل الله له نوراً فاما له من نور). قال: وارتفعت الاصوات بالبکاء والنحیب، و قالوا: حسبتک یابنه الطیبین، فقد اءحرق قلوبنا و اءنصحت نحورنا و اءضرمت اءجوافنا، فسکتت. ترجمه: (نحن قتلنا...) (یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و نیزه ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چه شکستی ! ای گوینده چنین سخنان ، خاک بر دهانت باد! ای بخر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست ، همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوی قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا....)؛ یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز (دعموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. (ذلک فضل....) (۳۰) (و من لم....) (۳۱) ؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده ، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین ! به تحقیق که دلهای ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتشی اندوه به اندرون و باطن ما افروختی . متن عربی: قال: و خطبت اءم کلثوم ابنه علی ع فی ذلک الیوم من وراء کلتها، رافعه صوتها بالبکاء، فقالت: یا اهل الکوفه، سبوا لکم، ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم اءمواله و ورثتموه و سبتم نساءه و یکبتموه! فتبا لکم و سحقا، و لکم، اءتدرون اءی دواؤ دهنکم؟ و اءی وزر علی ظهورکم حملتم؟ و اءی دماء سفکتموها؟ قتلتم خیر رجالا بعد النبی ص ، و نزعتم الرحمة من قلوبکم اءلا ان حزب الله هم الغالیون و حزب الشیطان هم الخاسرون. ثم قالت: قتلتم اءخی صبرا قویلا لامکم ستجزون ناراً حرها یتوقد سفکتم دماء حرم الله سفکها و حرمتها القرآن ثم محمد اءلا قاءبشروا بالنار انکم عدا لفی سفر حقا یقینا تخلصوا ترجمه: پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیه السلام روای گوید: علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه ! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشتید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مردان را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترجم از دلهایتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند آگاه این ابیات را خواند: (قتلتم اخی....)؛ برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه

کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایان واویلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ آتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت یاد شما را به آتش جهنم که در فردای متن عربی : وَ اَنْتَ لَا بُدَّ لَكَ فِي حَيَاتِي عَلَيَّ اَخِي خَيْرٌ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ يَدْمَعُ غَرِيزَ مُسْتَهْلٍ مَكْفَكْفٍ عَلَيَّ الْخَدَّ مَنَى دَائِمًا لَيْسَ يَحْمَدُ قَالَ الرَّاوي : فَصَحَّ النَّاسُ بِالْكَاءِ وَالنَّجِيبِ وَالنَّوْحِ ، وَ نَشَرَ النِّسَاءُ شَعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَي رُؤُوسِهِنَّ ، وَ خَمَشْنَ وَجُوهَهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ ، وَ دَعَوْنَ يَلْوِيلَ وَ الثُّبُورَ ، وَ بَكَيَ الرِّجَالُ وَ نَتَفَوْا لِجَاهِمَ ، قَلَمَ يَرِ بَاكِئَةً وَ يَاكُ اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ . ثُمَّ اِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع اَوْمَاءَ اِلَى النَّاسِ اِنَّ اِسْكِنُوا ، فَاَسْكِنُوا ، فِقَامَ فَاِنَّمَا ، فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اَشْتَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ يَمَا هُوَ اَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : (اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا اَعْرِفُهُ بِنَفْسِي : اَنَا عَلِيٌّ بَنُ الْحُسَيْنِ بَنُ عَلِيٍّ بَنُ اَبِي طَالِبٍ . اَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ يَشْطُ الْفَرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تَرَابٍ . تَرْجَمَهُ : قِيَامَتِ در دوزخ سقر، به یقین و حق ، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت ، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و آله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست . راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اوایلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کندند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم : منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند متن عربی : اَنَا اِنْ مِنْ اَنْتَهَا حَرِيْمَةٌ وَ سَبَبٌ قَتَلَ كَسِيًّا كَرِيْمًا وَ اَنْتَهَبُ مَالَهُ وَ سَبِيَّ عِيَالَهُ . اَنَا اِنْ مِنْ قَتَلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا . اَيُّهَا النَّاسُ ، نَاشِدُكُمْ اَللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنْتُمْ كَتَبْتُمْ اِلَيَّ اَخِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ اَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ اَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَالْمِثَاقَ وَالْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ؟! قَتَبًا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ سَوَّاءَ لِرَايِكُمْ يَأْتِي عَيْنَ تَنْظُرُونَ اِلَيَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص اِذْ يَقُوْلُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِتْرَتِي وَ اَنْتَهَكْتُمْ حَرَمِي قَلَسْتُمْ مِنْ اَمْنِي؟! قَالَ الرَّاوي : فَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، وَ يَقُوْلُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ . فَقَالَ : (رَجِمَ اللّٰهُ اَمْرًا قَلِيلًا تَصِيحْتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللّٰهِ وَ فِي رَسُوْلِهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ ، قَاتَ لَنَا فِي رَسُوْلِ اللّٰهِ ص اَسْوَةٌ حَسَنَةً) . فَقَالُوا يَاجَمْعُوهُمْ : نَحْنُ كُنَّا يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَامِعُونَ مَطِيعُونَ حَافِظُونَ لِمَا مَكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنْكَ ، قَمَرْنَا يَآمُرُكَ بِرَحْمَتِكَ اللّٰهَ ، قَانَا تَرْجَمَهُ : وَ حَقَّ نَعْمَتُنَّ رَا نَاسِپَاسِي كَرَدْنِ وَ اَمَوَالِش رَا بَ غَارَت بَرَدْنِ وَ عِيَالِش رَا اَسِيرَ نَمُودْنِ؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانایش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راء شما! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت : شما عتد ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت نیستید. راوی گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیت مرا در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است . مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول ! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم ؛ آنچه امر است رجوع یفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت متن عربی : حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلَامٌ لِّسَلَامِكَ ، لَنَآخِذُكَ بَرِيْدٌ وَ نَبْرَاءٌ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا . فَقَالَ ع : (هِيَاهُ هِيَاهُ ، اَيْتُهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ ، حَيْلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ اَنْفُسِكُمْ ، اَتَرِيْدُونَ اِنَّ تَاءَتُوا اِلَيَّ كَمَا اَتَيْتُمُ اِلَيَّ اَخِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ ، قَاتَ الْجَرْحَ لِمَا يَنْدِمِلُ ، قَتَلَ اَخِي ص بِالْاَمْسِ وَ اَهْلَ بَيْتِهِ مَعَهُ ، وَ لَمْ يَنْسَ ثَكْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ ثَكْلَ اَخِي وَ بَنِي اَخِي ، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَانِي وَ مِرَارَتِهِ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلَقِي ، وَ غَصَصَهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي . وَ مَسَاءَ لَتَى اَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا) . ثُمَّ قَالَ : (لَا غَرَوَانِ قَتَلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ اَكْرَمًا فَلَا تَفْرَجُوا يَا اَهْلَ كُوفَانِ بِالَّذِي اَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اَعْظَمًا قَتِيلَ يَشْطُ النَّهْرَ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءَ الَّذِي اَرْدَاهُ نَارَ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا يَرَأْسِي ، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا) . تَرْجَمَهُ : دَشْمَنِيْم وَ بَا دُوسْتَانَت دُوسْتِيْم مَآ يَزِيْدُ پَلِيْد رَا بَ فِتْرَاك بَسْتَه بَ خَدْمَتِ اُورْدِيْم وَ اَز اَن كَسِي كَ بَر تُو وَ دَر حَقِيْقَتِ بَر مَآ سَتَم رَوَا دَاشْت اَز اُو بِيْزَارِي مِي جُوِيْم اِمَام سَجَاد عَلِيْهِ السَّلَام فَرْمُود: (هِيَاهُ هِيَاهُ؟!) بَعْنِي هِيَاهُ هِيَاهُ ! اَي مَرْدَم غَدَار مَكَار ، اَنْجَه نَفْسِ شَمَا بَ اَن مِيْل نَمُودَه ، نَخَوَاهِيْد رَسِيْد؛ تَصْمِيْم دَارِيْد هِمَانطُور كَ بَ پَدْرَانِم سَتَم نَمُودِيْد بَر مَن نِيْز هِمَان سَلُوك رَوَا دَارِيْد؟ (كَلَّا رُورِب الرَّاَقِصَاتِ ((۳۲) : بَ پُرُورْدِگَار شَتْرَان هِرُولَه كُنْدَه سُوْگَنْد! كَ چَنِین اَمْرِي وَاَقْع نَخَوَاهِيْد شَد؛ زِيْرَا هَنْزَم جِرَاحَتِ مَصِيْبَتِ پَدَرِ بَهْبُودِي نِيَاْفَتَه دِيُورُز پَدَرِم بَا يَارَانِش بَ دَسْتِ شَمَا كَشْتَه شَد هَنْوَر مَصِيْبَتِ شَهَادَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ عَلَيَّ عَلِيْهِ السَّلَام وَ فَرَزَنْدَانِ پَدَرِم فَرَاوُشْم نَغَرْدِيْدَه وَ اِيْن غَم غُصَه هَا هَنْوَر دَر كَام مَن بَاقِي اَسْت وَ تَلْخِي اَن رَاه نَفْسِ وَ گُلُوبِم رَا گَرْفَتَه وَ دَر سِيْنَه اَم گَرَه بَسْتَه اَكْتُون دَر خَوَاسْتَم اَن اَسْت كَه نَه يَاور مَن بَاشِيْد وَ نَه دَشْمَن مَآ اَنگَاه اِمَام سَجَاد عَلِيْهِ السَّلَام اِيْن اِيْبَات رَا خَوَاند: (لَا غَرَوَان ...!) بَعْنِي عَجَب نِيْسْت اِگَر حُسَيْن عَلِيْهِ السَّلَام رَا كَشْتَنْد؛ زِيْرَا پَدَر اُو عَلِي عَلِيْهِ السَّلَام رَا نِيْز كَه بَهْتَر اَز اُو بُوْد بَ شَهَادَتِ رَسَانْدَنْد. پَس خَشْنُود نَبَاشِيْد اَي كُوفِيَان كَه حُسَيْن عَلِيْهِ السَّلَام شَهِيْد شَد؛ زِيْرَا گَنَاه اِيْن خُوشحَالِي وَ خَشْنُودِي

بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده ، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا...)؛ ما خشنودیم از شما سر به سیر، نه به یاری ما باشیم و نه به ضرر ما. متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ أَمَّنَ ابْنُ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَأَذِنَ ابْنُ زِيَادٍ، وَجِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع قَوْصَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَادْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ ع وَصِيَّانَهُ إِلَيْهِ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع مَتَنُكَرَةً، فَسَاءَلَتْ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع. فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَقَالَ: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَاعْكَزَبَ اَعْدُوْكُمْ!!! فَقَالَتْ: إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَهُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتَ صَنِيعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَاهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً، هَوَاءَ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَسَجَّعَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَتَخَاصُمُ فَانْظُرْ لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتَكَ أَمُّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ. ترجمه: اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس از ورود اهلی بیت علیه السلام، ابن زیاد بد بنیاد در قصردار الاماره نشست و صلاهی عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را شناسند و ملتفت حال او نگردند نشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤال کرد، به او گفتند: ابن علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانچیب، فرمود: روسای برای فاسقان است و دروغگوی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم، شهدای کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست؟ ای ابن مرجانه! مادرت به عزایت بنشیند. متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: فَغَضِبَ وَكَأَنَّهُ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حَرْبٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّهَا إِمْرَأَةٌ، وَالْإِمْرَأَةُ لَأَوْخَذَ بِشَيْءٍ مِنْ مِيقَاتِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَقَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعَتِكَ الْحُسَيْنِ وَ الْعَصَاةِ الْمُرَدَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرَأْتَ أَصْلِي فَأَنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اسْتَفَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سِجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَا بَنَ زِيَادٍ مَا لِلْمِرَاءَةِ وَ السِّجَاعَةِ. ثُمَّ التَفَتَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنِ هَذَا؟ فَقَبِلَ: عَلِيٌّ بَنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيًّا بَنَ الْحُسَيْنِ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ ع: (قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يَسْمَى عَلِيًّا بَنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ). ترجمه: راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدرکار، ابن زیاد بدرکردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرب به آن ملعون، گفت: ای ابن زیاد! این زن است و طایفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید گفت: این زنا قافیه گواست، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت: این کیست؟ گفتند: این علی بن الحسین است. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربی: قَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ ع: اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَيَكُ جِرَاءَةً عَلَى جَوَابِي إِذْ هَبُوا يَهَاضِبُوا عَنْقَهُ. فَسَمِعَتْ ط يَهَاضِبُوا عَنْقَهُ. فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تَقِ مَنَا أَجْدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْبَلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ ع لَعَمْرِي: (أَسْكِنِي يَا عَمَّةُ حَتَّى أَكَلِمَهُ) ثُمَّ أَقْبَلَ ع فَقَالَ (إِذَا الْقَتْلُ تَهَدَّدَنِي بِأَبْنِ زِيَادٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بَنِ الْحُسَيْنِ ع وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَجَمَعُوا إِلَى بَيْتٍ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع: لَا يَدْخُلُنِي عَلَيْهَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أَمَّ وَلِيَّ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سَبِينَ كَمَا سَبِينَا. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع، فَطَيَّفَ بِهِ فِي سَكِّ الْكُوفَةِ. ترجمه: ابن زیاد گفت: چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (اللَّهُ يَتَوَقَّى)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد. ابن زیاد گفت: آیا تو را جرات بر جواب من است، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی، آیا نمی دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند متن عربی: وَ يَحِقُّ لِي أَنْ أَمْتَلِ هُنَا أَبْيَاتًا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ، بِرَبِّي يَهَا قَبِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ لِلنَّاطِرِينَ عَلَيَّ قَبَاؤُ يَرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُونَ يَنْظُرُونَ بِمَنْظَرٍ وَ يَسْمَعُونَ لَا مِنْكَ مِنْهُمْ وَ لَا مَتَفَجَّعٌ كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَائِيَّةً وَ أَصَمُّ رِزْءِكَ كُلِّ أَذْنٍ تَسْمَعُ أَهْقَاطًا وَ كُنْتُ لَهَا كَرِي وَ أَعْنَمْتُ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ يَكُ تَهْجَعُ مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمُنْتُ أَنَّهَا لَكَ حَفْرَةٌ وَ لِحَظُ قَبْرِكَ مَضْجَعٌ قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ أَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَهْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ

فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَءَاهَلَهُ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَءَاشْيَاعَهُ وَقَتَلَ الْكَذَّابَ بْنَ الْكَذَّابِ!!! ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: (راس ابن)؛ یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهی عظمی را ببیند و به گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار این امر تشنیع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده. تو با شهادت چشمان دوستان را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستان را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف از دی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت. متن عربی: فَمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيفٍ الْآزْدِيُّ وَكَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَزُهَادِهَا وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْيَسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَالْآخِرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَكَانَ يَلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْإِعْظَمَ فَيَصْلِي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا بْنَ مَرْجَانَةَ، أَنْ الْكَذَّابَ أَتَيْتَ وَأَبُوكَ وَمِنْ اسْتِعْمَلِكَ وَأَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنْ تَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ الرَّأْيُ: فَغَضِبَ ابْنُ زَيْدٍ وَقَالَ: مِنْ هَذَا الْمَتَكَلِّمِ؟ فَقَالَ: إِنَّا الْمَتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنْ تَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَتَرْعَمُ أَنْتَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ، وَأَغْوَاهُ أَهْلُ الْأَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيَتِكَ اللَّعِينِ بْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ الرَّأْيُ: فَأَزَادَ غَضَبَ ابْنِ زَيْدٍ تَرْجَمَهُ: پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف از دی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین، همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوا به آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین، بستانند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است، بگیرند. راوی گوید: از سخنان آتشین عبدالله عقیف، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت: این مرد متن عربی: حَتَّى انْتَفَخَتْ أَعْوَادُجَهْ وَقَالَ: عَلَى يَهْ قِتَادِرَتْ الْجَلَاوِزُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَأْخُذُوهُ، فَقَامَتِ الْأَشْرَافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوهُ مِنْ أَيْدِي الْجَلَاوِزِ وَأَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: إِذْهَبُوا إِلَى هَذَا الْأَعْمَى إِيَّاهُ عَمِّي الْأَزْدِيُّ، إِيَّاهُ عَمِّي اللَّهُ قَلْبُهُ كَمَا إِيَّاهُ عَمِّي فَأَتُونِي بِهِ. قَالُوا: فَانْطَلِقُوا إِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدِيُّ اجْتَمَعُوا وَاجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زَيْدٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مَضَرَ وَضَمَّهُمْ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ وَأَمْرَهُمْ يَقْتُلُ الْقَوْمَ. قَالَ الرَّأْيُ: فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَوَصَلَ أَصْحَابُ ابْنِ زَيْدٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيفٍ فَكَبَّرُوا الْبَابَ وَاقْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ ابْنَتُهُ: أَتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوليني سيفي، فنأولته إياه، ترجمه: جسور را به نزد من بیاورید! در این هنگام مأموران ابن زیاد از هر جانی دويدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عمو زادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند. ابن زیاد لعین گفت: بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آوردید که خداوند قلب او را نیز چون چشمانش کور کرده است راوی گفت: مأموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند. راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت مطلع شد، قبایل (مضر) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبیله بجنگند. راوی گوید: جنگ عظیمی فیما بین ایشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عقیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند. عبدالله گفت: ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون متن عربی: فَجَعَلَ يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَيَقُولُ: إِنَّا ابْنُ ذِي الْقُصَلِ عَقِيفُ الطَّاهِرِ شَيْخِي وَابْنُ أُمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعَ مِنْ جَمْعِكُمْ وَحَاسِرٍ وَبَطَلٌ جَدَلْتَهُ مَغَاوِرُ قَالَ: وَجَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ: يَا أُمَّتَ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا إِخَاصِمَ بَيْنَ يَدَيْكَ هَؤُلَاءِ الْعَجْرَةُ قَائِلِي الْعِزَّةَ الْبَرَّةَ قَالَ: وَجَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَاجْطَاطُوا بِهِ. فَقَالَتْ ابْنَتُهُ: وَإِلَّا يَحَاطُ بِأَبِي وَلَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ. فَجَعَلَ يَدِيرُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: أَفَسِيمَ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرَدِي وَمَصْدَرِي ترجمه: شمشیر را به دست گرفت مأموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: (انا ابن ذی)؛ یعنی منم فرزند عقیف که پاك از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم (عقیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت: ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور تو پدر غیور، با دشمنان بدر از کافر، می جنگیدم! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت: دشمن از فلان سمت به تو رسید و او

فورا آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در يك آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاه بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاک دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لواله...؛) یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی بود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محروم. متن عربی: قَالَ الرَّاوي قَمَا زَالُوا يَهْجُوتِيْ اَعْدُوهُ، ثُمَّ حَمِلَ قَاءِذْخِلَ عَلَيَّ ابْنِ زِيَادٍ قَلَمًا رَّاهَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِيْ اَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَ يَمَاذَا اَخْرَانِيْ اللَّهُ. اَفَقَسِمُ لَوْ فَجَّ لِيْ عَنْ بَصْرِيْ ضَاقَ عَلَيْكَ مَوْرِدِيْ وَ مَصْدَرِيْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُوْلُ يَا عَبْدُ اللَّهِ فِيْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدُ بَنِيْ عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةٍ وَ شَيْئَمَهُ مَا اَنْتَ وَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَانَ اَسَاءَ اَمَّ اَحْسَنَ وَ اَصْلَحَ اَمَّ اَفْسَدَ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِيْ خَلْفِهِ يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عَثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلْنِيْ عَنْكَ وَ عَنْ اَبِيْكَ وَ عَنْ يَزِيْدٍ وَ عَنْ اَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللَّهُ لَا سِبَاءَ لَكَ عَنْ شَيْءٍ اَوْ يَذُوْقِيْ الْمَوْتَ غَضَبًا بَعْدَ غَضَبٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، اَمَّا اَنْتَ قَدْ كُنْتَ اَسَاءَ لَ اللَّهِ رَبِّيْ اَنْ يَرْزُقَنِيْ الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلِدَكَ اُمَّكَ تَرْجَمُهُ : رواي گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤ من متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبيدالله لعين چون چشمش به عبدالله افتاد گفت: حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت: ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله! اگر چشمان من بينا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سپاه می ساختم ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست؟ عبدالله گفت: ای پسر غلام قبيله بنی علاج وای پسر مرجانه و فحش ديگر داده و گفت: تو را با عثمان چه کار است بدکار يا نيکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد يا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارك و تعالى والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد ولكن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش پیرس. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی. عبد الله گفت: (الحمد لله رب العالمين!) من همیشه از درگاه باری تعالى استادا کرده ام که شهادت را نصیص سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت. متن عربی: وَ سِبَاءَ لَتِ اللَّهُ اَنْ يَجْعَلَ ذَٰلِكَ عَلَيَّ يَدِيْ اَلْعَنَ خَلْفِهِ وَ اَبْغَضُهُمْ اِلَيْهِ قَلَمًا كَفَّ بَصْرِيْ يَنْسِيَتْ مِنْ الشَّهَادَةِ وَ الْاَنْ قَالِحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِيْ رَزَقْنِيْهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِضْرِبُوا عَنْقَهُ فَضْرِبَتْ عَنْقَهُ وَ صَلَبَ فِي السَّبِيخَةِ. قَالَ الرَّوِي: وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ اِلَى يَزِيْدٍ بِنِ مَعَاوِيَةَ بِخَبْرِهِ يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ وَ خَبَرَ اَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ اَيْضًا اِلَى عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ بِنِ الْعَاصِ اَمِيْرِ الْمَدِيْنَةِ يَمِثِلُ ذَٰلِكَ. فَاَمَّا عَمْرُو، فَحِينَ وَ صَلَّهَ الْخَبْرَ صَعِدَ الْمَنْبَرُ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اَعْلَمَهُمْ ذَٰلِكَ فَعُظِمَتْ وَاِعْيَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَ اَقَامُوا سَنِينَ الْمَصَائِبِ وَ اَلْمَآئِمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلٍ بِنِ اَبِي طَالِبٍ تَذِيبُ الْحُسَيْنِ عٍ وَ تَقُوْلِي: مَاذَا تَقُوْلُوْنَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اَنْتُمْ اَخْرَا اَلَا مِمَّ يَعْتَرْتَنِيْ وَ اَهْلُ مَفْتَقَدِيْ مِنْهُمْ اَسَارِيْ وَ مِنْهُمْ ضَرْجُوْا يَدِمَّ تَرْجَمُهُ : نوميذ شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیص ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم. ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزید پس به حکم آن لعین، آن مؤ من پاک اهل یقین را شربت شهادت چشاندند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. راوی گوید: عبيدالله بن زیاد لعين يك نامه به جانب یزید بن معاويه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سيد شباب اهل جنت امام حسين عليه السلام و اسيری اهل بيت آن حضرت؛ و نامه ديگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السلام همی خواند: (ماذا تقولون؛) یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان! پس از رحلت من، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی متن عربی: مَا كَانَ هَذَا جَزَائِيْ اِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ اَنْ تَخْلُقُوْنِيْ يَسُوْءٍ فِيْ ذَوِي رَحْمِيْ قَالَ: قَلَمًا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ اَهْلَ الْمَدِيْنَةِ هَاتِفًا يَنْادِي وَ يَقُوْلُ: اَيُّهَا الْفَاتِلُوْنَ جَهْلًا حَسِيْنًا اَبْتَشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ كُلُّ اَهْلِ السَّمَآءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَ مَالِكٍ وَ قَتِيلٍ وَ اَمَّا يَزِيْدُ بِنِ مَعَاوِيَةَ فَاِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ كِتَابَ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ اَعَادَ الْجَوَابَ اِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ يَحْمِلُ رَأْسَ الْحُسَيْنِيِّ وَ رُوْوسَ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ يَحْمِلُ اَنْثَالَه وَ نِسْبَاَهَ وَ عِيَالَه. فَاسْتَدْعَى ابْنُ زِيَادٍ يَمْحَفِرَ بْنَ ثَعْلَبَةَ الْعَازِدِيَّ، فَسَلَّمَ اِلَيْهِ الرُّوْوسَ وَ اَلَا سَارِي وَ النِّسَاءَ. فَسَارَ يَهُمْ مَحْفَرًا اِلَى الشَّامِ كَمَا يَسَارُ سَبَايَا الْكُفَّارِ، يَتَصَفَّحُ وَجُوْهَهُنَّ اَهْلُ اَلْاَقْطَارِ. تَرْجَمُهُ : در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هائفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها.....؛) یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم. فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویه -، چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاه و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محفر بن ثعلبه عاندی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب

شیده آورد. متنی عربی: رَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا إِخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ، قَالَا إِذَا بَرَّحَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَ مَا اِذَا رَكَ فَاَعْلَا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللّٰهِ! اَتَقِي اللّٰهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا، فَإِنْ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ قَاسَتْغَفِرْتَ اللّٰهَ غَفَرَهَا لَكَ، أَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِي: أَعَدَنْ مَنِي حَتَّى أَخْبِرَكَ يَقِصَّتِي، فَأَتَيْتَهُ، فَقَالَ: اَعْلَمْنَا أَنَّ كُنَّا خَمْسِينَ نَفَرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى الشَّامِ، فَبَيْنَا إِذَا اِمْتَسَيْنَا وَضَعْنَا الرُّءُوسَ فِي تَابُوتٍ وَ شَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ، فَنَشْرَبُ أَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا، وَ لَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَ رَأَيْتُ بَرْقًا، قَالَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فَتِحَتْ، وَ نَزَلَ آدَمُ ع وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ اسْحَاقُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ نَبِيْنَا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَ مَعَهُمْ جِبْرِئِيلُ وَ خَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. تَرْجَمَهُ: (ابن لهيعة) و غیر او روایت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بیت الله الحرام طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که گفت: خداوند! مرا پیامرز! اگر چه گمان ندارم که پیامرز! من به او گفتم: ای بنده خدا! از خدای تعالی بهره‌یز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است. آن مرد گفت: به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم. من به نزدش رفتم گفت: بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتم و برنامه ما این بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شربخواری می پرداختیم. پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مستت گشتند و من آن شب لب به شراب ندم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متنی عربی: قَدْ نَا جِبْرِئِيلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرُّءُوسَ وَ ضَمَّهٖ إِلَى نَفْسِهِ وَ قِيلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ قَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَزَاهُ الْأَنْبِيَاءُ. وَ قَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أَمْرِكَ، فَإِنْ أَمَرْتَنِي زَلَزَلْتُ الْأَرْضَ يَهُمْ، وَ جَعَلْتُ عَلَيْهِمْ سَاقِلًا كَمَا قَعَلْتُ يَقَوْمُ لُوطَ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرِئِيلُ، فَإِنْ لَهُمْ مَعِيَ مَوْفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوًا لِيَقْتُلُونَا. فَقُلْتُ: اءِلَامَانِ، اءِلَامَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: اذْهَبْ، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ. وَ رَأَيْتُ فِي (تذليل) مُحَمَّدٍ بَنِ النَّجَّارِ شَيْخَ الْمُحَدِّثِينَ يَبْغِدَادَ فِي تَرْجَمَةٍ عَلَى بَنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ يَأْسَنَادُهُ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَقَطُهُ: قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنِ بَنِ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَ يَجِيءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالرُّءُوسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَ كَتَبَتْ يَقْلَمٌ حَدِيدٍ عَلَى الْحَائِطِ: تَرْجَمَهُ: جِبْرِئِيلُ بِهِ نَزْدِيكَ أَنْ تَابُوتُ كَهْ سِرِّ مَطْهَرٍ دَرِ أَنْ بُوْد رَفْتَهُ وَ أَنْ رَا بِيْرُوْنَ أُوْرِدَ وَ بَرِ سِيْنَهُ خُوْد حَسْبَانِيْدَ وَ بُوْسِيْدَ سَايِرِ اَنْبِيَاْ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّ مَانْدَ جِبْرِئِيلُ، اَنْ سِرِّ مَبَارَكُ رَا زِيَارَتُ مِيْ كَرْدَنْدَ وَ حَضْرَتُ رَسُوْلُ بِهِ مَحْضُ دِيْدَنْ سِرِّ نَازِنِيْنِ، كَرِيْهُ مِيْ نَمُوْدَ وَ اَنْبِيَاْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ اَوْ تَعَزِيْتُ مِيْ كُفْتَنْدَ، جِبْرِئِيلُ بِهِ خُدْمَتَشْ عَرْضَهُ دَاشْت: يَا مُحَمَّدُ! بِهِ دَرَسْتِيْ كَه خُدَاوَنْدَ عَزُوْجَلُ مَرَا اَمْرُ فَرْمُوْدَهْ كَه مَطِيْعُ فَرْمَانَتُ بَاشْمُ بِهِ اَنْجَهْ كَه دَرِ حَقِّ خُدَاوَنْدَ عَزُوْجَلُ مَرَا اَمْرُ فَرْمُوْدَهْ كَه مَطِيْعُ فَرْمَانَتُ بَاشْمُ بِهِ اَنْجَهْ كَه دَرِ حَقِّ اَمْتُ خُوْدُ بَقْرَمَايِيْ بِهِ جَا اُوْرْدَمُ؛ اِگَرِ مِيْ فَرْمَايِيْ زَمِيْنُ رَا بِهِ زَلْزَلَهْ دَرِ اُوْرْمُ تَا سَطْحُ زَمِيْنُ اَزْ زِيْرُ اِيْشَانُ بَرْگَرْدَانَمُ چنانكه بر قوم لوط چنین کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رسانند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامزد! (تذليل) محمد بن نجار شيخ المحدثين بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکي، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتى این الفاظ که مذکور می گردد که گفت: چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستى از غيب بيرون آمد و يا قلم آهني اين شعر را بر ديوار نوشت: متنی عربی: شَفَاعَةُ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكَوا الرُّءُوسَ وَ هَرَمُوا. قَالَ الرَّاَوِيُّ: وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْأَسْرَى مِنْ رَجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ حَمَلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي أَلَيْكَ حَاجَةٌ. فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتُ بِنَا الْبَلَدَ فَاجْعَلِيْنِي فِي دَرْبٍ قَلِيلٍ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمِ إِلَيْهِمْ أَنْ يَخْرُجُوا هَذِهِ الرُّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يَنْحُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَرَبْنَا مِنْ كَثَرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سَوَالِهَا: أَنْ تَجْعَلَ الرُّؤُوسَ عَلَى الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِغَا مِنْهُ وَ كُفِّرَا - وَ سَلِّكَ يَهُمُ النَّظَارَةَ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ، حَتَّى آتَى يَهُمُ بَابِ دِمَشْقَ، فَوَفَّقُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يَقَامُ السَّبْيُ. تَرْجَمَهُ: (اثر جو امه....)؛ يعنى آيا امتى كه حسين عليه السلام را كشتند چون در روز قیامت اميد شفاعت جد او را دارند؟! ماءموران ابن زياد چون اين صحنه راديدند، همگي بگريختند، (۳۳) راوى گويد: گماشتگان ابن زياد، اسيران و اهل بيت عصمت عليه السلام و مبارك امام عليه السلام را به سمت شام شوم حركت دادند همين كه به نزديك دمشق رسيدند، ام كلثوم عليه السلام به شمر بن ذى الجوشن، فرمود: مرا به تو حاجتى است. شمر گفت: حاجت چيست؟ ام كلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر مى نماييد از دروازه اى بريد كه تماشا چيان و تردد کنندگان در آن كم باشند؛ و به لشكريان خود بسپار كه سرها را از ميان محمل ها و كجاوه ها بيرون آوردند و اندكى از ما دور ببرند؛ تا خواري و خفت ما مقدارى كم شود. آن نانچيب از راه بغى و عدوان و كفر و طغيان بر ضد خوااهش آن مكرمه دوران، امر نمود كه سرها را بر بالای نيزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همين حال از راهى وارد دمشق نمودند كه ازدحام خلق در آن بسيار بود. سپس ايشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مكاني كه اسيران كفار را نگاه مى داشتند! متنی عربی: وَ رَوَى عَنْ بَعْضِ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بِالشَّامِ اَخْفَى نَفْسَهُ شَيْهْرًا مِنْ جَمِيعِ اَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجِدُوهُ بَعْدَ اَذْفَدُوهُ سَاءَلُوهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ اءَنْشَاء يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَتْرَمِلًا يَدِمَائِهِ تَرْمِلًا وَ كَأَنَّمَا يَكُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُوا عَطْشَانًا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ التَّاءُويْلَا وَ يَكْبُرُونَ يَاءَنَ قَتَلْتَ وَ اِنَّمَا قَتَلُوا يَكُ التَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلَا قَالَ الرَّاَوِيُّ:

جاءَ شَيْخٌ، قَدَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَ وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: اِئْتِجِدْ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكَمُ وَ اَهْلَكَكُمْ وَ اَرَاكَ الْبِلَادَ مِنْ رَجَائِكُمْ وَ اَمَكُنْ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : (يا شيخ! هل ترجمه : روایت شده است که یکی از فضلاء تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد، مدت یک ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند، گفت : آیا نمی بینید که چه خاک بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است : ای دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعایت کردند و نه باطن آن را. (۳۴) اینک مردم برای اظهار شادی در کشتن تو، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند. توبه و شهادت پیر مرد شامی راوی گوید: در آن اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت . سید الساجدین علیه السلام در جواب او، فرمود: ای شیخ! آیا قرآن متن عربی : قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: (فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَ : (نَجَى الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَ اتَّ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟. فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: (فَنَجَى الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَاعْلَمُوا اِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ قَاتَ لِّلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى). قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ عَ : (فَنَجَى الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (اِنَّمَا يَرْيَدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ عَ : (نَجَى اَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِيْنَ خَصَّنَا اللّٰهُ يَاءَيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ). ترجمه : خوانده ای ؟ گفت : بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده : (قل لا اسئلكم... (۳۵)؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجر نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایید). آن شیخ عرض کرد: بلی ، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام . امام سجاد علیه السلام فرموده : ماییم (ذوی القربی) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ ! آیا این آیه را خوانده ای (و ات ذالقربی حقه (۳۶) ؛) یعنی ای پیغمبر ما! حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت : بلی ، این آیه را هم قرائت کرده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم . امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای : (واعلموا انما.... (۳۷)؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است). پیر مرد گفت : آری ، این آیه را نیز خوانده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: (ذوی القربی) ما هستیم . سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انما یزید.... (۳۸)؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیرمرد گفت : این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود: ماییم آن اهل بیت که خدا تخصص داد ما را به نزول آیه تطهیر. متن عربی : قَالَ الرَّاوی : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِنًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَ قَالَ: تَاللَّهِ اَتَكُمُ هُمْ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : (تَاللَّهِ اَنَا لَنَجِّنَ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، وَ حَقِّي جَدًّا رَسُولُ اللّٰهِ صِ اَنَا لَنَجِّنَ هُمْ). قَالَ: قَبِيكَ الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَبْرءُ اِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ صِ مِنَ الْجَنِّ وَالْاِنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: (نَعَمْ، اِنْ تَبْتَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْكَ وَ اَعْتَمَّ مَعَنَا). فَقَالَ: اِنَّا نَاتِبُ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ. قَالَ الرَّاوی : ثُمَّ اَدْخَلَ ثَقُلَ الْحُسَيْنِ عَ وَ نِسَاؤَهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اَهْلِهِ عَلَيَّ يَزِيدُ، وَ هُمْ مَقْرُونُونَ فِي الْحِجَالِ. ترجمه : راوی گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفتی و تعجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ماییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوند! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزید بن معاویه - علیهما الهاویه - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریشمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلسی متن عربی : فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَيَّ تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : (اَنْشِدْكَ اللّٰهُ يَا يَزِيدُ، مَا طَنَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صِ لَوْ رَأَى عَلَيَّ هَذِهِ الصَّفَةَ، فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَالِ فَقَطِيعَتْ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِنَلَا يَنْظُرْنَ اِلَيْهِ، قَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ قَلَمَ بِأَكْلِ الرَّؤُوسِ بَعْدَ ذَلِكَ اَعْدَاءُ. وَ اَمَّا زَيْنُ، فَأَمَّا لَمَّا رَأَتْهُ اَهْوَتْ اِلَى حَبِيْبِهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْزَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللّٰهِ، يَا بَنَ مَكَّةَ وَ مِثْنَى، يَا بَنَ قَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بَنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى . قَالَ الرَّاوی : فَأَبْكَتْ وَاللّٰهُ كُلَّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدٍ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ عَ وَ تَنَادَى: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَاهُ، يَا سَيِّدَ اَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رِبِيعَ الاراملِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ اَوْلَادِ الْاَدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّاوی : فَأَبْكَتْ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه : یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاد علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می کنی یزید حکم کرد ریشمانها را بردند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام

نیفتند و لیکن جناب سیدالساجدین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش ، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد و احسیناه برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید. راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت : یا حبیباه ! یا سید اهل بیتاه یابن محمده ! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد. متن عربی : قال : ثم دعا یزید یقضیٰ خیران ، فجعل ینکت به ثنایا الحسین ع . فأقبل علیه ابو یزید الاسلمی و قال : ویحک یا یزید ، ائتتک یقضیٰک نعر الحسین ع ابن فاطمة؟ اشهد لقد رأیت النبی ص یرشف ثنایاه و ثنایا اءخیه الحسن ع و یقول : انتما سیدا شباب اءهل الجنة ، قتل الله قاتلکمما و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصیرا . قال الراوی : فغضب یزید و اءمر یاخراجه ، فأخرج سحبا . قال : و جعل یزید یتمثل بأبیات ابن الزبیری و یقول : لیت اءشیأخی یدبر شهدها جزع الخرج من وقع الاسل فأهلوا وستهلوا فرحا ثم قالوا : یا یزید لا تشل قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلناه یدبر فاعتدل ترجمه : در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو یزید اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی ، نمود و گفت : وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و با چوب ، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی ؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خداصلی الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیدا...) شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است . راوی گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابوبزره) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت : (لیت اشیأخی یدبر...؛) یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتیبه ، شیبه ، ولید، ابوجهل و غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزر که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سیرو و خرسندی ، درخشنده متن عربی : لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ لَيْسَتْ مِنْ خَيْدٍ إِنَّ لَمْ أَعْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَهْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ الرَّأْوِي : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ : اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ : (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ ءَسَآؤُا السَّوْءِ اِنَّ كَذِبُواْ يَأْتِىَ اَللّٰهُ وَ كَانُواْ يَٰهَا يَسْتَهْزِءُوْنَ) . اءَظَنَّتْ يَٰ يَزِيدُ - حَيْثُ اءَخَذَتْ عَلَيْنَا اءَقْطَارَ اَلْأَرْضِ وَ اَفَاقَ السَّمَآءِ فَأَصْبَحْنَا نَسَاقُ كَمَا نَسَاقُ اَلْاُمَمَ - اءَن يَٰنَا عَلَى اَللّٰهِ هَوَانًا ، وَ يَكْ عَلَيْهِ كِرَامَةً!! وَ اءَن ذَلِكْ لِعَظِيمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ يَآءَنَفِكَ وَ نَظَرْتَ فِى عَظْفِكَ ، جَذَلَانَ مَسْرُورًا ، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مَسْتُوسِقَةً ، وَ اَلْأُمُورَ تَرْجَمَهُ : شُود و بگویند م یزید دست شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است) . ما بزرگان خزر را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی نمود. بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدیم . (۳۹) سخنرانی زینب کبری علیه السلام درمجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: (الحمد لله؛) سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشه انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم كان ...) (۴۰) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی : مَتَسِفَةٌ ، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا ، فَمَهْلًا مَهْلًا ، اءَنَسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّاَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ لِيُزَادُواْ اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) . اءَمِنَ الْعَدُوْلُ يَابْنَ الطَّلِقَاءِ تَخْدِيرَكَ حَرَائِرِكَ وَ اَمَانَكَ وَ سَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَآيَا! قَدْ هَتَكَتِ سِتْرَوهُنَّ ، وَ اءَبَدَيْتِ وَجُوهُهِنَّ ، نَحْدُوهُنَّ اَلْاَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ ، وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهُهِنَّ الْقَرِيبُ وَالبَعِيدُ ، وَالدِّينِيُّ وَالشَّرِيفُ ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رَجَالِهِنَّ وَكِيٌّ ، وَ لَا مِنْ جِمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ . وَ كَيْفَ تَرْجِيْ مِرَاقِبَةً مِنْ لَفْظٍ قُوْهِ اءَكْبَادُ اَلْاَزْكِيَاءِ ، وَ تَبْتَ لَحْمَهُ يَدِمَاءِ الشَّهْدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطَءُ فِى بَغْضَانَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ اَلِنَا بِالشَّئْفِ وَالشَّئْنِ وَ الْاَحْنِ وَالْاَضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مَنَآءٍ ثُمَّ وَ لَا مَسْتَعْظِمُ : ترجمه : کفار ما را دیار به دیار کشاندی ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اطهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری ، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی ؟! اینک آرام باش و به خود آی و فرمان واجب الاذعان حضرت سیخان را از خاطر نسیان منما که فرموده (و لا يحسبن ...) (۴۱) ؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی)

دختران پیغمبر را در حالی که پوشش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمین به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تاپارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان متنی عربی : لَاهُلُوا وَسَيْطَلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تَشِلْ مُنْتَحِيَا عَلَيَّ ثَنِيَا اِئْبِي عَبْدَ اللَّهِ سَيْدَ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتْهَا بِمَحْضَرَتِكَ. وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ، وَاسْتَبَاءَ صَلْتَ الشَّافَةَ يَارَاقِيكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نَجُومِ الْاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ تَهْتِفُ يَا شِيَاخُكَ، زَعَمْتَ اِنَّكَ تَبَادِيهِمْ! قَلْبَرْدَن وَ شِيَاكَ مَوْرَدِهِمْ. وَ لَتَوَدَّ اَنَّكَ بَشَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اءَلَلَهُمْ خَذَ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمَ مِنْ ظَلَمِنَا، وَ اَحْلَلْ غَضَبَكَ مِنْ سَفْكَ دِمَائِنَا وَ قَتْلِ حَمَاتِنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرِيتَ اِلَّا جِلْدَكَ، وَ لَا جَزْتَ اِلَّا لِحْمِكَ. وَ لَتَرْدَن عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بِمَا تَحْمَلْتُ مِنْ سَفْكَ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَانْتَهَكْتَ مِنْ حَرَمِيَّتِهِ فِي عَيْتَرَتِهِ وَ لَحْمِيَّتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ تَرْجَمَهُ : از دهان آنها فرو ریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان روییده ! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگرسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمردی و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری ! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحثات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دست شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی!) اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کنی و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زیانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیاوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم ، پوست خود را در پیدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی! و در فردای قیامت به متن عربی : وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ: (وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ). وَ حَسْبُكَ يَاللَّهِ حَاكِمًا، وَ يَمُجِّدُ صَ حَصِيمًا وَ يَجْبُرُ نِيْلَ ظَهْرًا، وَ سَيَعْلَمُ مِنْ سَيِّلِ لَكَ وَ مَكَّنِكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَنْسُ لِلظَّالِمِينَ يَدًا وَ اَيْكُمُ شَرَّ مَكَانًا وَ اَعْضَفَ جَنْدًا، وَ لَيْنَ جَرْتِ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، اِنِّي لَا سَتَمُغِرُ قُدْرَكَ، وَ اَسْتَغْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَ اَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنْ الْعَيُونُ عِبْرِي، وَ الْاَصْدُورُ حَرِي. اءَلَا قَالَعَجَبَ كُلِّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حَزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحَزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْاَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْاَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لَحْمِنَا. وَ تِلْكَ الْجَثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاقِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ تَرْجَمَهُ : نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگاه کشتن ذریه پیامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (وَ لَا تَحْسِبَنَّ... (٤٢)؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگاند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و باورانش ضعیف است و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دوزن کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من یای تو قدری نگذارم متن عربی : وَ تَعْفَرُهَا اَمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَ لَيْنَ اِتَّخَذْتَنَا مَعْنِيًا لَتَجِدْنَا وَ شِيَاكَ مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ اِلَّا مَا قَدِمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَيْكَ يَطْلَامُ لِلْعَبِيدِ. قَالِي اللَّهُ الْمُشْتَكِي، وَ عَلَيْهِ الْمَعُولُ. فَيَكِدُ كَيْدَكَ، وَ اَسِيعُ سَيْعِكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، قُوَ اللَّهُ لَا تَمُجُّونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا، وَ لَا تَدْرِكُ اَمَدَنَا، وَ لَا تَرْحُضُ عَنْكَ عَارَهَا. وَ هَلْ رَأَيْكَ اِلَّا قَنَدًا، وَ اَبَايَاكَ اِلَّا عَدَا، وَ جَمْعَكَ اِلَّا يَدَا، يَوْمَ بِنَادِي الْمُنَادِ: اءَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ الظَّالِمِينَ. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَؤْلُنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لَآخِرُنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ. وَ نَسْأَلُ اللَّهَ اَنْ يَكْمِلَ لِهِمُ التَّوْبَاتِ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، اَنْهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ . فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ : ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهای سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و آن در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایت من به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کارب ما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشتی بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشیست حال رای و اندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیست مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : يَا صِبْغَةَ تَحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا اَهْوَى الْمَوْتَ عَلَيَّ النَّوَائِحِ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اسْتَشَارَ اَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ. فَقَالُوا: لَا تَبْخُذْ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جَرَّوْا. فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: اَنْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعْ بِهِمْ. وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ اِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ: يَا

امیرالمؤمنین هب لی هذه الجارية. فقالت فاطمة لعمتها: يا عمته ائتمت واءستخدم؟ فقالت زينب: لا، ولا كرامة لهذا الفاسق. فقال الشامي: من هذه الجارية؟ فقال له يزيد: ترجمه: مسئلت دارم كه شهيدان دشت بلا را ثواب كامل و مزيد را اجر عطا فرمايد و بر باز ماندگان ايشان نيكو خليفه باشد؛ زیرا حضرتش رحيم و ذات اقدسش و دود و كريم است و (حسبنا الله ... (٤٢) (٤٤). خلاصه، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا عليه السلام به انجام رسيد، يزيد پليد سخن نتوانست گويد جز آنكه بر سبك اوياش اين شعر را بخواند: خلاصه، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسيد، يزيد پليد سخن نتوانست گويد جز آنكه بر سبك اوياش اين شعر را بخواند: (يا صيحة...)؛ بسا ناله زنان داغدار كه به نزد كسان، شايسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی كه از درد مصيبت می نالند. راوی گوید: سپس يزيد عنيد با اهل شام مشورت در میان آورد كه نسبت به اسيران چسان سلوك دارد و با ايشان چگونه رفتار نمايد؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خيانت كردند و اشاره به قتل اهل بيت نمودند به سخنی كه ذكر آن نشايد، ولی نعمان بن بشير به صدق سخن راند گفت: ای يزيد! اندیشه کن كه اگر احمد مختار در اين روزگار می بود چه قسم با ايشان رفتار می نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامي در مجلس يزيد مردی از شاميان نظرش به فاطمه بنت حسين ع افتاد، در اين هنگام به يزيد گفت: ای امير مومنان! اين كنيزك را به من ببخش. فاطمه مكرمه رو به زينب كبرى يه او تسلي داده فرمود: خاطر آسوده عمه! يتیمی مرا بس نبود كه به خدمتگذاری در من طمع دارند! زينب كبرى يه او تسلي داده فرمود: خاطر آسوده دار كه چنين امری برای اين من عربی: هذه فاطمة ابنة الحسين، و تلك عمتها زينب ابنة علي. فقال الشامي: اءلحسين بن فاطمة ع و علي بن ابي طالب؟! قال: نعم. فقال الشامي: لعنك الله يا يزيد، اءقتل عترة نبيك و تسبى ذريته، و الله ما توهمت الا انهم سبي الروم. فقال يزيد: والله لالجنك بهم، ثم امر به فضرع عنقه. قال الراوي: و دعا يزيد الخاطب، و اميره ان يصعد المنبر فيذكر الحسين و اءباه صي فصعد، و بالغ في ذم اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب و الحسين الشهيد، و المديح لمعاوية و يزيد. فصاح يه علي بن الحسين ع: (ويلك ايها الخاطب، اشتريت مرضاة المخلوق يسخط الخالق، فتبوء مفعدك من النار). ترجمه: فاسق ميسر نيست. مرد شامي گفت: مگر اين كنيزك كيست؟ يزيد گفت: فاطمه دختر حسين است و آن يکی نيز زينب دختر علي بن ابي طالب می باشد. مرد شامي گفت: آن حسين كه پسر فاطمه و فرزند علي بن ابي طالب است؟! يزيد گفت: آری، چنين است! مرد شامي گفت: ای يزيد! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پيغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسير می نمائی؟! به خدا سوگند كه هيچ خيالی درباره اينان نكردم جز آنكه آنان را اسيران روم پنداشتم! يزيد گفت: تو را نيز به اينان ملحق سازم. آنگاه حكم نمود آن مرد شاميم را گردن زدند. راوی گوید: يزيد حكم نمود كه خطبه خوان بر منبر رود تا حسين پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد، سخنران به حكم آن ملعون، بر منبر رفت و آنچه كه يزيد و معاويه لايقتش بودند نسبت به شاه اولياء و فرزندش سيد الشهداء، در غايت مبالغه ذكر نمود و يزيد و پدرش معاويه پليد را مدح كرده و به نيکی نام برد، سپس امام سجاد ع با صدا بلند فریاد زد كه: (ويلك...)؛ يعنی ای خطيب! وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خردی! منزلگاه تو در قيامت پر از آتش است. متن عربی: و لقد احسن ابن سنان الخفاجی في وصف امير المؤمنين ص حيث يقول: اعلى المنابر تعلنون سبه و يسفوه نصبت لكم اعوادها قال الراوي: و وعد يزيد - لعنه الله - علي بن الحسين ع في ذلك اليوم انه يقضي له ثلاث حاجات، ثم امر بهم الي منزل لا يکنهم من حر و لا برد، فاعاموا فيه حتى تشربت وجوههم، و كانوا مدة مقامهم في البلد المشار اليه ينجون على الحسين ع. قالت سكينه: فلما كان في اليوم الرابع من مقامنا رأيت في المنام رأيت في المنام، و ذكرت مناما طويلا تقول في آخره: و رأيت امرأة راكية في هودج ودها موضوعة على رأسها، فسألت عنها، فقيل لي: فاطمة ابنة محمد ص امم ابيك. ترجمه: حسن بن سنان خفاجی چن نيكو در مدح امير مؤمنان سروده است: (اعلى المنابر...): (خطاب به بنی اميه و اتباع ايشان كرده می گوید): شما آشكار بر بالای منبر ما به امام علي ع ناسزا می گوئيد و حال آنكه با شمشير او منبرها برای شما مهيا گرديده. راوی گوید: يزيد به امام زين العابدين ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حكم كرد كه آل رسول ع را در منزلی جای داند كه نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ايشان در آن منزل مقيم بودند چندان كه چهره های ايشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی كه در شهر شام اقامت داشتند، كار ايشان گريه و نوحه بر شهيد كريل بود. خواب دیدن سكينه سلام الله عليها در شهر شام سكينه خاتون فرموده كه چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذكر نمود، و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته، پرسيدم كه اين زن كيست؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفى ص جده تو است. گفتم: به خدا سوگند كه به خدمتش شرفياب می شوم و از ستمی كه بر ما وارد آمده اورا خير می دهم. متن عربی: فقلت: والله لانيظن اليها و لاخيرها ما صنع بنا، فسعيت مبادرة نحوها، حتي لاجفت بها و وقفت بين يديها ابيكي و اقول: يا ائمتاه جحدوا و الله حقا، يا ائمتاه بددوا و الله شملنا، يا ائمتاه استباحوا و الله حريمنا، يا ائمتاه قتلوا و الله الحسين اءانا. فقالت لي: كفى صوتك يا سكينه، فقد قطعت نياط قلبي، و افرحت كبدي، هذا قميص ابيك الحسين ع لا يفارقني حتي القى الله يه. و روي ابن لهيعة، عن ابي الاسود محمد بن عبد الرحمن قال: لقيني راءسي الجالوت فقال: والله، ان بيني و بين داود سبعين اءيا، و ان اليهود تلفاني فتعظمني، و اءتم ليس و بيني بيكم الا اءب و اءد قتلتم و لده!! و روي عن زين العابدين ع انه قال: (لما اءتى يرأس الحسين ع الي يزيد كان يتخذ مجالس الشرب، و يأتى يرأس الحسين ع و يضعه بين ترجمه: آنگاه به سوی او شتافتم و در حضورش ايستادم و گريه كردم و گفتم: مادر جان! به خدا سوگند كه مردم حق ما را انكار كردند؛ مادر جان! به خدا سوگند كه جمعيت ما را پريشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند كه حريم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزيزم! به خدا قسم كه پدر ما حسين را كشتند؛ در اين هنگام به من فرمود: (كفى...)) سكينه جانم! ديگر اين ماجرا را بازگو مكن و بس نما كه رگ قلم را پاره كردی، اينك پيراهن پدري همراه من است كه آن را با خود نگاه می دارم تا با همين پيراهن خدا را ملاقات كنم. (ابن لهيعة) (از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان، روايت كرده كه گفت: راءس الجالوت يهودی مرا ملاقات نمود و گفت: به خدا سوگند كه میان من و

داود پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از یک نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شربخواری و شادمانی می پرداخت. روزی پیغمبر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید، متن عربی: **يَذِيهِ وَ يَشْرِبُ عَلَيْهِ**، **فَحَضَرَ ذَاتِ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظَمَائِهِمْ**، فقال: **يَا مَلِكُ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسُ؟ فَقَالَ: إِنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَخْبِيتُ عَنْ أَخْبَرِهِ يَقْضِي هَذَا الرَّأْسُ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يَشَارِكَنِي فِي الْفَرْحِ وَ السُّرُورِ**، فقال له يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فقال الرومي: **وَ مِنْ أَمَةٍ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ**، فقال النصراني: **أَفِي لَكَ وَلَدِيكَ، لِي دِينِ أَحْسَنِ مِنْ دِينِكَ، أَنْ أَبِي مِنْ حَوَائِدِ دَاوُدَ، وَ بَنِي وَ بَيْنَهُ أَبَاءُ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصَارَى يَعْظُمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ تَرَابِ أَقْدَامِي تَرْكَا بِي يَأْنِي مِنْ حَوَائِدِ دَاوُدَ ع وَ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بَنَتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمٌّ وَاحِدَةٌ، فَأَيُّ دِينِ دِينَكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدُ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيسَةِ الْحَافِرِ؟** ترجمه: گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با او چه کار است؟ سفیر گفت: سؤال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود، یزید لعین گفت: این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است. رومی گفت: مادرش کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر رسول خدا ص است. نصرانی گفت: اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز یک مادر فاصله نیست؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن، مرد نصرانی گفت: آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای؟ متن عربی: **فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّى أَسْمِعَ**، فقال: **أَنْ بَيْنَ عِمَانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرَةٌ سَنَةً، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانٌ إِلَّا بِلَدَةٍ وَاحِدَةٍ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ قَرَسَخًا، مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بِلَدَةٍ إِلَّا كَبُرَ مِنْهَا، وَ مِنْهَا يَجْمَلُ الْكَافُورُ وَ الْيَاقُوتُ، أَشْجَارُهُمْ الْعُودُ وَ الْغُبَرُ، وَ هِيَ فِي أَهْلِ النَّصَارَى، لَا مَلِكٌ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَ فِي تِلْكَ الْبِلَدَةِ كَنَائِسٌ كَثِيرَةٌ، أَعْظَمُهَا كَنِيسَةُ تَسْمِي كَنِيسَةِ الْحَافِرِ، فِي مَحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٍ مَعْلَقَةٌ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ: أَنَّهُ حَافِرُ جِمَارِ كَانِ بَرَكَةِ عِيسَى ع، وَ قَدْ زِينُوا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّهَبِ وَ الدِّيَابِجِ، يَقْضِيهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقِيلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَأْنُهُمْ وَ دَأْبُهُمْ يَحَافِرُ جِمَارَ بَرَعُمُونَ أَتَهُ حَافِرُ جِمَارِ كَانِ بَرَكَةِ عِيسَى ع نَبِيِّهُمْ، وَ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بَنَتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ فَيْكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ**، فقال يَزِيدُ: **أَقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَفْضَحَنِي** ترجمه: یزید گفت: بگو تا بشنوم. نصرانی گفت: بین عمان و چین، دریایی است که عبور از آن يك سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ يك از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت: رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند. متن عربی: **فِي بِلَادِهِ، فَلَمَّا أَهَسَ النَّصْرَانِي يَذَلِكُ، قَالَ لَهُ: أَتَزِيدُ عَنْ تَقْتُلَنِي؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: اَعْلَمْ أَنَّنِي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ: يَا نَصْرَانِي أَهَبْتِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ، وَ أَمَّا أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**، ثُمَّ وَتَبَ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع، وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ. قَالَ: وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بِنَ عَمْرٍو، فَقَالَ: كَيْفَ أَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: **(أَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يَذِجُونَ إِبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ**، يا منهال امست العرب تفتخر على العجم يا عن محمد عري، و امست قريش تفتخر على سائر ترجمه : نصرانی گفت: ای یزید! اینک می خواهی مرا به قتل برسانی؟ یزید گفت: آری. نصرانی گفت: پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم. شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم، به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی. من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله). سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسبانید و پیوسته آن را می بوسید و گریه می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد. فرمایش امام سجاد ع به منهال بن عمرو راوی گوید: روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت، منهال بن عمرو به خدمتش رسید و عرصه داشت: ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری؟ امام سجاد ع فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند. ای منهال! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل متن عربی: **الْعَرَبِ يَا بَنَ مُحَمَّدَا مِنْهَا، وَ أَمْسَيْنَا مَعِشِرَةَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَغْضُوبُونَ مَقْتُولُونَ مَشْرَدُونَ، فَا نَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** مِمَّا أَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ. (و لله در مهباز حيث يقول: يعظمون له اعدوا منبره و تحت

أَقْدَامِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضِعُوا يَأَى جُحْمِ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَفَجَّرَكُمْ أَعْنَكُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ وَدَعَا يَزِيدٌ يَوْمًا يَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ
 عمرو بن الحسين، و كان عمرو صغيرا يقال: ان عمره احدى عشرة سنة. فقال له: ائتصارع هذا، يعني ابنه خالد؟
 فقال له عمرو: لا، و لكن اعطيني سيكينا و اعطيه سيكينا، ثم اقاتله. فقال يزيد لعنه الله: شينشيه اعرفها من
 اعزهم هل تلد الحية الا الحية و قال لعلى بن الحسين ع: اذكر حاجتك الثلاث التي وعدتك يقضائهن؟ فقال له:
 ترجمه: بيت آن پیامبرم، بین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده
 ساختند و آوراه نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت: (انا لله و انا اليه راجعون.) این طاوس گوید: خدای
 پاداش خیر دهدا مهیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است: (يعظمون له...) (٤٥) يزيد پليد در
 بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو
 طفل صغير بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت، يزيد به او گفت: با پسر من کشتی می گیری؟ عمرو یازده
 ساله گفت: نه، و لكن حاضرم خنجرى به او بدهی و خنجرى به من، تا با هم بجنگیم! يزيد ضرب المثل معروف
 عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. (٤٦) سه
 درخواست امام سجاد علیه السلام از يزيد راوی گوید: سپس يزيد به امام سجاد علیه السلام گفت: آن سه
 حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متنی عربی: (الاولی: ائن ترینی وجه سیدی و مولای و ابي،
 اءلحسین فاءتروذ منه و انظر اليه و اودعه. والثانية: ائن ترد علينا ما اخذ منا. والثالثة: ان كنت عزميت علي قتلي
 ائن توجه مع هؤلاء النسوة من بردهن الي حرم جدهن.) فقال: ائما وجه ابيك قلن تراه ائيدا، و ائما قتلك فقد
 عفوت عنك، و ائما النساء فلا بردهن الي المدينة غيرك، و ائما ما اخذ منك فاني اعوضكم عنه اضعاف قيمته.
 فقال ع: (ائما مالك فلا نريده، و هو موفر عليك، و ائما طلبت ما اخذ منا، لان فيه مغزل فاطمة بنت محمد و
 مقنعتها و قلائدها و قميصها.) فامر برد ذلك، و زاد عليه مائة دينار، فاءخذها زين العابدین ع و قرقها على الفقراء
 و الميساكين. ثم امر ببرد الاسارى و سبيها البتول الي اوطانهم بمدينة الرسول. و ائما راس الحسين ع، فروى
 ائمه اعيد دفن بكرلاء مع جسده الشريف، و كان عمل الطائفة على هذا المعنى المشار اليه. و روي آثار كثيرة
 مختلفة غير ما ذكرناه تركنا وضعها كيلا تفسخما شرطناه من اختصار الكتاب. ترجمه: حضرت عليه السلام فرمود:
 اول آنکه سر مبارک سيد و پدر و مولای من حضرت سيدالشهداء عليه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش
 مستفیض شوم؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری
 شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. يزيد گفت: اما
 سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه
 نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد
 علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم؛ بلکه مطلب این است که در میان آن
 اموال وسیله رسیدگی و گردنبد و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند.
 يزيد حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دينار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام
 آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس يزيد امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی
 مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد
 و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای ائمه موافق این قول است، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در
 این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا بشرط اختصار در این کتاب رعایت شود. متن عربی: قَالَ
 الرَّوْی: وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مَرِّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ.
 قَوْصُلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجِدُوا جَايِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَجِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجُلًا مِنْ آلِ
 الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِمَازِيْرَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع، فَوَافُوا فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ، وَ تَلَاَوْا بِالْبُكَاءِ وَ الْحَزْنِ وَاللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَأْتَمَ
 الْمُقْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ، وَاجْتَمَعَت إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَ أَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ إِيَّامًا. فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبِيبٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ:
 حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَابَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع، فَنَسْمِعُ الْجَنِّ يَنْحَوْنَ عَلَيْهِ
 قِيْقُولُونَ: مَسَّحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ قَلْبَهُ بِرَيْقٍ فِي الْخُدُودِ أَبْوَاهُ مِنْ عَلِيٍّ قَرِيشٍ جَدَهُ خَيْرَ الْجُدُودِ ترجمه: ورود اهل بیت
 علیه السلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام
 آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه
 کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از
 بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند
 و در يك زمان آن بی کسان با جبر و خویشان، در آن رشك جنان، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و
 ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهاى کباب را به اشك دیده های بی خواب،
 سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم
 آمدند و چند روزی را در ماتم خانه، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند
 که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم، که جنیان
 شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار
 فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از
 بهترین اجداد است.) متن عربی: قَالَ الرَّوْی: ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرٌ بْنُ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا
 قَرَّبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ ع، فَحَطَّ رَجُلَهُ وَ صَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ انْزَلَ نِسَاءَهُ. وَ قَالَ: (يَا بَشِيرُ، رَجِمَ اللَّهُ أُمَّكَ
 لَقَدْ كَانَتْ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟). قُلْتُ: بَلَى يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ أَنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعِ
 أَيْمًا عَبْدَ اللَّهِ). قَالَ بَشِيرٌ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي
 بِالْبُكَاءِ وَ انْشَاءَتُ أَقُولُ: يَا أَهْلَ بَيْتِ رَبِّ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتِلَ الْحُسَيْنِ فَأَدْمَعِي مِدْرَارَءِ اجْسَمِ مِنْهُ يَكْرَلَاءَ مُضْرَجٍ وَ
 الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَازِ يَدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَاتِهِ ترجمه: راوی گوید: ال رسول صلی
 الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه

خاتم انبیاء رو آوردند بشیرین حذلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی؟ بشیر عرضه داشت: من نیز طبع شعری ام گویاست. امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم: (یا هائل....)؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان دارم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند) بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهادت کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم: اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل متن عربی: وَاِخْوَانِهِ قَدْ جُلُوْا بِسَاحَتِكُمْ وَ تَزَلُّوْا بِفَنَائِكُمْ، وَاِتَا رَسُوْلُهُ الْيَوْمَ اَعْرِفْكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا يَقِيْتُ فِي الْمَدِيْنَةِ مَخْدَرُهُ وَلَا مُحِبَّةَ الْاَبْرَزِ مِنْ خُذُوْرِهِنْ مَكْشُوْفَةً شَعُوْرُهُنْ مَخْمُشَةً وَجُوْهُهُنْ، ضَارِبَاتٍ خُذُوْدَهُنَّ، يَدْعُوْنَ يَاوَلِيْلَ وَالتَّيُّوْرَ، قَلَمٌ اَعْرَ بِاَكْبَا وَلَا بِاَكْبَةٍ اَكْثَرُ مِنْ ذَلِكِ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا اَمْرٌ عَلَي الْمُسْلِمِيْنَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص. وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوْحُ عَلَي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُوْلُ: نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا فَاَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا وَ عَيْنِي جُودًا يَالْدُمُوْعَ وَ اسْكِيَا وَجُودًا يَدْمَعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَي مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيْلِ فِرْعَزَا وَ اَصْبَحَ الْاِيْمَنُ وَالْمَجْدُ اَجْدَعَا عَلَي ابْنِ نَبِيِّ اللّٰهِ وَ ابْنِ وَصِيٍّ وَ اَنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطُ الدَّارِ اَشْشَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اَيُّهَا النَّاعِي جَدَدْتُ حَزْنًا تَرْجَمُهُ: اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرت را به شما نشان دهم، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت: وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آنکه همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعی سیدی ناع ناعه فاجعاً)؛ یعنی خبر دهنده، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من، از ریختن اشک چشم بخل منماید و بخشش کنی به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نمایم که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نمایم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است.

سپس آن بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی؛ آن جراحاتی متن عربی: يَاْأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع، وَ حَدِّثْتِ مِنَّا فُرُوْجًا لِّمَا تَنْدَمِلِ، قِمْنِ اَعْتِ بِرَحْمَكِ اللّٰهُ؟ قُلْتُ: اَنَا بَشِيْرٌ بِنَ حَذْلَمٍ وَجْهَنِيْ مُوَلَايَ عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِيْ مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالٍ اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ. قَالَ: فَتَرْكُونِيْ مَكَانِيْ وَ بَادِرُوْا، فَضَرِبْتُ قَرْسِيَّ حَتَّى رَجَعْتُ اِلَيْهِمْ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ اَخْذَوْا الطَّرْفَ وَالْمَوَاضِعَ، قَنَزْتُ عَنِ قَرْسِيٍّ وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ، حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ مَعَهُ خَرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوْعَهُ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كَرْسِيٍّ، فَوَضَعَهُ لِيْهِ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتَمَلَّكُ مِنْ الْعَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِيْنِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُوْنَهُ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبَقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيْدَةً، فَاَوْمَأَ بِيَدِهِ اَنْ اَسْكُتُوْا، فَسَكَتَ قَوْرَتُهُمْ. فَقَالَ: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيْمُ، مَالِكُ يَوْمِ الدِّيْنِ، بَارِي الْعَالَمِيْنَ اَجْمَعِيْنَ، تَرْجَمُهُ: که بهبودیش نبود؛ تو کیستی، خدا بر تو رحمت کند؟ گفتم: من بشیر حذلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: (الحمد لله...) (سپس فرمود: حمید می نمایم متن عربی: الَّذِي بَعْدَ قَارِنَعٍ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى، وَ قَرَبَ قَشْدِ النَّجْوَى، نَحْمَدُهُ عَلَي عَطَائِمِ الْأُمُوْر، وَ قَجَائِعِ الدُّهُوْرِ، وَ اَعْلَمَ الْفَوَاجِعِ، وَ مَصَاصَةِ اللُّوَادِعِ، وَ جَلِيْلِ الرُّزْءِ، وَ عَظِيْمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِيَةِ الْكَاطِبَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ. اَيُّهَا الْقَوْمُ، اِنَّ اللّٰهَ وَ لِهَ الْحَمْدُ اَبْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيْلَةٍ، وَ ثَلَمَةٍ فِي الْاِسْلَامِ عَظِيْمَةٍ؛ قِيلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَثَرَتْهُ، وَ سَبِيْ نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتُهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِيْهِ فِي الْبِلَادِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي لَا مِثْلَ لَهَا رِزْيَةً. اَيُّهَا النَّاسُ، قَاءَى رِحَالًا مِنْكُمْ يَسِيْرُوْنَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! اَمْرٌ اَدَى فَوْادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ اَعْلَاهُ اِمْرٌ اَيَّةٌ عَيْنٌ مِنْكُمْ تَجْهِسُ دَمْعَهَا وَ تَضْنُ عَنْ اِنْهَامِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّيْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْيَحَارُ يَاءُ مَوَاجِهَا، وَالسَّمَوَاتُ يَاءُ رَكَازِهَا، وَ الْاَرْضُ يَاءُ رَجَائِهَا، لَا يَنْصَرِعُ لِقَتْلِهِ؟! تَرْجَمُهُ: خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسيم که اندوهش بیکران و بار محنتش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ

دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است . ای مردم ! چگونه پس از شهادت او، شاد توانید بود و کدام دل از داغ این درد صبوری تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم ! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نپیکافت ؟ متن عربی : اَمَّ اَيُّ قَوْمٍ لَا يَجِيءُ اِلَيْهِ؟ اَمَّ اَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ التَّلْمَةَ الَّتِي تِلْمَتْ فِي الْاِسْلَامِ وَلَا يَصْمُ؟ اَيُّهَا النَّاسُ، اِصْبِحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاِمْصَارِ، كَأَنَّنَا اَوْلَادُ تَرْكٍ اَوْ كَابِلٌ، مِّنْ غَيْرِ جَرِمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهُ اِتَّكَبْنَاهُ، وَلَا تَلْمَةَ فِي الْاِسْلَامِ تَلْمَنَاهَا، مَا سَمِعْنَا يَهَذَا فِي اَبَائِنَا الْاَوَّلِينَ، اِنْ هَذَا اِلَّا اخْتِلَافٌ. وَ اَللّٰهُ، لَوْ اَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَا يَنَا لَمَا زَادُوا عَلٰى مَا فَعَلُوا يَنَا، قَانًا لِّلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مِّنْ مِّصْيَةٍ مَا اَعْظَمَهَا وَ اَوْجَعَهَا وَ اَفْجَعَهَا وَ اَكْطَلَهَا وَ اَفْطَعَهَا وَ اَفْذَحَهَا، فَيَعْنِدُ اللّٰهُ نَحْسَبُ فِيمَا اَصَابَنَا وَ اَبْلَغَ يَنَا، اَنَّهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ. قَالَ الرَّاوى : فَقَامَ صُوحَانُ بَيْنَ صَعْصَعَةٍ بَيْنَ صُوحَانٍ - وَ كَانَ زَمِنًا - فَاعْتَدَرَ اِلَيْهِ صَ يَمَا عِنْدَهُ مِّنْ زَمَانِهِ رَجُلَيْهِ، فَأَجَابَهُ يَقْبُولُ مَعْذِرَتِهِ وَ حَسَنَ الظَّنِّ بِهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلٰى اَبِيهِ. ترجمه : کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم . همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله ...) آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانباز است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ (فانه ...) . راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی : قَالَ عَلِيٌّ بَنَ مُوسَى بَنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَنَ طَاوُسٍ جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ اَنَّهُ صَ رَجُلٌ اَلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ اِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رَجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَبَوَّجَ يَلِسَانِ اَحْوَالِهَا، وَ تَبَوَّجَ بِاِعْلَانِ الدُّمُوعِ وَ اَرْسَالِهَا، لِفَقْدِ جَمَازِهَا وَ رَجَالِهَا، وَ تَدَبَّرَ عَلَيْهِمْ نَدَبَ الْتَوَاقِلِ، وَ تَسَاءَلَ عَنْهُمْ اَهْلَ الْمَنَازِلِ، وَ تَبَيَّحَ اَحْزَانَهُ عَلٰى مَصَارِعِ قَتْلَاهُ، وَ تَبَادَى لِاَحْلَامِهِ: وَ اَثْلَاةُ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمَ، اَعْذِرُونِي عَلٰى النِّجَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلٰى الْمَصَابِ الْجَلِيلِ. قَاتَ الْقَوْمُ الَّذِيْنَ اَعْتَدَبَ لِفِرَاقِهِمْ وَ اَعَجَنَ اِلَى كَرَمِ اَخْلَاقِهِمْ. كَانُوا سَمَارًا لَّيْلِي وَ نَهَارِي، وَ اَعْنَوَارَ ظَلَمِي وَ اَسْحَارِي، وَ اَعْطَنَابَ شَرْفِي وَ اَفْيَخَارِي، وَ اَسْبَابَ قُوَّتِي وَ اَنْتِصَارِي، وَ اَلْخَلْفَ مِّنْ شُمُوسِي وَ اَقْمَارِي. ترجمه : ورود قافله به مدینه مؤلف کتاب لهوف ، علي بن موسی بن جعفر بن محمد بن طائوس - علیهم الرحمة من الرب الرفوف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای سابق صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالی به زبال حال ، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگواری و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست : ای مردم ! این نکته بر من نگیرد و عذر مرا بپذیرد در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواریم ، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شریف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند. متن عربی : كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُوا يَا كِرَامِهِمْ وَ حِشْنِي، وَ شَيَدُوا يَا نِعَامِهِمْ حَرِمَتِي، وَ اَسْمَعُونِي مَنَاجَاةَ اَسْحَارِهِمْ، وَ اَمْتَعُونِي بِاِبْدَاعِ اَسْبَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَرُوا رِيعِي بِمَجَافِلِهِمْ، وَ عَطَرُوا طَبْعِي بِفَضَائِلِهِمْ، وَ اَوْرَقُوا عَوْدِي بِمَاءِ عَهْدِهِمْ وَ اَذْهَبُوا نَحْوَسِي بِنَمَاءِ سَعْدِهِمْ؟ وَ كَمْ غَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ اَصْبَحْتُ يَهُمْ اَتَشْرِفُ عَلٰى الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ، وَ اَمْسَيْتُ فِي ثَوْبِ الْجَدَلِ وَالسَّرُورِ؟ وَ كَمْ اَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنَ اَمْوَاتِ الدُّهُورِ، وَ كَمْ اَنَاشُوا عَلٰى اَعْتَابِي مِّنْ رَفَاتِ الْمَحْذُورِ. فَقَصَدَنِي فِيهِمْ سِهْمُ الْجَمَامِ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حَكَمُ الْاِثَامِ، فَأَصْبَحُوا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْاَعْدَاءِ، وَ غَرَضًا لِّسِهَامِ الْاِعْتِدَاءِ، وَ اَصْبَحْتُ الْمَكَارِمُ تَقْطَعُ يَقْطَعُ اَنَامِلِهِمْ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِفَقْدِ شَمَائِلِهِمْ، وَ الْمَحَاسِنُ تَزُولُ يَزُولُ اَعْضَائِهِمْ وَ الْاَحْكَامُ تَنُوحُ لَوْحْشَةِ اَعْرَاجِهِمْ. ترجمه : چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نابود شده و بنیان حرمت به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دنیواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان ناباب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مرزعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بر روی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند

و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند.(۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است : (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدای از وحشت تاخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سپرداده ؛ دریغ متن عربی : قَبِلَ لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ أَرْبَعُ دُمَةٍ فِي تِلْكَ الْجُرُوبِ وَ كَيْفَ تَكْسِي عِلْمَهُ تِلْكَ الْخَطُوبِ . وَلَئِنْ عِدِمْتَ مُسَاعَدَةَ أَهْلِ الْمَعْقُولِ ، وَ خَذَلْتَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلَ الْعُقُولِ ، فَإِنَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السَّيِّئِ الدَّارِسَةِ وَالْإِعْلَامِ الطَّامِسَةِ ، فَإِنَّهَا تَنْدُبُ كَتْدَبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . قُلُوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَنْوَحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَاةِ ، وَ يَجْنِ إِلَيْهِمْ أَنْسَانُ الْخَلَاةِ ، وَ تَشْتَفَاهُمْ طَوِيَةُ الْمَكَارِمِ ، وَ تَرْتَاخُ إِلَيْهِمْ أَيْدِيَةُ الْإِكْرَامِ ، وَ تَبْكِيهِمْ مَخَارِبُ الْمَسَاجِدِ ، وَ تَنَادِيهِمْ مَثَارِبُ الْقَوَائِدِ ، لِيَشْجَاكُمْ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمَصِيبَةِ الشَّامِلَةِ . يَلْ ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ انْكِسَارِي وَ خُلُوْ مَجَالِسِي وَ آثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوْجِعُ قَلْبَ الصُّبُورِ وَ يَهِيْجُ أَحْزَانَ الصُّدُورِ ، وَ لَقَدْ شَمْتُ بِي مَنْ كَانَ يَحْسَدُنِي مِنَ الدِّيَارِ ، وَ ظَفَرْتُ بِبِي أَكْثَفَ الْأَخْطَارِ . قَبِلَ شَوْقَاهُ إِلَى مَنْزِلِي سَكْنُوهُ ، وَ مَنْهَلِ أَقَامُوا تَرْجَمَهُ : از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده) . زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنود که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است . البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده ، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دلها ی ثبور و هيجان اندوه صدور است . سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من طفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند. متن عربی : عِنْدَهُ وَاسْتَوْطِنُوهُ ، لَيَتَنِي أَنْسَانُ أَفْدِيَهُمْ حَزَّ السِّيُوفِ ، وَ أَذْفَعُ عَنْهُمْ حَرَّ الْحَتُوفِ ، وَ أَجُولُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الشَّيْثَانِ ، وَ أَعْرِدُ عَنْهُمْ سِهَامَ الْعَدَوَانِ . وَ هَلَا إِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ الْمَوَاسِيَةِ الْوَاجِبَةِ ، كُنْتُ مَجْلًا لِيُضْمَ حَسُومُهُمُ الشَّيْثَانِيَّةِ ، وَ أَهْلًا لِيَحْفَظَ شِمَائِلَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الْهَجَرِ وَ الْقَلَاءِ . قَاهُ ثُمَّ أَهْ ، لَوْ كُنْتُ مَحْطًا لِتِلْكَ الْأَجْسَادِ وَ مَحْطًا لِنَفُوسِ أَوْلِيَّكَ الْأَجْوَادِ ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ الْمَجُوهِدِ ، وَ وَقَيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ الْعَهْدِ ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ الْحَقُوقِ الْأَوَائِلِ ، وَ وَقَيْتُهَا جَهْدِي مِنْ وَقَعِ تِلْكَ الْجَنَادِلِ ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ الْعِيدِ الْمَطْمِيعِ ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جَهْدَ الْمُسْتَطْمِيعِ ، وَ قَرَشْتُ لِتِلْكَ الْخُدُودِ وَ الْأَوْصَالِ فِرَاشَ الْإِكْرَامِ وَ الْأَجْلَالِ ، وَ كُنْتُ أَبْلُغُ مَنِيَّتِي مِنْ إِعْتِنَائِهَا وَ أَنْوَرُ ظُلُمَتِي بِأَشْرَاقِهَا . قَبِلَ شَوْقَاهُ إِلَى تِلْكَ الْأَمَانِي ، وَ يَا قَلْبَاهُ لَغِيْبَةٍ أَهْلِي وَ سَكَّانِي ، فَكُلْ حَتَّى يَقْصُرَ عَنْ حِينِي ، وَ كُلْ تَرْجَمَهُ : ای کاش از جنس بشر بودی تا خود را به دم شمشیر داده فدای ایشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می گردانیدم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید. ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می نمودم . آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم ، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بردنهای پر از نور آنان ، جلوگیری می کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می نمودم و برای آن گونه های بر خاک افتاده و پاره های بدن که از هم پاشیده ، فرش اکرام و اجلال می گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می داشتم و ظلمت کاشانه ام را به اشراق انوارشان منور می ساختم . چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم ، به قسمی که هیچ ناله ای به اندازه ناله من نیست و هیچ دوايي شافی دردم نیست . اینک در شهادت آنان ، پلاس مصیبت در تن کردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می برم و از شکیبایی خود نا امیدم و چنین متن عربی : دَوَاءُ غَيْرِهِمْ لَا يَشْفِينِي ، وَ هِيَ أَمَّا قَدْ لَيْسَتْ لِفَقْدِهِمْ أَثْوَابُ الْأَحْزَانِ ، وَ أَعْنَسَتْ مِنْ بَعْدِهِمْ يَحْلِيَابُ الْأَشْجَانِ ، وَ يَنْسَبُ عَنْ يَلَمِ بِي التَّجَلُّدُ وَالصَّبْرُ ، وَ قُلْتُ : يَا سَلَوَةَ الْأَيَّامِ مَوْعِدِكَ الْحَشِيرُ . وَ لَقَدْ أَهْجَسَ ابْنُ قَتِيْبَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ قَدْ يَكِي عَلَى الْمَنَازِلِ الْمُبْشِرِ إِلَيْهَا ، فَقَالَ : مَرَرْتُ عَلَى أَيْبَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يَبْعُدُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَ أَهْلَهَا وَ إِنْ أَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بَرْعَمِي تَخَلَّتْ إِلَّا إِنْ قَتَلَنِي الطُّفُّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَدَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ لَبْتُ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَضْحَوْا رِزْيَةً لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ حَلَّتْ إِيَّاهُمْ تَرَاءُنُ الشَّمْسِ أَضْحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حَسَنِ وَالْيَلَادِ أَفْشَعَتْ فَأَسْأَلُكَ أَهْلَهَا السَّامِعَ يَهْذِهِ الْمَصَائِبِ مَسْلَكَ الْقُدُوءِ مِنْ حِمَامِ الْكِتَابِ . تَرْجَمَهُ : می گویم : ای مایه تسلی روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود. چه نیکو سروده است (ابن قتیبه) (آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری ساخته و این اشعار را گفته : (مررت علی ابیات آل محمد....)؛ یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزی است که در آن بودند؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستی که مصیبت شهدای کرلا از آل بنی هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول ، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که چانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند، استوار می داشتند. متن عربی : فَقَدْ رَوَى عَنْ مُوَلَانَا زَيْنِ الْعَايِدِينَ ع وَ هُوَ ذُو الْجِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفَ إِلَيْهِ - آتَهُ

كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لَيْلِكَ الْبَلَوَى ، عَظِيمَ الْبَيْتِ وَالشَّكْوَى . قَرُوءٍ عَنِ الصَّادِقِ عِ آتَهُ قَالَ: (أَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَ بَكَى عَلَيَّ أَعْيَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ، فَاذَا حَضَرَهُ الْإِفْطَارُ جَاءَ غَلَامُهُ يَطْعَامُهُ وَ شَرَابُهُ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ، فَيَقُولُ: قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَ جَائِعًا، قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يَكْرِى ذَلِكُ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلِ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَزِجَ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ). وَ حَدَّثَ مَوْلَايَ لَهُ أَنَّهُ بَرَزَ إِلَى الصَّخْرَاءِ يَوْمًا، قَالَ: قَتَبْتُهُ، وَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشْيَةً، فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بَكَاءَهُ، وَأَخَصِيصْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُدًا وَرَقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا). ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سَجُودِهِ، وَ أَن لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ تَرْجَمَهُ : غَرِبَهُ إِمَامُ سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر فِرَاقِ شَهِيدَانِ رَوَايَتِ شَدَه دَر بَارَه إِمَامِ سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَا أَن مَقَامِ حِلْمِ وَ بَرْدِ بَارِي كِه دَاشْت كِه دَر وَصْفِ نَكْجِد، بَسْيَارِ غَرِبَه بَر پَدَر بَزْرگوارش مِی نَمُود وَ بَر يَادِ أَن مَصِيبَتِ هَا صَاحِبِ شَكْوَى وَ اَنْدُوهِ عَظِيمِ بُوْد؛ چنانکه از إِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ اسْتِ كِه فَرَمُود: إِمَامُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدَتِ چَهِل سالَ بَر پَدَرِ بَزْرگوارِ خُودِ غَرِبَه نَمُود وَ دَر اَيْنِ مَدَتِ چَهِل سالَ ، رُوزْهَآ وَ رُوزْهَآ بَه عِبَادَتِ قِيَامِ دَشَاتِ وَ چُونِ هَنگَامِ افطارِ مِی شَد، غَلَامِ أَن حَضَرَتِ آبِ وَ طَعَامِ دَر پِيشِ رُویِ أَن جَنَابِ حَاضِرِ مِی نَمُود وَ از إِمَامِ مِی خُواستِ تا از اُنْها مِیلِ فَرْمَايَد، إِمَامِ سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: (قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ...؛) يَعْنِي فَرَزَنْدِ رَسُولِ خُدا رَا گَرَسَنَه شَهِيدِ نَمُودَنْد، فَرَزَنْدِ پِیغمبرِ رَا دَر حَالِي كِه عَطْشَانِ بُوْد شَهِيدِ كَرْدَنْد. پِیوستَه اَيْنِ سَخَرِ رَا مِی گُفْتِ تاآن طَعَامِ از اَشَكِ چِشْمِ اُنِ حَضَرَتِ تَر مِی گَرْدِيْد وَ آبِ اَشَامِيْدَنِ نِيزَ بَا اَشَكِ دِيْدگَانِشِ مَمْرُوجِ مِی شَد وَ بَه اَيْنِ حَالِ بُوْد تا اَيْنَكِه اَزْدَارِ دُنْيا وَفَاتِ كَرْدَه وَ بَا پَرُورْدگَارِشِ مِلَاقَاتِ نَمُودَ از غَلَامِ إِمَامِ سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ اسْتِ كِه گُفْتِ : رُوزِي إِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه صَحْرَا تَشْرِيفِ بَرْدَنْد وَ مَن نِيزَ بَه دُنْيا اِيْشانِ رَفْتَمَ ، دِيْدَمَ كِه اُنِ جَنَابِ رُویِ سَنگِ دَرشَتِي بَه سَجْدَه رَفْتِ وَ مَن هَمِ اِيْستادَه گُوشِ دَادَمِ صَدَايِ غَرِبَه وَ نَالَه اُو رَا مِی شَنِيدَم وَ شَمَرْدَمِ هَزَارِ مَرْتَبَه دَر اُنِ سَجْدَه مِی گُفْتِ : (لَا إِلَهَ إِلَّا...؛) سِپِيسِ سِرِّ مِيارَكِ ازِ سَجْدَه پَرْدَاشْتِ دَر حَالَتِي كِه صُورِتِ وَ رِيشِ مِبارَكِشِ ازِ آبِ چِشْمَانِشِ تَر مِتنِ عَرِبي: قَدْ غَمِرَا مِنْ الدُّمُوعِ. قُلْتُ: مَوْلَايَ، أَمَّا اُنِ لِحْزَنُكَ اَنْ يَنْقَضِيَ؟ وَ لِيَكَايُكَ اِنْ يَقُلْ؟ فَقَالَ لِي: (وَيْحَكَ، اِنْ يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا اِنْ نَبِيٍّ لَهُ اَثْنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ قِشَابَ رَأْسِهِ مِنَ الْحَزَنِ وَاحِدُودَ ظَهَرَهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ جِي فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أَنَا رَأَيْتُ أَيْبِي وَ إِخْوِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِي يَبْتِي صَرَعى مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقَضِي حَزْنِي وَ يَقِلُّ بَكَائِي؟!) وَ هَا أَنَا إِتَمَّمْتُ وَ أَشِيرُ إِلَيْهِمْ ص قَاءُ قُول: مِنْ مَخِيرِ الْمُلْيسِيْنَا يَنْتَزِجُهُمْ ثُوبًا مِنَ الْحَزَنِ لَا يَبْلِي وَ يَبْلِيْنَا اِنْ الزَّمَانُ الَّذِي قَدْ كَانَ يَضْحِكُنَا يَقْرِيهِمْ صَارَ بِالْتَفْرِيقِ يَبْكِيْنَا حَالَتِ لِفَقْدَانِهِمْ أَهْيَامُنَا فَعُدْتَ سُودًا وَكَانَتْ يَهُمْ بِيضًا لِيَالِيْنَا تَرْجَمَهُ : گَرْدِيْدَه بُوْد، عَرْضِ كَرْدَمَ : اِي سِيْد وَ مَوْلَايَ مَن ! اِيَا وَقْتِ اُنِ نَرَسِيْدَه كِه اَنْدُوهِ شَمَا تَمَامِ وَ گَرِبَه تَانِ اُنْدَكِ شُود؟ إِمَامِ سَجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد: وَايَ بَر تُو! يَعْقُوبُ بَانَ اسْحَاقِ بَنِ اِبْرَاهِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، نَبِي بَنِ نَبِي بُوْدَه وَ دُوازْدَه پِسرِ دَاشْت ، خُداوَنْدِ يَكِي ازِ پِسرَانِشِ رَا ازِ نَظَرِ اُو غَائِبِ كَرْدَانِيْد، ازِ اَنْدُوهِ هَجْرَانِ اُو، مَوِي سَرِشِ سَفِيْدِ گِشْتِ وَ ازِ اَنْبُوهِ غَمِ كَمَرِشِ خَمِ شَد وَ چِشْمَانِشِ ازِ بَسْيَارِي غَرِبَه ، نَابِيْنَا گَرْدِيْد وَ حَالِ اُنَكِه هَنُوزِ فَرَزَنْدِشِ زَنْدَه بُوْد، وَلِي مَن بَه چِشْمِ خُودِ دِيْدَمَ كِه پَدَرِ وَ بَرادَرِ وَ هَفْدَه نَفَرِ ازِ اَهْلَبَيْتِمِ دَر بَرابَرِ چِشْمِ خُويْشِ ، اُنِ دِشْمَنَانِ كَافِرِ كِيشِ ، كِشْتَه وَ بَر خَاكِ اَفَكَنْدَنْد؛ پَسِ چُگونَه اَنْدُوهِ مَن تَمَامِ وَ گَرِبَه اَمِ اُنْدَكِ شُود؟! مَوْ لَفِ گُويْد: مَن بَه هَمِيْنِ مَناسِبَتِ بَه اَشْعَارِي كِيشِ مِثْلِ مِی جُويْمِ وَ اُنِ اَبْيَاتِ رَا دَر اَيْنِ جَا ذَكْرِ مِی نَمَايْمَ : (مَنْ مَخْبَرُ...؛) يَعْنِي كِيسْتِ اُنَكِه بَه شَهِيدَانِ كَرَبِلَا خَبَرِ رِسانَدَ كِه ازِ دَرُودِ خُودِ لِبَاسِ حَزَنِ وَ اَنْدُوهِ رَا بَه مَا پُوشَانِيْدَنْد، لِبَاسِ اَنْدُوهِي رَا كِه هَرگِزِ كَهَنَه وَ پُوسِيْدَه نَمِي گَرْدَدِ بَلَكِه اُو باقِي اسْتِ تا اُنَكِه بَدَنْهايِ مَا رَا پُوسَانَد؛ هَمَانِ رُوزِ گَارِي كِه مَا رَا بَه قَرَبِ وَ وِصالِ اِيْشانِ تا كُنُونِ خُذْدَانِ مِی دَاشْت ، اَكُنُونِ بَه سَبَبِ فِرَاقِ اَنَانِ مَا رَا گَرِيَانِيْدِ دُورِي هَمِيْشِكِي اِيْشانِ ، رُوزِگَارِ مَرا دِگَرگُونِ وَ سِيَاَه كَرْدَانِيْد، پَسِ ازِ اُنَكِه شَبْهَهايِ تَارِيكِ مَا رَا مَنُورِ سَاخْتَه بُوْد، مِتنِ عَرِبي: وَ هَاهُنَا مَنْتَهِي مَا اَزْدَنَاه، وَ مَن وَفَّي عَلَي تَرْتِيْبِهِ وَرَسَمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صِغَرِ حِجْمِهِ عَرَفَ تَمِيْزَهُ عَلَي اَبْنَاءِ جَنَسِيهِ وَ فُهْمِ قَضِيْلَتِهِ فِي نَفْسِيهِ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامَتُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيْبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ. مَوْ لَفِ گُويْد: دَر اَيْنِ جَا نُوْشْتَه مَا بَه پَايَانِ مِی رِسد وَ هَر كَسِ ازِ مِطَالَعَه كُنَنْدگَانِ با دَقْتِ وَ اَمْعَانِ نَظَرِ اُنِ رَا مِلَاحَظَه نَمَايَد خُواهدِ دَانِستِ كِه بَه اِنْحِصَارِ وَ صِغَرِ حِجْمِ چُگونَه بَر اَمْثَالِ خُودِ اَمْتِيازِ وَ رَجحَانِ دَارَد، مَترجمِ گُويْد: اِگر چَه دَر اَوَّلِ تَرْجَمَه بَه عَرْضِ اخُوانِ رِسانِيْد كِه تَرْجَمَه اَيْنِ كِتَابِ شَرِيفِ دَر اُنْدَكِ زَمَانِي خَتْمِ گَرْدِيْد وَ لَكِنِ چُونِ دَر اَيامِ مَاهِ مِبارَكِ رَمَضانِ سالِ ١٣٢١ هـ. قِ بَنَايِ طَبِيعِ گَرْدِيْد، تَفْسِيْرِ ازِ اسْلُوبِ اَوَّلِ بَه نَظَرِ قَاصِرِ اَرَجَحِ اَمْدِ فُلْهَذَا با كَمَالِ جَهدِ وَ كُوشِشِ مَتَصَدِي اَعْرَابِ وَ تَصْحِيحِ لُغَاتِ وَ تَعْلِيْقِ بَعْضِي حُواشِي مَفِيْدَه وَ تَلْفِيْقِ مَتْنِ با تَرْجَمَه گَرْدِيْدَم وَ اَشْهَدُ بِاللَّهِ كَمَالِ زَحْمَتِ وَ مَشَقَّتِ دَر اَيْنِ بابِ اِتْفَاقِ اِفْتادَه بِخُصوصِ دَر تَصْحِيحِ وَ مَخْدَلْغَاتِ وَ ازِ جَمْلَه ، مَشَقَّتِ فُوقِ الْعَادَه اُنَكِه دَر مِقَابَلَه نَمُودَنْد يَكِ جِزِ وَ ازِ اَوَّلِ كِتَابِ فِي الْجَمْلَه تَسَامَحِ گَرْدِيْد، چُونِ اَيْنِ اَحْقَرِ مَطْلَعِ گَرْدِيْدَم زَحْمَتِ رَا بَر خُودِ قَرَارِ دَادَم كِه تَمَامِ جِزِ اَوَّلِ رَا مَرُورِ نَمُودَه وَ كَامَلَا تَصْحِيحِ نَمَايْم . اَمِيْدِ ازِ اخْلَاقِ كَرِيْمَه اَهْلِ كَمَالِ وَ اَرِبَابِ فَضْلِ اُنِ اسْتِ كِه بَر لَغْزِشْها وَ خَطَايَايِ وَاْقِفَه ذَبْلِ عَفُو پِوشَانَنْد كِه هِيْچِ اِنْسَانِي ازِ خَطَا مَحْفُوطِ نِيسْت . ٢٥ مَاهِ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ ، سالِ ١٣٢١ هـ . قِ اَلَا حَقْرُ الْقَاصِرِ: اِبْنِ مُحَمَّدِ باقِرِ المَوْسَوِي الدَّرْزَوَلِي ، مُحَمَّدِ طَاهِرِ عَفَى اللَّهِ عَن جَرائِمِهِمَا اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِمَنْ لَه عَلَي حَقِّ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ .

سَرنُوشْتِ قَاتِلانِ سِيْدِ الشَّهِدَا وَ يارانشِ

سَرنُوشْتِ قَاتِلانِ سِيْدِ الشَّهِدَا وَ يارانشِ اِبْنِ شَهرِ آشُوبِ بَه سِنْدِ مَعْتَبَرِ رَوَايَتِ كَرْدَه اسْتِ كِه حَضَرَتِ إِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه عَمَرِ بَنِ سَعْدِ گُفْتِ كِه بَه اَيْنِ شَادَمِ بَعْدِ ازِ اُنَكِه مَرا شَهِيدِ خُواهي كَرْد، ازِ گَنْدَمِ عِرَاقِ بَسْيَارِي نَخُواهي خُورَد، اُنِ مَلْعُونِ ازِ رُويِ اسْتَهْزَا گُفْتِ كِه : اِگر گَنْدَمِ نَباشَد جُو نِيزَ خُوبِ اسْتِ ، پَسِ چَنانِ شَد كِه حَضَرَتِ فَرَمُودَه بُوْد، وَ اِمَارَتِ رِي بَه اُو نَرَسِيْد، وَ بَر دِستِ مَخْتارِ كِشْتَه شَد. اِيْضا رَوَايَتِ كَرْدَه اسْتِ كِه بُوِيْهايِ خُوشي كِه ازِ اَنْبارِ حَضَرَتِ غَارَتِ كَرْدَنْد هَمَه خُونِ شَد، وَ گِيَاْها كِه بَرْدَه بُوْدَنْد هَمَه آتِشِ دَر اُنِ اِفْتاد. وَ بَه رَوَايَتِ دِيْگَر: ازِ اُنِ بُوِيِ خُوشِ هَر كِه اسْتِعْمَالِ كَرْد ازِ مَرْدِ وَزَنِ الْبِتَه پِيسِ شَد. اِيْضا اِبْنِ شَهرِ آشُوبِ وَ دِيْگَرانِ رَوَايَتِ كَرْدَه اَنْد كِه حَضَرَتِ سِيْدِ الشَّهِدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر صَحْرَايِ كَرَبِلَا تَشْنَه شَد، خُودِ رَا بَه كِنارِ فِرَاتِ رِسانِيْد وَ آبِ بَرگَرَفْتِ كِه بِيَاشَادَم، مَلْعُونِي تِيْرِي بَه جَانِبِ اُنِ جَنَابِ اِنْدَاخْت كِه بَر دِهَانِ مِبارَكِشِ نَشِست ، حَضَرَتِ فَرَمُود: خُدا هَرگِزِ تُو رَا سِيْرَابِ

نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که: یا حسین! يك قطره از آب فرات نهواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم این زیاد در آبی، حضرت فرمود: خداوندا، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین ازدی بود، و بعضی گفته اند که: حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولدالنائی از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت: در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت: دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریبم و از راه مانده ام، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که: هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که: من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است، و مدار شیعیان به دروغ است، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبع روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که: از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم، گفت: من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام. راوی گفت: که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که: کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت: ای فرزند! بلائی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم، پس من از همسایگان او شنیدم که: از صدا فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت: آن خسران مال خود را رسوا کرده است، و چنین است گفته است. ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عیبدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم، مردم می گفتند که: آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در يك سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای اجر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت: مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج قاضی روایت کرده اند که گفت: مرد یابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم، گفت: من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم، و با نه نفر رفیق بودم، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نردم و تیری نینداختم، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم: مرا به او چکار است؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین، و جامه را از دستهای خود بالا زده است، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر يك از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده کردم، به دو زانو در آمدم و گفتم: السلام عليك

یا رسول الله ، جواب سلام من نگفت و ساعیت سر در زیر افکند و گفت : ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی ، گفتم : یا رسول الله شمشیری نردم و نیزه به کار نبردم و تیر نیانداختم ، حضرت فرمود: راست گفتی ، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سپاهی لشکر ایشان را زیاد کردی ، نزدیک من بیا، چون نزدیک رفتم دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است ، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است ، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم . در بعضی از کتب معتبره از دربان این زیاد روایت کرده اند که گفت : از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم ، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت : دیدی ؟ گفتم : بلی ، گفت : به دیگری نقل مکن . ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب مقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت : از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) و اول فسادهای عالم ، کشتن هابیل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است ، و در روز شهادت آن حضرت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست ، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است . ۱۶۷ گفتند: ای کعب چرا آسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گردید؟! گفت : وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم ، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است ، و از آب دهان او تربیت یافته است ، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست ، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است ، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را (حسین مذبح) می گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول) می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست ، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت : ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم ، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است ؟ حق تعالی فرمود: ای آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهای ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هابیل ، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت : خداوند تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد، ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام مشرف شدم ، پس روزی بر در کعبه طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوند به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟ گفت : من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گریه، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را بربایم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که : ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت : لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابته و یا امیر المؤمنین و یا امایه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه ، ای برادر مقتول به زهر جانگاز، بر شما باد از من سلام ، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش پر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست . پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت : ای پدر بزرگوار بین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم ، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم ، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که : فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم ، ای فرزند گرامی ، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که : ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکبهای بسپا کرده بودم ، او به جزای آن نیکبها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت : از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در

همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدای (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت: من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنهی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدھوش بودم، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنور گردیده، و به سرعت گذشت، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگریید این را. ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف مرا جدا شد، گفتم: به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست؟ گفت: احمد مختار بود، گفتم: آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت: پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم: شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرمایید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است، گفتم: مرا چرا فرمود بگریید؟ گفت: حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه های او شعله می کشید و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غلغله های آتش در گردن داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند، چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند، از ملک پرسیدم که: این دو مرد کیستند؟ گفت: یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: چه کردی یا علی؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را، چون ایشان را نزدیک بردند، حضرت از هر يك از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفت که: من آب بر روی او بستم، و دیگری می گفت: من تیر به سوی او افکندم، و دیگری می گفت: من سر او را جدا کردم، و دیگری می گفت: من فرند او را شهید کردم، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من، ای اهل بیت مطهر من، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که: ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که: بکشید ایشان را به سوی جهنم، پس يك يك ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که: تو چه کردی؟ گفت: من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نبار بودم، و با آن اشرار همراه بودم، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای، ببرید او را به سوی جهنم، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که: حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود، و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت شیخ طوسی به سند معتبر از منتهال بن عمرو روایت کرده است که گفت: در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم، حضرت فرمود: ای منتهال چه شد حمله بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را در کوفه زنده گذاشتم، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوند به او پچشان گرمی آهن و آتش را، منتهال گفت: چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است، و با من صداقت و محبتی داشت، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم، و به دیدن او رفتم، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرم بر من افتاد گفت: ای منتهال! چرا دیر به نزد ما آمدی، و ما رامبارک باد نگفتی، و ما با شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتیم که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حمله بن کاهل را گرفتیم. چون اندک زمانی گذشت، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت: الحمدلله که تو به دست ما آمدی، پس گفت: جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاها را بردند، و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم: سبحان الله، مختار گفت: تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتی؟ گفتم: تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او پچشاند، و امروز اثر استجابت دعای آن حضرت را مشاهده کردم. پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون

سوخته بود، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم: ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی، موجب فخر من خواهد بود، گفت: ای منهای تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم؟ و حمله همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که: او سر مبارک حضرت را جدا کرد. ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عبیده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الآخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید. در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزانید و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت، و عبدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیعه، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت: سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت: می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنکه در مدائن نزول کرد، چون ابراهیم به موث لرسیدن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که: ای اهل حق، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که: ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت: من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید، پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاختن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند، چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بورد و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بد اختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن افای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لز لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان، چون عبدالملک او را دید گفت: چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت: چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت: کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خدا را حمد بسیار کرد و گفت: الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخاست و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت: این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام. پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه

فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر این زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد این زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوند مرا از دنیا بیون میر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پیدا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت . راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفته به خدمت مختار، چون نشستم ، هیثم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت : پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، مختار گفت که : بنشین ن و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی درگوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت : این را می شناسی ؟ گفت : انالله و انا الیه راجعون ، مختار گفت : ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت : عمر به عوض امام حسین ، و حفص به عوض علی بن الحسین ، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواند کرد. پس بعد از کشتن این زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار فوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت : بر من هیچ طعاعی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیت او بر روی زمین هستند، و من هیچ يك از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شريك بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است ، پس ه رکه را می آوردند می گفتند که این را قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است ، البته او را به قتل می رسانید. پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت : تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم کندی و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت : ای دشمنان خدا کجاست حین بن علی ؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت : ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که : تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی ؟ گفت : نه ، مختار گفت : بلی تو برداشتی ، پس فرمود که دستها و پاها را بردند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس فراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت : ای کشندگان صالحان ! خدا از شما بیزار باد، عطرهای آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارک آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خانه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سیدی او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت : این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم ، پس ا:د به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت . چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوی بادیه گریخت ، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت ، و سرش را برای مختار فرستاد. پس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که : هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم ، پس بسیاری از غلامان آقاها را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده

کرده بودند که اسب بر بدن مبارك ان حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره از با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به طاره گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوی بیت الخلاکه در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منفذ بن مره عیدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند ن و روغن زیتی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانه اش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت ، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فمروود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارك حضرت را قطع کرده است و انگشت حضرت را برداشته است ، مختار فمروود که دستها و پاهای او را بریدند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرامی داشت ، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها یند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین ؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت : بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خدا را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم . چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت : شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت : چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست ، پس مختار گفت : نمی توانی مرا کشت ، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته ، اگر مرا بکشی ، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم ، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید ن چون متوجه قتل او شد، عقبی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت : ای حجاج نمی توانی مرا کشت ، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت : بگو چه بوده است آن ؟ مختار گفت : در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت : بپرس ، نزار گفت : به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت : برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت : اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای ، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی ، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از جمیع عرب نمائد مگر يك کس ، آن مرد از او به هم خواهد رسیدی ، شاپور گفت : راست گفتی ای نزار، یعنی : لاغر و حیف ، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت . ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم ، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم ، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست . باز حجاج جلاد را گفت که : بزن گردن او را، مختار گفت که ، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملك بن مروان از در درآمد فریاد زد که : دست از او بدارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملك در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن

یوسف ! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری ، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت ، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است ، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است ، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سبید و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعمای برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد، چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعمای برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود د رشکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت آن حضرت حلوانی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت : یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها، شیخ کشی به سند معتبر از اصعب بن نباته روایت کرده است که گفت : روزی مختار را دیدم که کودکی بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خود نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که : یا کیس یا کیس ، یعنی : ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی ، مال میان ما قسمت کرد، ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت : در روز عید اضحی رفتم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی ، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاق طلبیده بود که س رمبارک خود را بتراشد، و در خدمت آن جناب نشستم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دست آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی ؟ گفت : منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانند، پس آن مرد گفت : می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله ! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت ، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت : خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشندگان ما را کشت . ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت : چون سر عبیدالله بن زیادو عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده در آمد و گفت : حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من ، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هشام موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت ، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که : دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم ، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که : این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی ، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه ، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت . قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ه چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای

ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد به دوستان خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که : به فریاد من برس یا رسول الله ، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس ، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که : یا حسن به فریاد من برس ، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که : یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که : حجت بر تو گرفت ، تو به فریاد او برس ، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو گردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار پرای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالمک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبرا از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مامور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده ، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدلله که اهل آن مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است ، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت . و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و باطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات درباره او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.